

دانش

۱۹
پاییز ۱۳۶۸

فصلنامه رابنوی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

غزلی عرفانی از سروده های حضرت امام خمینی

من خواستار جام می از دست دلبرم
جان با ختم بحسرت دیدار روی دوست
این خرقه طلوت و سجاده ریا
گراز سبوی عشق دهد یار جرعه ای
این راز با که گویم و این غم کجا برم
پروانه دور شمعم و اسپند آذرم
آیا شود که برد میخانه بر درم
مستانه جان ز خرقه هستی در آورم

پیرم ولی گوشه چشمتی جوان شوم
نطفی که از سراچه آفتاق بگذرم



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

✿ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.

✿ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.

✿ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.

✿ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.

✿ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.

✿ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب در نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.

✿ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.

✿ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ - کوچه ۲۴ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۳

۱۹
پاییز ۱۳۶۸ دانش

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

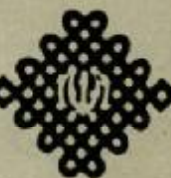
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره

دکتر سید علی رضا نقوی



✽ حروف چینی: گرافک الیون، لاهور فون: ۲۲۲۷۸۴

✽ خوشنویسی عنوان دانش: قاضی محمد امین انجم

✽ چاپ خانہ: منزا پریس، اسلام آباد

✽ محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

✽ خانہ ۲۵، کوچہ ۲۷، ایف ۶/۲، اسلام آباد، پاکستان

✽ تلفن: ۸۱۸۱۴۹ - ۸۱۸۲.۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

| | | |
|------------------|--|---|
| ۳ | حرف دانش | |
| ۴ | فاطمه راکمی | در سوک امام خمینی |
| بخش فارسی | | |
| ۵ | دکتر ساجد الله تفهیمی | یاد آوری چند نکته در حافظ شناسی |
| ۱۹ | دکتر علی اشرف صادقی | فارسی قدیم و فارسی امروز |
| ۲۵ | پروفسور محمد منور | نگاهی به کلام حافظ |
| ۵۹ | دکتر سید وحید اشرف | گذشته و حال زبان فارسی در تامل نادر |
| ۶۷ | دکتر زاهده افتخار | ارزیابی قصاید عنصری |
| ۱۱۱ | دکتر سید جعفر شهیدی | دررثای مرحوم سعیدی |
| ۱۱۲ | دکتر مهر نور محمد خان | استاد سید غلام رضا سعیدی و خدمات فرهنگی و علمی او |
| ۱۳۱ | ام سلمی | عهد زرین ادبیات فارسی در داکا |
| ۱۵۳ | مدیر دانش | اخبار فرهنگی |
| ۱۶۱ | شعر ذهین تاجی، صوفی تبسم، الیاس عشقی، سید فیضی، شریف کنجاهی، دکتر محمد حسین تسبیحی ربا، دکتر اکرام حسین عشرت | |
| ۱۶۹ | | کتابهای تازه |

۱۷۸

وفیات، دکتر صوفی محمد ضیاء الحق (لاہور)
استاد سید حسن (پتنہ)، استاد مہر اکبر آبادی (اسلام آباد)

بخش اردو

۱۸۵

دکتر انعام الحق کوثر

بابا فغانی

۲۴۱

دکتر آصفہ زمانی

قومی یکجہتی میں فارسی کا حصہ

۲۶۱

عبدالعزیز خالد

سخن حافظ شیراز (شعر)

۲۶۳

دکتر اختر راہی

استدراک

۲۶۸

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

۲۶۹

کتابہایی کہ برای دانش دریافت شد

حرف دانش

شماره ۱۹ مجله دانش به علاقه‌مندان تقدیم می‌شود. در این شماره مقالاتی با مطالبی ارزشمند ارائه گردیده است که بیشتر درباره قدرت و نفوذ زبان فارسی گفتگویی کند و نقش آن را در تحکیم روابط دوستانه میان ملل مختلف و همچنین در بالابردن سطح شعور فرهنگی مردم آسیا و شبه قاره پاکستان و هند روشن می‌نماید. باید دید که این ادبیات غنی چگونه فکر بشر را در طی هزار سال گذشته منور گردانیده است، چگونه که هنوز هم فیض آن برای گمشدگان صحرائی وحشت و نفرت پیام امن و محبت در بردارد و آتیه درخشانی را به دلهای مردم محروم و مظلوم نویدی دهد و حیات تازه می‌بخشد.

این آرمانها ان شاء الله بوسیله دانش و آگاهی و حسن تفاهم بیشتری میان ملل جهان تحقق پیدا می‌کند. اما برای رسیدن به این هدف اراده و استقامتی لازم است که از تحصیل دانش و کوشش مداوم بوجود می‌آید.

مطالعه آثار عالمان و عارفان و دانشمندان در این زمانه تردید و تشکیک یقین و امیدواری را محکم می‌کند و مردم را به سوی ارزشهای عالی بشری سوق می‌دهد.

مدیر دانش

مه‌تا آذر ۱۳۶۸ شمسی بهجری

ربیع الاول تا جمادی الاول ۱۴۱۰ قمری بهجری

اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۹ میلادی

درسوک امام خمینی

به پاس يك دل ابری دو چشم بارانی
 پراست خلوتم از يك حضور نورانی
 کسی که وسعت او در جهان نمی گنجید
 به خانه دل من آمده است مهمانی
 غمی به قدمت تاریخ، درد انسان داشت
 دلی به وسعت جغرافیای انسانی
 چه بود، صاعقه ای کز سر زمانه گذشت
 و باز خواب جهان يك عبور توفانی
 نشسته است به جانم همیشه تاهستم
 غمش اصیل تر از يك نیاز روحانی
 هنوز می شنود آن صدای محزون را
 دلم به روشنی آیه های قرآنی



دکتر ساجد الله تفهیمی،
بخش فارسی، دانشگاه کراچی

یاد آوری چند نکته در

حافظ شناسی *

در طی شش قرن گذشته یعنی از زمان حافظ گرفته تا عصر حاضر کتابهای زیادی درباره زندگانی و شخصیت و افکار و آثار حافظ شیرازی به چاپ رسیده است. و شاید ازین موضوع جنبه ای و گوشه ای نباشد که در حلقه منتقدان و محققان حافظ مورد بحث و انتقاد قرار نگرفته. بویژه در عصر جدید آثار تحقیقی و انتقادی بی اندازه در سطوح دانشگاهی و غیر دانشگاهی به صورت مقالات و کتب و رساله های تحقیقی در نقاط مختلف جهان و به زبانهای مختلف ملی و بین المللی به طبع آمده است. این نوع کارهای تحقیقی و انتقادی در موضوع احوال و آثار و افکار حافظ در جوامع مختلف بر حسب تمایلات ذهنی و فکری و ذوقی و طبعی اهالی آنها به انحای مختلف ادامه دارد و خواهد داشت.

گرد آوری و مطالعه دقیق کلیه کتابهایی که در موضوع حافظ نوشته شده، از حد امکان خارج است. ولی از مطالعه سرسری و سطحی کتابهایی که به آسانی بدست می رسد، معلوم می شود که دانشمندان و صاحبان ذوق در زمانهای گذشته دور و نزدیک در شناختن و شناساندن حافظ

* (این مقاله در سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور خوانده شد.)

کوششهای بلیغی را به عمل می آورده اند. البته تنوع در برداشت ها و نظرات منتقدان و تفاوت در استنتاج و استنباط معانی در ضمن شرح و تفسیر کلام حافظ حاکی از آنست که حافظ شناسان درین زمینه بیشتر تمایلات ذوقی و طبیعی خود را بکار داشته اند. متأسفانه این نوع اختلافات و تضادات و تناقضات در تعبیر و تفسیر معانی و مطالب در راه تشکیل یک سیمای کلی و کامل زندگانی و افکار و معتقدات حافظ و در تعبیه رأی درست و قرین به صواب درباره او از موانع مهمی بوده و هست.

این امر بسیار عجیب و شگفت آور است — و آن را شاید از اعجاز کلام حافظ دانست — که کلام حافظ مواد کافی برای استنباط آرای متنوع و متفاوت در بردارد. ابیاتی که متضمن کیفیات عشق و مستی و توصیف حسن و جمال روز افزون یار و فغان از لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب و شامل موضوعات باده و صراحی و ساغر و میخانه و ساقی و مغبچه باده فروش و امثال اینهامی باشد، در کلام حافظ فراوان موجود است مثلاً در غزلیاتی بدین مطالع:

ساقیا برخیز و در ده جام را
 خاک بر سرکن غم ایام را
 حسن تو همیشه در فزون باد
 رویت همه ساله لاله گون باد
 گل بی رخ یار خوش نباشد
 بی باده بهار خوش نباشد
 لبش می بوسم و درمی کشم می
 به آب زندگانی برده ام پی
 مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
 پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

از مطالعه سطحی این نوع ابیات و غزلیات تمثال حافظ در ذهن خواننده مانند يك عاشق شیفته و دل باخته و يك رند وارفته لا ابالی متشکل می شود.

در کلام حافظ ابیات و غزلیات زیادی متضمن اسرار و رموز تصوّف و حقایق و دقائق عرفان وجود دارد که ایراد مطالب آنها بسته به اعمال فکر و سمع و بصر نیست بلکه آنها فی الحقیقت از بصایر و تجارب روحی گوینده سرچشمه می گیرد. بملاحظه این نوع ابیات نقش حافظ در تصوّر خواننده مانند يك شاعری صوفی منش و عارفی کامل نقش می بندد. بهمین سبب است که کلام او میان کلیه طبقات عرفا و صوفیه و طرفداران تصوّف و عرفان بسیار متداول و مقبول بوده؛ و شارحین متصوّف حافظ از اکثر غزلهای او نکات دقیق پرارزش و مضامین عمیق عرفانی را استنباط نموده اند چنانکه از غزلهایی با مطلع زیر:

الایا ایها الساقی ادرکاسا و ناولها
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
 ساقی ز نور باده بر افروز جام ما
 مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما
 صوفی بیا که آئینه صافیست جام را
 تابنگری صفای می لعل فام را
 زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
 در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
 آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
 آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

همین طور اگر کسی بخواهد در کلام حافظ ارزشهای اخلاقی را جستجو کند حتماً در بدست آوردن ابیاتی از دیوان او که متضمن مطالبی

مربوط به اخلاق و آداب باشد، موفق خواهد گردید مانند:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
 با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
 بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
 به بند و دام نگیرند مرغ دانا را
 بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
 که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
 مرو به خانه ارباب بی مروّت دهر
 که گنج عافیتت در سرای خویشتن است

و این نوع ابیات تمام لوازم را برای معرفی شخصیت حافظ از حیث يك شاعر اخلاقی فراهم خواهد آورد.

شارحین و محققین ادبی بنا بر تفاوت استعدادهای ذهنی و فکری و گوناگونی تمایلات ذوقی و طبیعی در ادراك مطالب و استنباط معانی حافظ را در نوشته های خود گاهی با القاب «لسان الغیب» و «عارف کامل» و «درویش» و «کنزالمعانی» و «ترجمان اسرار» و «متدین متعصب» و گاهی بنامهای «رند لا ابالی» و «لذت جوی مادی مسلک» و «حافظ خراباتی» و امثال اینها یاد کرده اند؛ و عجب اینست که مدارك این آرای متفاوت و متضاد را از کلام خود حافظ فراهم آورده اند؛ حتی بعضی از آنان به غزلیاتی مانند:

حال دل با تو گفتمن هوس است خبر دل شنفتمن هوس است
 و یا به ابیاتی مانند:

عاشق روی جوانی خوش نخواستہ ام
 و ز خدا دولت این غم بدعا خواسته ام
 من آدم بهشتی ام اما درین سفر
 حالی اسیر عشق جوانان مه وشم

غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو
گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش

استشهاد کرده و گویی بزعم خویش در کلام حافظ جنبه انحراف
عشقی و جنسی او را دریافت نموده اند. بعقیده این جانب نوع کنجکاوی و
جستجو انحرافات فکری و جنسی خود ایشان را نشان می دهد. و عقاید و
آرای آنان درباره حافظ اصلاً در خور اعتنا نیست.

خلاصه این که در مورد تایید و اثبات نفی و تردید هر گونه عقاید و
آرای مخالفانه و موافقانه می توان از درون کلام خود حافظ شواهدی فراوان
بدست آورد. لهذا درین حال باید برای مطالعه و نقد و بررسی کلام حافظ
شرایط بیشتری و سخت تری را رعایت کرد و اصول و موازین نوین نقد و
تحقیق را بسختی ملحوظ داشت. بیان مفصل این اصول و موازین در این
مقاله مختصر و با این فرصت محدود ممکن نیست. البته باوجود این محدودیت
وقت ممکن است توجه خوانندگان گرامی را به چند نکته مهم اساسی جلب نمود.
متأسفانه شارحین حافظ عموماً بدین نکات توجه بسزایی مبذول نداشته اند و
بالتیجه مفاهیم اصلی و حقیقی کلام حافظ در زیر پرده های معانی دور دراز
آنان مستور ماند.

یکی از نکات مهم در زمینه حافظ شناسی اینست که کلام حافظ را
باید در چشم انداز تاریخی و سیاسی و اجتماعی دوره خود حافظ مطالعه و
بررسی کرد. چنانکه می دانیم عصر حافظ يك دوره انقلاب و تحولات سریع
سیاسی بوده است. استان فارس و شهر شیراز در زندگانی حافظ چند مرتبه به
شورشهای سیاسی و دگرگونی های دولتی دچار گردید، و حافظ عروج و زوال
پادشاهان آل مظفر و جدالهای سیاسی آنان را به چشم خود مشاهده کرد؛ خاتمه

سلطنت ابو اسحق اینجو بدست مبارزالدین محمد مؤسس سلسله آل مظفر در فارس و سپس سرکشی و قیام شاه محمود و شاه شجاع علیه پدر خود مبارزالدین محمد، و مشاجرات بین هر دو برادر بفرض حصول سلطنت، و حملات تیمور و وقایع سیاسی دیگر در خود استان و شهر حافظ رخ داد و حافظ نیز بطور مستقیم یا غیر مستقیم تا حدی تحت تأثیر آنها قرار گرفت. انعکاسات این همه احوال و اوضاع جامعه حافظ در لابلای کلام او بچشم می خورد گاهی بصراحت و گاهی به اشارت و کنایت. سایرین امور را با اندکی تفحص و جستجو در اکثر غزلیات حافظ می توان دریافت.

ولی متأسفانه عموم شارحین قدیم و جدید حافظ بااستثنای معاصری چند، در این خصوص توجه زیادی نکرده اند، و فقط غزلیاتی و ابیاتی را که اشاراتی صریح داشته از دید گاه تاریخی بر رسی نموده اند مثلاً غزلیاتی با مطالع زیر که در مدح شاه شجاع سروده:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
 که دور شاه شجاعست، می دلیر بنوش
 هاتفی از گوشه میخانه دوش
 گفت: ببخشند گنه، می بنوش
 قسم بحشمت جاه و جلال شاه شجاع
 که نیست باکسم از بهر مال و جاه نزاع
 با مدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع
 شمع خاور فگند بر همه اطراف شعاع

وابیات و غزلیاتی که ذکر وقایع در آنها به اشاره کنایه آمده، عموماً مورد توجه شارحین سابق الذکر قرار نگرفته است، و آنان به تاویلات عجیبه و استنباطات غریبه پرداخته، از آن مبهمات معانی مستبعد را بدست آورده اند، مثلاً در شرح غزل زیر که بمناسبت دومین حمله شیخ ابو اسحاق بر شیراز در سال

۷۴۴ هجری سروده شده:

روز هجران و شب فرقت یار آخرشد
 زدم این فال و گذشت اختر و کار آخرشد
 آن همه نازوتنعم که خزان می فرمود
 عاقبت در قدم باد بهار آخرشد
 شکر ایزد که باقبال کله گوشه گل
 نخوت باد دی و شوکت خار آخرشد
 صبح امید که بد معتکف پرده غیب
 گو: برون آی که کار شب تار آخرشد
 آن پریشانی شبهای دراز و غم دل
 همه در سایه گیسوی نگار آخرشد
 باورم نیست زید عهدی ایام هنوز
 قصه غصه که در دولت یار آخرشد
 ساقیا! لطف نمودی قدحت پرمی باد
 که بتدبیر تو تشویش خمار آخرشد
 در شمار ارچه نیا ورد کسی حافظ را
 شکر کان محنت بی حد و شمار آخرشد

اگر این غزل را بطور سرسری مطالعه کنیم، هیچ اشاره تاریخی بنظر ما نمی آید. ولی اگر در مطالعه آن کمی دقت را بکار ببریم و بعضی از وقایع مهم سیاسی عصر حافظ را در نظر داشته باشیم و استعارات «خزان» و «نخوت باد دی» و «شب تار» و مانند اینها را در منظر سیاسی آن دوره برای امیر یاغی باستی که مسعود شاه برادر ابو اسحق را به قتل رسانیده تخت شیراز را بتصرف خود آورده بود، و استعارات و کنایات «باد بهار» و «صبح امید» و «ساقیا» و امثال اینها برای ابو اسحق که پس از مراجعت از کا زرون امیر یاغی

مذکور را شکست داده و جانشین برادر خود گردید، و بازاز کنایه «گیسوی نگار» زلفهای دراز ابو اسحق که ذکر آنها در غزلیات دیگری که در مدح ابو اسحق سروده شده، هم آمده است، تعبیر کنیم البته مفهوم کلبه ابیات غزل کاملاً روشن می شود. و الا بصورت دیگر شرح و تفسیر این غزل فقط بسته به ذوق شارح می باشد و اوجز به پرداختن به تعبیرات دوراز حقیقت و تاویلات مستبعد چاره دیگری ندارد و این راه خیلی دشوار و پر خطر و تاریک است، چنانکه یکی از شارحین حافظ درباره این غزل می نویسد:

«درین غزل تسلسل مضمون وجود دارد. ظاهر اینست که پس از شرح صدر و روشن شدن قلب از انوار معرفت سروده شده. (۱)»

البته سودی و بعضی دیگر از شارحین از این غزل بطور سرسری و سطحی عبور کردند. مثلاً سودی در شرح بیت اول یعنی:

روز هجران و شب فرقت یار آخرشد
زدم این فال، و گذشت اختر، و کار آخرشد

— می گوید:

«روزی که یا هاجر و یا مهجور شدو شبی که یار فارق با مفارق شد، به آخر رسید. یعنی روز هجران و شب فراق پایان رسید. من این را فال زده ام یعنی سپری شدن ایام هجران و فراق در اثر فالی است که باز کرده ام و اخترهم در مخزن قرار گرفت و مرادهم حاصل شد.» (۲)

و در شرح بیت دوم — یعنی

آن همه نازو تنعم که خزان می فرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

— می گوید:

«آن همه نازو تنعم که خزان می کرد، عاقبت در قدم مبارک بهار تمام شد. درین شعر مراد از خزان هجران و مقصود از بهار وصالی می باشد.» (۳)

و عجب آنست که بعضی از شارحین متصوّف در شرح کلام حافظ ظاهراً تعصّب عرفانی را بکار داشته، حتی غزلهائی را که جنبه تاریخی آنها بدون تردید و مسلّم است، هم مورد تأویل و تحریف قرار داده اند. نمونه بارز این نوع شروع کتابی است بنام «بدر الشروح» تألیف مولانا بدرالدین که در ۱۳۲۱ هـ، (۱۹۰۴ م) در دهلی بچاپ رسیده است. با اینکه این کتاب از لحاظ سبک و موضوع دارای مزیت‌های گوناگونی است، امّا مؤلف در شرح عده ای از غزلیات، اشارات تاریخی را به کنایات عرفانی تعبیر و تفسیر کرده. مثلاً در شرح مطلع غزل:

سحرز هاتف غیبم رسید مژده بگوش

که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش

شاه شجاع را از «روح» کنایه کرده می نویسد:

«..... یعنی آخر شب که هنگام نزول رب بر آسمان دنیا است، ندائی رسید بگوش: می دلیر بنوش یعنی مرتبه روح رسیده. و ریاضت تمام گردیده. پاکی و ناپاکی به تو ضرر نمی کند. من ادرکه العنایة لایضربه الجنایة. پس در عشق درآی و هیچ ملاحظه منما.... (۴)»

و يك شارح دیگر بنام مولانا سیّد محمد صادق علی لکهنوی در شرح

همین بیت می گوید:

«یعنی آخر شب که بر آسمان دنیاست هنگام نزول رب، ندائی رسید

بگوش: که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش یعنی بمرتبه روح رسیده، دریا صفت گردیده، پاکی و ناپاکی بتو ضرر نمی کند و درشان تو مضرتی نمی دهد.... پس درمستی و شورش عشق درآ و هیچ ملاحظه منما و دقایق که رعایت آن واجب و لازم بود، از آن در گذشته و در حفظ حق نشسته. اکنون تو در تویی فغانده که مرکب همّت در پیش جهانده.... (۵)»

این نوع مثالها تقریباً در تمام شروحنی که از دیدگاه تصوّف و عرفان

نگاشته شده است، فراوان و جود دارد. و بعقیده اینجانب سبب آن ناآشنائی یا کم آشنائی شارحین با تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر و جامعه حافظ می باشد. اگر شارحین سابق الذکر مثلاً راجع به شاه شجاع و اوضاع اجتماعی دوره او و چگونگی روابط مابین او و حافظ اطلاعات لازم در دست داشتند البته ازین نوع تأویلات مضحك بی اصل خود داری می و رزیدند.

بنابراین باید در ضمن بررسی و تحقیق در موضوع حافظ احوال سیاسی و تاریخی و اوضاع اجتماعی و اخلاقی عصر و جامعه او را بطور خاصی ملحوظ داشت.

نکته مهم دیگری که می خواهم توجه مستمعین کرام را به آن جلب نمایم، اینست که در ذهن شارحین قدیم و جدید حافظ، به استثنای چند، ظاهراً تمام کلام حافظ محصول یک بخش محدودی از دوره زندگانی او متصور بوده است. و شاید سبب نشأة این تصور همان روایت بی اصل و اشتباه انگیز صاحب «تذکره میخانه» می باشد که گوید: «... دیوان ایشان در عرض دو سال بر بیاض رفته است...» (۶)

هنگامی که ما دیوان حافظ را در دست می گیریم و به مطالعه آن می پردازیم معمولاً تصور حافظ در ذهن ما همانند یک پیر مرد پخته کار با کمال که تمام منازل عرفانی را طی نموده و به اوج کمالات روحانی رسیده و بر عالی ترین مقام عرفانی متمکن شده است، متشکل می شود، و حال آنکه اشارات فراوان به وقایع و احوال سیاسی و تاریخی و شخصی و اجتماعی موجود در کلام حافظ دلالت بر این امر دارد که دیوان او محتوی غزلیات دوره های مختلف زندگانی می باشد. بنابراین در زمینه مطالعه حافظ این نکته اساسی را باید ملحوظ داشت که حافظ بیکبارگی براوج کمال شاعری نرسیده است، بلکه صلاحیت شعر گویی او هم مانند تمام شعرای دیگر با مرور زمان و با ارتقای ذهنی و فکری و تعالی روحی در نتیجه تجارب و مشاهدات زندگانی

خودش متدرجا راه ترقی و تکامل را طی نموده است. فرق متمایز بین غزلیات اوایل و اواخر عمرش دلیل بارز این دعوی است.

لذا در ضمن مطالعه حافظ این امر حایز اهمیت است که کلام حافظ را باید از لحاظ ادوار زندگی او بررسی کرد و درین خصوص علاوه بر در نظر داشتن عوامل تاریخی و اجتماعی، سطوح و کیفیات ذهنی و فکری و مقتضیات طبیعی حافظ را هم باید بطور خاصی ملحوظ داشت. البته درین زمینه اشکال مهمی هم وجود دارد و آن اینست که در نسخه موجود دیوان حافظ مرتبه گلندام کلیه غزلیات بترتیب ردیفی و الفبائی قرار گرفته و ترتیب دادن سرتا سر آنها از لحاظ تاریخی ممکن نیست. ولی باز هم نظر به اشارات تاریخی که در کلام حافظ فراوان آمده با تحلیل و تجزیه ابیات از نظر روانشناسی و مقتضیات سنّی و طبیعی و مختصات سبک کلام او می توان بیشتر کلامش را در چند بخش بزرگ تقسیم کرد. خوشبختانه بعضی از محققین و حافظ شناسان عصر جدید تمایلات شایسته خود را بدین امر نشان داده اند. چنانچه چند سال پیش یک دانشمند حافظ شناس ایران بنام سیروس نیرو سراسر کلام حافظ را بعد از مطالعه دقیق در دورنمای احوال زندگی و اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر حافظ در چهار بخش اصلی و چهارده بخش فرعی تقسیم نموده و از مجموع چهار صد و هشتاد و چهار غزل فقط پانزده غزل را بدون تعیین دوره باقی گذاشته است. این مجموعه با مقدمه و توضیحات مفید بعنوان «گنج مراد» در سال ۱۳۶۳ش از ایران انتشار یافته است. این اولین کوششی است در زمینه ترتیب دادن دیوان حافظ از لحاظ تاریخی، و باوجود نقائص و اشتباهات زیادی درخورستایش است.

نکته مهم دیگری که باید در زمینه حافظ شناسی ملحوظ داشت، اینست که نباید اساس کار نقد و تحقیق در این موضوع را فقط بر آرا و برداشت ها و عقاید نویسندگان و گویندگان معاصر یا قریب العهد حافظ یا

تذکره نویسان و محققین ادوار بعدی گذاشت یا فقط آرای مختلف محققین قدیم و جدید را تعدیل نموده يك رای تازه تر و معتدل تری بدست آورد؛ بلکه شایسته ترین شیوه در راه درست شناختن حافظ اینست که در رد و قبول يك رای، نخست باید تایید و تردید آن را از داخل کلام خود حافظ بازجست.

حافظ در لابلای کلام خود جنبه های گوناگون شخصیت و افکار و شاعری و زندگانی خود را به صراحت یا به اشارت و کنایت عرضه داشته است. اگر در جمع و ترتیب این نوع ابیات و تفحص شایسته ای در معانی و مطالب آنها دقت و کوشش به عمل آید، شاید بتوان يك سیمای کلی نزدیک به حقیقت حافظ را بر صفحه تاریخ ادب ترسیم نمود.

می توان گفت که ممکن است حافظ برطبق روش عمومی شاعرانه در تعریف خود هم مبالغه و غلو را بکار برده باشد و لذا چه طور میتوان بر او اعتماد کرد؟ نظر این جانب در این زمینه اینست که اگرچه مبالغه و غلو یا افراط و تفریط در بیان حقایق غالباً از لوازم و مقتضیات فن و اسباب رونق بازار شاعری است؛ ولی باز هم این حقیقت امر را ملحوظ خاطر داشت که بنای این نوع لوازم شعر نیز بر اساس حقیقت و واقعیت می باشد. لهذا باید بر دعاوی حافظ اعتماد کرده و در کلام او بررسی و تعمق را به کار برده، مطالب پنهان را از درون پرده های مبالغه و کنایه و استعاره به منصه شهود آورد، و این نتایج را میزان و ملاک سنجش آرای حافظ شناسان قدیم و جدید قرار داد.

نکته مهم دیگری که باید مورد التفات حافظ شناسان باشد، اینست که بقول محقق معروف و بزرگ ایران مصحح دیوان حافظ، علامه محمد قزوینی «در دنیا هیچ دو نسخه از دیوان حافظ بایکدیگر مطابقت ندارند، نه در متن اشعار یعنی در سوق عبارات و جمل و کلمات و نه در عده غزلیات یا ابیات هر غزلی و بعبارة اخري نه در کمیت اشعار و نه در کیفیت آنها

.....» (۷)

و گمان غالب اینست که در این اختلافات نسخه ها علاوه بر اسباب دیگر، ذوق و صلاحیتهای مختلف علمی و ادبی کاتبان آنها هم دخلی تمام داشته است. لهذا در صورتی که هیچ يك از نسخه های خطی یا چاپی دیوان حافظ که از تغیر و تبدل پاک باشد، وجود ندارد، پژوهشگران حافظ نباید بنای تحقیق و انتقاد را فقط بر یک یا دو نسخه دیوان حافظ بگذارند بلکه از هر چه بیشتر نسخه های موجود و در دست مخصوصاً قدیم ترین نسخه های خطی استفاده نمایند و درین ضمن از ذوق و استعداد انتقادی و تحقیقی خود استفاده نمایند.

این بود چند نکته مهم راجع به حافظ شناسی. علاوه بر این اصول و شرایط مطالب بیشتری را هم می توان مطرح کرد. مثلاً می توان گفت که چون قسمت عمده ای از کلام حافظ از لحاظ موضوع شامل حقایق و دقائق تصوف و مسایل و معارف عرفانی می باشد لهذا برای ادراک و تفهم و استفاده از کلام حافظ علاوه بر مطالعه دقیق مسایل و عقاید و وقوف کامل بر اصطلاحات خالص و شاعرانه تصوف و عرفان و آشنائی کافی با مقولات و گفتارهای بزرگان متصوفه و معرفت لازم با آیات قرآنی و احادیث نبوی و اصول و طرق استدلال و استنباط مسایل تصوف و عرفان از آنها و نیز اطلاعاتی درباره علوم شعری و ادبی آشنائی با چگونگی اوضاع ادبی و سیاسی دوره حافظ را باید از شرایط اساسی حافظ شناسی شمرد.

چون بنا بر محدودیت وقت ممکن نیست معروضات بیشتری را عرضه دارم لهذا بر ایراد این چند نکته مقاله خود را به پایان می رسانم و شرح نکات بیشتر را به فرصت دیگر می گذارم.

حواشی

- ۱- لسان الغیب تألیف میر ولی اللہ؛ چاپ ایبٹ آباد ۱۹۱۶م؛ جلد سوم، ص ۶۰.
- ۲- شرح سودی بر حافظ ترجمہ دکتر عصمت ستارزادہ؛ چاپ ارومیه ۱۳۶۲ش؛ جلد سوم ص ۹۹۳.
- ۳- ایضاً؛ صفحہ ۹۹۴.
- ۴- بدر الشروح تألیف مولانا بدرالدین؛ چاپ دہلی ۱۳۲۱ ہجری؛ ص ۵۳۳.
- ۵- شرح دیوان حافظ از مولانا محمد صادق علی لکھنوی؛ چاپ لکھنؤ ۱۳۲۶ ہجری؛ ص ۲۶۶.
- تذکرہ میخانہ تألیف ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی؛ بتصحیح احمد گلچین معانی؛ چاپ ایران ۱۳۴۰ ش ص ۸۸.
- ۷- دیوان حافظ بتصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ چاپ تهران ۱۳۴۲ ش؛ مقدمہ، ص کب.



دکتر علی اشرف صادقی

استاد دانشگاه تهران

فارسی قدیم و فارسی امروز

اگر در تاریخ تحولات زبانها دقت کنیم، می بینیم که اکثریت قاطع زبانهایی که تاریخچه مدونی دارند، در طول زمانی نزدیک به هزار سال، دچار چنان تحولات عمیقی شده اند که گاهی بازشناختن صورت قدیمی این زبانها بر مبنای شکل جدید و تحول یافته آنها، برای سخنگویان آنها غیر ممکن است. مختصر مطالعه ای در تاریخ زبانهای انگلیسی و فرانسه نشان می دهد که این زبانها در یک فاصله هزار ساله، دو مرحله کهن و میانه خود را پشت سر گذاشته و به انگلیسی و فرانسه جدید بدل شده اند. تفاوت میان شکلهای نوین و صورتهای کهن این زبانها به اندازه ای است که درک متونی که به انگلیسی یا فرانسه کهن نوشته شده، برای انگلیسی و فرانسوی زبانهای امروز بسیار دشوار و در بیشتر موارد ممتنع است. برعکس زبانهای انگلیسی و فرانسه، زبان فارسی از معدود زبانهایی است که در طول تاریخ هزار و چند صد ساله خود بسیار کم تحول یافته و ارتباط صورت امروزی با شکل قدیمی آن، که اصطلاحاً آن را فارسی کلاسیک می نامند، تقریباً به خوبی محفوظ مانده است.

تحولات فارسی را در این مدت می توان به سه دسته تحولات آوایی، تحولات صرفی و نحوی، و تحولات واژگانی تقسیم کرد. تحولات آوایی فارسی بیشتر در قسمت مصوتها روی داده و به صورتی نبوده است که موجب

تغییر شکل کلمات و صورتهای صرفی زبان گردد و در نتیجه باز شناختن آنها را دشوار سازد. بی شک ساختمان خط فارسی نیز در حفظ ارتباط میان دو صورت کهن و جدید زبان مؤثر بوده است، زیرا خط فارسی بسیاری از تغییرات مربوط به مصوتها را آشکار نمی سازد. مثلاً کلمه ای مانند «برو» رامی توان به صورتهای Berw, Beraw, Boro, Bero و شکلهایی نظیر آن تلفظ کرد. این چهار تلفظ، امروز عملاً در گویشهای مختلف فارسی شنیده می شود. فارسی افغانی و بعضی گویشهای فارسی خراسان، تلفظ پاره ای از مصوتهای قدیم فارسی مانند «واو ویا» مجهول را در کلماتی مانند «شیر» و «روز» که در فارسی ایران تحول یافته اند کم و بیش به شکل اصلی حفظ کرده اند، ولی چنانکه می دانیم در املاهای این کلمات در فارسی نوشتاری ایران هیچگونه تغییری ایجاد نشده است. دگرگونیهایی که در صامتهای فارسی پدیده آمده نیز ناچیز و کم اهمیت است. ساییدگیهای آوایی کلمات فارسی معاصر مانند آنچه در کلمات «میره (می رود)، میشه (می شود) و خویه (خوب است)» و غیره دیده می شود، اساساً مربوط به زبان گفتار است و زبان نوشتاری رسمی تقریباً از این گونه تغییرات برکنار مانده است. در قسمت صرف و نحو، پاره ای تغییرات در زبان ایجاد شده که بعضی از آنها را از نظر ارتباطی باید با اهمیت شمرد. از آن جمله است ازبین رفتن نوعی \ominus (ی) که به ماضی و مضارع افعال اضافه می شده و استمرار و یا عمل غیر محتمل و فرضی را نشان می داده، مانند این مثالها: «بودمی»، «کردمی»، «رفتستی»، «گویندی» و غیره، و نیز استعمال «به» قبل از فعل ماضی مطلق و ماضی نقلی مانند «برفت» و «برفته است» و کوتاه شدن کلمات «اندر» و «همی» و تبدیل آنها به «در» و «می» و استعمال «را» با مفعول با واسطه مانند «او را پرسیدم» و جز آن.

در ترتیب کلمات در داخل جمله نیز پاره ای تفاوتها میان فارسی قدیم و فارسی امروز هست. متقابلاً در فارسی معاصر نیز ویژگیهایی دیده می شود که نتیجه تحول زبان در چند قرن گذشته است، اما بیشتر این تفاوتها مربوط به زبان گفتار است و هنوز به زبان نوشتاری رسمی راه نیافته اند. نمونه این ویژگیها حذف حروف اضافه «به» و «در» جمله هایی مانند «حسن منزل است» و «من اصفهان رفتم» به جای «حسن در منزل است» و «من به اصفهان رفتم» است.

بیشترین تفاوت میان فارسی قدیم و فارسی معاصر در قسمت واژگان دیده می شود. بی شك به سبب دگرگون شدن وضع اجتماعی و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه و پیشرفت سریع علوم و فنون در قرن اخیر، مفاهیم بسیاری در زبان فارسی به وجود آمده که برای بیان آنها راههای گوناگونی اتخاذ شده است. یکی از این راهها وضع لغات جدید با استفاده از مواد لغوی خود زبان است. شماره لغاتی که در دهه های اخیر در رشته های مختلف علمی ابداع شده بسیار است، اما آن مقدار از این لغات که از علوم به زبان عموم، چه نوشتار و چه گفتار، راه یافته، بی شك فراوان نیست. طریقه دیگر برای بیان مفاهیم جدید انتخاب الفظی است که در قدیم، در معانی دیگری به کار می رفته اند. اما در نتیجه متروک شدن مصداق خارجی این الفاظ، در این زمان آنها را برای دلالت بر اشیاء جدیدی که میان آنها و اشیاء متروک قدیمی، نوعی مشابهت وجود دارد، به کار برده اند. از این قبیل است کلمات «یخچال» که امروز به نوعی وسیله برقی برای خنک نگه داشتن غذا و آب و غیره اطلاق می شود و «چراغ» که نام وسیله ای برقی برای ایجاد نور است.

راه سوم برای مقابله با مفاهیم جدید اقتباس الفاظ بیگانه و تلفظ

کردن آنها بر اساس قواعد تلفظی زبان وام گیرنده است. تعداد اینگونه کلمات در فارسی امروز فراوان است، زیرا پیشرفت سریع علوم در عصر حاضر موجب به وجود آمدن مفاهیم بی شماری شده است که همراه با راه یافتن این مفاهیم به زبان فارسی، الفاظ دال بر آنها نیز به اجبار وارد زبان شده است. اما تنها شمار اندکی از این الفاظ به زبان مشترک راه یافته اند و استعمال بقیه به همان محدوده علوم منحصر مانده است. اکنون برای نشان دادن تفاوت میان فارسی قدیم و فارسی معیار امروز دو نمونه، یکی از سفرنامه ناصر خسرو و دیگر از سیاست نامه نقل می کنیم، آنگاه این دو نمونه را در کنار دو نمونه از نثر فارسی امروز، یکی از عباس اقبال و دیگری از محمد علی فروغی، قرار می دهیم و مقایسه را به خود خوانندگان وامی گذاریم.

از سفرنامه

«از آنجا برفتیم. هشتم صفر سنه اربع و اربعین و اربعمانه بود که به شهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد. شهری است برهامون نهاده، آب و هوایی خوش دارد و هر جا که ده گزچاه فرو برند آبی سرد و خوش بیرون آید؛ و شهر دیواری حصین و بلند دارد و دروازه ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو و کنگره ساخته، و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع؛ و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ نیکو؛ و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است؛ و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای بسیار؛ و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر و دوست مرد صراف بود و هر بازاری را دریندی و دروازه بی، و همه محلتها و کوچه ها را همچنین در بندها و دروازه های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود.»

از سیاست نامه

«در سال دویست و نود و پنج از هجرت نبی صلی الله علیه والی هرات محمد بن هرثمه خیر کرد امیر عادل اسمعیل بن احمد سامانی را که مردی در کوه پایه غور و غرچه خروج کرده است، او را ابو بلال می گویند و مذهب قرامطه آشکار کرده است و از هر طبقه ای مردم بر او گرد آمده اند و سر ای خویشان را دارالعدل نام نهاده است و خلقی بسیار از روستای هرات روی بدون نهاده اند و بیعت می کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مرد است. اگر درکار او تغافل کنید اضعاف این مردم بروی گرد آیند. آنگاه کار دشوار شود و می گویند این ابو بلال آن است که ندیمی یعقوب لیث کردی و در مذهب دعوت به نیابت او می کند.»

از عباس اقبال

«هیچیک از اقوام آزاد امروزی آزادی را به رایگان به کف نیاورده یا دیگران آن را به ایشان نبخشیده اند، بلکه اگر یک نظر اجمالی به تاریخ ایشان بیندازیم می بینیم که تحصیل این آزادی بر ای هر یک از آن اقوام به قیمت سالها مبارزات فکری و مجاهدات عملی و جانفشانی و فداکاری و گذشت از همه چیز میسر گردیده. به این معنی که چون این اقوام به آن مرحله از رشد عقلانی و متانت اخلاقی رسیدند که آزادی را از حوائج ضروری زندگانی خود حس کردند و دیدند که بدون آن زندگانی بر ای ایشان محال است کوشیدند تا آن را به دست آورند و حالیه هم نه تنها تا جان دارند با ایمان تمام از آن دفاع می کنند بلکه می کوشند که روز به روز مبانی آن را مستحکم تر نمایند و بر توسعه دامنه آن بیفزایند تا آنجا که به گفته هگل حکیم بزرگوار آلمانی، تاریخ عالم غیر از سیر انسان به طرف ادراک آزادی

از محمد علی فروغی

«کسانی که از حرکت ارتقایی علوم و فنون آگاه اند و در سیر حکمت در اروپا نیز تأمل کرده اند می توانند به دو نکته لطیف توجه کنند: یکی این که هر چند در راه علم و حکمت همواره مراحل پیموده شده و ارتقا دست داده است، هوشیاران از اهل علم چون به درستی نظر کرده اند دریافته اند که در بسیاری از عقاید که اختیار نموده اند به اشتباه رفته بودند و باید تجدید نظر کنند و به علاوه هر چه معلومات افزون می شود بر مجهولات نیز می افزاید، یعنی به مشکلاتی برمی خوریم که پیش از آن بر نخورده بودیم و جهل مرکب داشتیم. نکته دوم این که صاحب نظران همواره دو دسته بودند که پنهان یا آشکارا باهم کشمکش داشته اند یکی کسانی که می خواسته اند همه امور جهان را در تحت قوانین طبیعی که به روش علمی یعنی محاسبه و مشاهده و تجربه معلوم شده است در آورند و آنان را مادیون می نامند و دیگر کسانی که قواعد طبیعی را که حاکم بر ماده است بر ای کشف راز دهر کافی ندانسته، حقیقتی غیر مادی و نامحسوس نیز قائل بوده اند.....»



نگاهی به کلام حافظ

(دیدن دگر آموز و ندیدن دگر آموز)

بطور کلی غزل بیان محبت است خواه محبت زمینی باشد، خواه آسمانی، اما بهر حال عشاق محتاط هستند و سخن باکنایه می گویند. باوصف این اگر راز فاش گردد، این بحث دیگری است. يك شاعر عرب می گوید:

اذا كُشف الغطاء فلا نبالی

اصرحنا بذكرك ام كنینا

(اکنون که راز فاش شد دیگر پروائی نیست نام ترا با صراحت بیان کنیم یا با اشاره و کنایه و گرنه بطور کلی مسأله چنین است):

برهنه حرف نگفتن کمال گویائی است

حدیث خلوتیان جز به رموز ایمانیست

اما درك رمز، ایما، علامت اشاره، کنایه، استعاره و این و آن کار آسانی نیست. این کلمات در مقابل شما: جام، ساقی، می، پیرمغان، رند، میخانه، بت، بتخانه، بت پرست، مستی، خرابی، مقتل، تیغ، تیر، کمان، سنان، گل، لاله، بلبل، بهار، خزان، سبزه، سبزه بیگانه، خار، عدو، رقیب، شمع، پروانه، صبا، خضر، آهو، غزال، حور، مطرب، لعل، حریف، شاه، فقیر، گدا، سرو، شمشاد، قمری، شاهد، لب، رخ، گیسو، زلف، کاکل، غمزه، کرشمه، ناز، انداز، خط، خال، مسجد، کلیسا، حرم، دیر، ترسا، زنار، تسبیح، خم، جام جم، فلک، زمین، صوفی، خرقة، عابد، زاهد، سحر، صبح، ماه، ستاره، مهر، شب، صبوحنی، هجر، تشنگی، سرشاری، سرور، کیف،

خمار و غیره و غیره، مانند ستارگان پاشیده شده اند، و بقول غالب ظاهراً چیزی بنظر می آیند و باطناً چیزی دیگر.

ترجمه شعر:

این بازیگران فریب کارند
فریب ایشان پنهان نیست

بعضی از اشارات به سبب مفهوم کنایه دار متصل و مسلسل خود رمزیت را از دست می دهند. هر کس فکر میکند که مراد از گل چیست اما لازم نیست که از کلمه گل همیشه مفهوم محبوب حاصل شود. اگر شاعر گل را به معنای خدا، رسول، مرشد، جنت و وطن و غیره بکار برده، چه کسی مانع اومی شود. این صحیح است که گاهگاهی بعضی از شعرا خوانندگان را به برخی از اشارات خود آگاهی می دهند، آنها فقط به بعضی مطالب اشاره می کنند و نه به همه آنها. مثلاً غالب اگر می گوید:

ترجمه شعر:

هر چند گفتگو درباره مشاهده حق است
بغیر ذکر باده و ساغر چاره ای نیست
اگرچه منظور ناز و عشوه است، ولی در کلام
بدون کلمات دشنه و خنجر کار به جایی نمی رسد

یا مثلاً به قول مصطفی خان شیفته (شاعر اردو و فارسی از دوستان

اسدالله خان غالب)

غرض از قدح دل است و مراد از می عشق است
من آن کس نیستم که زبان باده فروش رانفهمم
ای شیفته از هر کس نشان یافتن کار درستی نیست
نشان باده فروش فقط از می گساران بدست می آید

این یکی دو اشاره است به اینکه تاچه حدی میتوانند مشکلات راحل

کنند.

حضرت محمود شبستری در "گلشن راز" خویش بعضی از اصطلاحات صوفیانه را بصورت سؤال و جواب تشریح کرده است. بیان او از لطف خالی نیست.

سؤال:

چه خواهی برد معنی زین عبارت
که دارد سوی چشم و لب اشارت
چه جوید از رخ و زلف و خط و خال
کسی کاندر مقامات است و احوال

جواب هر سؤال طولانی است. زیرا که از تشریح و تأویل و توضیح بهره گرفته است. سبک و اسلوب و ونظریه افلاطون است. می گوید:

هر آن چیزی که در عالم عیان است
چو عکسی ز آفتاب آن جهان است
جهان چون خط و خال و زلف و ابرو است
که هر چیزی بجای خویش نیکو است
تجلی گه جمال و گه جلال است
رخ و زلف آن معانی را مثال است
صفات حق تعالی لطف و قهر است
رخ و زلف بتان را زان دوبهر است
چو محسوس آمد این الفاظ مسموع
نخست از بهر محسوس اند موضوع
نگر کز چشم شاهد چیست پیدا
رعایت کن لوازم را بدانجا

زچشمش خواست بیماری و مستی!
 زلعلش نیستی درعین هستی!
 ازو هر غمزه دام و دانه شد!
 وزو هر گوشه میخانه شد!
 زقدس راستی گفتم سخن دوش
 سر زلفش مرا گفتا که خاموش
 اگر زلفش بریده شد چه غم بود
 که گر شب کم شد اندر روز افزود!
 بیابد زلف او يك لحظه آرام!
 گهی صبح آورد گاهی کند شام
 رخ اینجا مظهر لطف خدائی است
 مراد از خط جناب کبریائی است
 خط آمد سبزه زار عالم جان!
 از آن کردند نامش آب حیوان!
 بر آن رخ نکته خالش بسیط است
 که اصل مرکزش دور محیط است
 از آن حال دل پر خون تباه است
 که عکس نقطه خال سیاه است
 ندانم خالِ او عکسِ دلِ ماست!
 و یا دلِ عکسِ خالِ روی زیباست

این فقط حرف خط و خال و زلف و رخسار است و شما دیدید که این
 علامات نشانی چه معانی گوناگون و رنگا رنگی است. من فقط چند شعر را
 انتخاب کردم. حال جواب بعد از این شروع میشود.

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است!

خرا باتی شدن آخر چه معنی است

الغرض گفتگو لذت بخش و طولانی است و من مخصوصاً بدین امر توجه اکید کرده ام. زیرا کلمات از حد معمول از متن و گذشته خود گسسته و بطور کلی معانی ظاهری آنها باقی مانده است. بدین ترتیب میتوان گفت که معانی مورد نظر اندکی درک میشوند و بر عکس این چنین هم هست که به دلیل اینکه هر ظاهر باطنی دارد اصحاب نکته سنج و باریک بین و جستجوگر حتی بیشتر از شاعر در عمق دریا فرو میروند، خودشان غرق میشوند و خواننده و شنونده راهم با خود میبرند.

مثنوی هر چند تمثیلی است و سلسله های مختلف آن غمازی یکد یگر می کنند، اما غزل بسیار پیچیده و بفرنج است. زیرا مضمون يك جهت ندارد. اشعار ناب معانی مختلف را دربر گرفته اجازه نامه مر بوط به و زن و قافیه را دریافت داشته، جلوه گری میکنند. شکل خقیقی خود را در اشارات و رموز پنهان کرده جان غزل میشوند. گویا غزل خلوت درویشان است که از راه های گوناگون می آیند و به راه های مختلف می روند. درویشان با یکدیگر بیگانه هستند، اما طرز همه آنها یکی است. طرز گفتگوی آنها مانند هم است. لذا و قتی دور هم جمع میشوند گوئی يك جان می شوند. به این اعتبار غزل صنف بد بختی است. زیرا که پس منظر آن تغییر می کند. افراد و اجتماع عوض می شوند. اکثر آنها نه فقط از دلها محو میشوند. بلکه در اوراق تذکره ها و تواریخ نیز نامی از آنها بدست نمی آید. در نتیجه اشارات فقط در حد معانی ظاهری و نیز بحد معنای کنایه عمومی مقبول و محدود باقی میمانند. گویا اشعار یکه برای مردم هم عصر و هم دوره شاعر يك جهان معنی دارد، برای آیندگان بیش از داستان گل و بلبل چیزی نیست. یعنی در همان زمان فهمیدن آن لذت می دهد، و چون زمانی بگذرد، معنی از دست میرود،

بنابراین غزل را مجرم قرار میدهند و گویند که در آن بجز گل و بلبل چیزی نیست. اما کاش کسی همت داشت که گل شاعر را درک کند که آن چه بود، و بلبل او را بشناسد که او که بود. این امر را میتوا نیم توسط غزل های شعرای عصر حاضر استنباط نمائیم.

غزل سرای کهن سال امروز پذیرش غزل های قدیمی خود را در نژاد نو آنگونه نمی بیند که در دوران گذشته مقبول بوده است. همین حال غزل امروز در آینده خواهد داشت. امروز يك صاحب نظر میفهمد که من در غزل درس انقلاب دادم، و ترجمان مفلسی کرده ام و زبان شعرا برای تشریح و بررسی محیط بکار برده ام واضح است که برای خواننده فردا قفس بطور کلی قفس است مرغ چمن، مرغ چمن است. زمین زمین است، آسمان، آسمان. آشفتگی زلف معشوق بیشتر از ادامه قهر نیست و فکر خواننده بطرف او ضاع و احوال دولت نمی رود. خزان همان خزان حقیقی یا چیزی نزدیک به آن است. همچنین بهار و میخانه و ساقی همان معانی بهار و میخانه و ساقی خواهند داشت و بس.

شاعر امروز که در غزل خود "سکندر میرزا" "غلام محمد" "ابوب خان" و "ملك امير محمد خان" را ساقی یا پير مغان یا محتسب قرار می دهد و مردم که از مطالعه آنها مطالبه حقوق جمهوری می کنند، آنها را رند و مطرب و سرمست و غزل خوان می خواند، خدا می داند که آیندگان درباره آن چه چیزی می گویند! فردا غزل این شاعر از این همه معانی تهی دامن و عاری خواهد بود. سپس متاع دلکش غزل او نیز بطور عمومی فقط رنگارنگی ظاهری و حسن بیان و یا چیزی از این بیشتر خواهد بود. این هم امکان دارد یکی از شعرای امروز که رمز و اشاره و ایما را به موضوعات مقتضی امروز کم و بیش متصل و مربوط می کند، ممکن است امروز زیاد پسندیده نباشد ولی فردا همان شاعر به سبب رابطه با روایت معروف و اشاره به موضوعی عمومی در غزل و خوش آهنگی بیان درآینده قبول بیشتری بدست آورد و شاعر

مقبول امروزی به دلیل گذشت زمان آن محبوبیت خود را از دست بد هد و از چشم بیفتد. باید واضح گردد که این امر بطور کلی درباره شعرانی صادق است که جز صنف غزل اصناف دیگر شعر را بکار نبرده اند و احوال زندگی آنان بطور مفصل کامل نوشته نشده است. حافظ نمونه یکی از آنها است.

بطور مثال به این غزل ها توجه کنید. مصراع اول آنها این است. امروز این غزلیات برای ما تا حد بسیاری غامض هستند. اما چگونه عبارات و اشارات نشان می دهند که در پس آنها فکر مخصوص و جود دارد.

۱. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند،

۲. اگر آن طائر قدسی ز درم باز آید.

۳. بلبلی خون جگر خورد گلی حاصل کرد.

۴. بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند.

۵. کارم ز دور چرخ بسا مان نمی رسد.

۶. دوش دیدم که ملاتک در میخانه زدند.

۷. باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است. و غیره..

حضرت خواجه شیراز شمس الدین محمد متخلص به حافظ غزل ها سرود، چند رباعی هم گفت و دیگر هیچ، نه مشنوی و نه تقریباً قصیده ای سروده و نه تصنیفاتی از خود باقی گذاشت. نه مکاتیب او مرتب شده، نه کسی شرح حال و ملفوظات او را ترتیب داده است. وضع او عجیب است. او کسی است که برای ایرانی ها و غیر ایرانیان فارسی دوست عزیزترین شاعر است. در باره شرح حال او اطلاعات کمی بدست می آید. حافظ برای فارسی دانان و فارسی زبانان مانند گلدسته ای است همانگونه که شکسپیر برای انگلیسی زبانان می باشد. شهرت جهانی او چنین است. «حافظ در طول شش قرن درخشیده تابش وی کاستی نگرفته، دیوان ارجمند او پس از کتاب مقدس آسمانی بیش از هر کتابی دست بدست گشته، و پس از وی کسی پیدا

نشده است که به حریم او نزدیک گردد.»

(نقشی از حافظ - علی دشتی - کتابخانه ابن سینا)

با وصف این محبوبیت او چنین است که سال تولد و وفات او نیز درست مشخص نیست. قیاس این است که حافظ نزدیک به ۷۲ هجری پا بعرضه و جود نهاد. زمانی که شاه شجاع در شیراز به تخت نشست قیود دست و پاگیر زمان پدرش شاه مظفر را لغو کرد. حافظ با این الفاظ (غزل) نظریه خودش را اعلام داشت.

چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت

تدبیر ما بدست شراب دو ساله بود

شاه شجاع در سال ۷۶ هجری به تخت سلطنت نشست. زمان فوت امیر خسرو با سال فوت حافظ چنین فاصله زیادی نداشته است. امیر خسرو در سال ۷۲۵ هجری دار فانی را بدرود گفته، و می گویند حافظ در سال ۷۹۱ فوت کرده است ولی مولانا جامی در "تفحات الانس" این واقعه را در سال ۷۹۲ ذکر کرده است. مولانا جامی کسی است که به دوران حافظ نزدیک است. او تقریباً ۲۵ سال بعد از حافظ به دنیا آمده است. امکان دارد وی در زندگی خود اشخاص بسیاری را دیده باشد که با حافظ آشنا بوده اند. مولانا احتشام الدین در کتاب خود بنام "مطالعه حافظ" وفات او را بسال ۷۹۶ هجری می نویسد. و می گوید: شاگرد و دوست و ندیم حافظ، مولانا گلندام که جمع کننده اشعار حافظ بوده در دیباچه کلام حافظ قطعه زیر را نقل کرده است.

بسال صاد و دال و های ابجد

ز روز هجرت میمون احمد

بسوی جنت الاعلی روان شد

فرید العهد شمس الدین محمد

از راه اختصار عدد هفتصد را نیا ورده است و از حروف صاد و دال

و ها عدد ۹۶ بدست نمی آید (بحروف ابجد، ص = ۹۰، دال = ۴ و ها = ۵) بعضی از اهل قلم سال وفات او را ۷۹۴ هجری نوشته اند که از کلمه خاک مصلی مستخرج میشود. برخی سال وفات او را با مسأله دیدن یا ندیدن امیر تیمور وابسته کرده اند. اکثر مؤرخین می نویسند: چون در سال ۷۹۵ هجری تیمور به شیراز حمله کرد و حافظ را ملاقات نمود، بنا براین حافظ بعد از سال ۷۹۵ وفات یافته است. در مقابل این اقوال بعضی از حضرات اصرار می ورزند که حافظ قبل از سال ۷۹۵ هجری وفات یافته است. لذا دیدار حافظ با امیر تیمور داستانی ساختگی است. حال آنکه سال حمله تیمور که در سال ۷۹۵ باشد به زنده بودن یا نبودن حافظ هیچ ارتباطی ندارد. زیرا تیمور دو بار به شیراز حمله کرد اولین حمله در سال ۷۸۷ هجری و دیگری در سال ۷۹۵ هجری بوده است. در این مورد باید به تصریحاتی که در "حیات حافظ" نوشته مولانا اسلم جیراچپوری و توضیحی که محمد معین در "حافظ شیرین سخن" طبع تهران آورده نگاهی افکند.

محمد معین یکی از محققین معتبر عصر حاضر بشمار می آید. مخصوصاً در مورد حافظ، سخنان او مستند است. او می گوید: در زمان حمله تیمور به شیراز زین العابدین حاکم آنجا بود. او در مقابل تیمور ایستادگی جدی نکرد و فرار کرد. تیمور برادر شاه شجاع نصرت الدین را که حاکم یزد بود و سر تسلیم و اطاعت در مقابل او فرود آورد به حکومت شیراز منصوب نمود. در این موقع امیر تیمور با اشتیاق فراوان خواجه حافظ را بحضور طلبید و برسم ادب با او رفتار کرد. در این مورد آن لطیفه بر سر زبانها افتاد که امیر تیمور گفت: ما بخاطر سمرقند و بخارا همه جهان را زیر و رو کردیم، شما به خال رخسار محبوب آنها را بخشیدید.

در باره زندگی حافظ مطالب و معلومات کمی در دست است. در کودکی پدرش بهاء الدین که تاجری در شیراز بود وفات کرد. مادرش برای

معاش زندگی اجباراً حافظ را نزد شخص متمولی بکار گماشت. او آدم خوبی نبود. بزودی حافظ او را ترك کرد و در مغازه ای خمیرگیر شد. در نزدیکی آن مغازه مدرسه بود. شوق درس خواندن در دل حافظ پدیدار گشت، ذوق شعر گونی او هم کم کم آغاز شد مجالس مشاعره منعقد می شد. حافظ نیز با اشعار بی سروپا در مجالس مشاعره شرکت میکرد. مردم اشعار او را می شنیدند و از راه تمسخر سری می جنبانیدند. بدین سبب او دلش می گرفت. روزی بر مزار بابا کوهی که بیرون شهر شیراز بود رفت. و گریه کنان از او استمداد نمود. شب خواب خوبی دید؛ تعبیر آن چنین بود؛ حافظ تو مقبول عام میشوی و شاعری شیرین کلام خواهی شد. صبح بیدار شد و غزل روانی بر زبانش جاری گشت که مطلع آن چنین است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

مشرب حافظ چه بود؟ طرز زندگیش چگونه بود. او صوفی بود، رند بود، قلندر بود مجذوب بود، ولی الله بود، چه بود و چه نبود این مسائل جای بحث و گفتگو است. اما بیشتر مردمی که از زمان حافظ دور هستند به رندی و نظر بازی او قائل هستند. در نظر آنها علامات و رموز حافظ از تناظر و گذشته آنها گسسته و فقط دارای معانی ظاهری گردیده است. دشمنان حافظ که در لباس تقوی و تصوف و فقیه در کمین نشسته صید می کردند، و همچنین حکام و سلاطینی که تحمل حرف حق و راستگویی نداشتند مخالف او بوده یابه مخالفت با او برخاستند. کیست که گوش به حرف حق بدهد؛ مخصوصاً صاحبان جاه و منصب گوش شنو ندارند؛ اگرچه حافظ اخطار میداد:

بخیر خاطر ما گوش کین کلاه نمود

بسی شکست که بر افسر شهی آورد

مولانا جامی که به عهد حافظ نزدیک بوده و صاحب قلم، شاعر،

صوفی صافی والا مقام بود ذکر حافظ را با این کلمات می نماید:

شمس الدین محمد الحافظ شیرازی رحمت الله تعالی. وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقه که در کسوت صورت و لباس مجاز باز نموده هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طائفه نسبت درست کرده. اما سخنان وی چنان بر مشرب این طائفه واقع شده است که هیچکس را به آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسله خواجگان قدس الله تعالی اسرار هم فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست. اگر مرد صوفی باشد و چون اشعار وی از آن مشهور تر است که با براد احتیاج داشته باشد لاجرم عنان قلم از آن مصروف میگردد. وفات وی در سنه اثنین و تسعین و سبعصمیه بوده است. (۷۹۲) "نفحات الانس، عبدالرحمان جامی - باهتمام بابو منوهر لال بهارگو - چاپ مطبعه لکهنؤ - هند.)

از این گفته چنین بر میآید که اشعار حافظ مطلوب همه قلب ها و زبانزد تمام خاص و عام بوده است. چنانچه در تذکره "نفحات الانس" جامی نقل اشعار حافظ ضروری تشخیص داده نشده است. دیگر اینکه درباره حافظ هیچ داستان میخواری، و لگردی، ورنندی و شاهد بازی رایج و معروف نبوده است. وگرنه جامی ذکر میکرد که او رند بود و سپس توبه کرد. او وابسته به فرقه ملامتیه بوده و امثالهم. در این باره مولانا جامی هیچ اشاره موهوم و مشکوکی نیز نکرده است. او گفته است. حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار بوده. گویا لسان الغیب بودن او را نه تنها مردم پس از او باور داشتند بلکه مردم هم عصر او و نزدیک به زمان او نیز دارای این عقیده بودند. مضافاً اینکه "اگر این مرد صوفی هست هیچ دیوانی بهتر از دیوان حافظ نمی باشد." صوفی بودن حافظ را مشروط به این شرط کرده است، حال آنکه در ایران امروز مقامی که به حافظ داده میشود و به مفهومی کلام او را تعبیر می کنند به رعایت آن

بیمورد نیست بگوئیم که بهتر از دیوان حافظ هیچ دیوانی برای مرد آواره،
رند و شرابخواره، نیست. اما در اینجا:

دل سرا پرده محبت او است
دیده آئینه دار طلعت او است
من که سر در نیاورم بدو کون
گردنم زیر بار منت او است
فقر ظاهر مبین که حافظ را
سینه گنجینه محبت او است

محمد علی با مداد در يك مورد حافظ را در شمار مردم اهل حیرت آورده است. "از بعضی دانایان شنیده میشود که حافظ حیرانی بوده که بسکون و آرامش نرسیده است و باید او را هم مانند ابوالعلاء معری و خیام از حیرت زدگان دانست و شمرد". (حافظ شناسی چاپ دوم صفحه ۵) و اما درباره مرشد حافظ، آقای بامداد به هیچ پیر و مرشدی اشاره نکرده است. البته در صفحه ۱۰ کتاب مذکور بالا بحواله کتاب "بحرالمعرف" مولانا شیخ عبدالصمد همدانی حافظ را اویسی نامیده است. یعنی در ردیف کسانی قرار داده که ظاهراً هیچ پیر و مرشدی ندارند. همانند حضرت ابوالحسن خرقانی و بطریق اشراق تربیت می شوند. اما رحجان محمد علی با مداد بر اینست که حافظ از ملامتیه می باشد. یعنی حافظ یکی از افراد نیک باطنی است که نمی گزارند نفس آنان اسیر نخوت و غرور شود و ظاهراً اعمالی انجام می دهند که در دل مردمان نفرت ایجاد شود و در نزد آنها پذیرفته نباشد. ولی محمد معین در کتاب حافظ شناسی خویش که قبلاً ذکر شد می نویسد: حافظ در تمام عمر در مدرسه تعلیم میداد. چطور چنین آدمی از ملامتیه می تواند باشد. روشن است که مردم ظاهر را هم می بینند. در این صورت اگر حافظ آواره و

زشتکار بود چطور می توانستند او را مدرس سازند و تعلیم و تربیت بچه ها را به او بسپارند. افراد نزدیک به عصر حافظ درباره او چنین سخنی نگفته اند. حضرت شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در ملفوظات خود ذکر خواجه حافظ نموده و گوید: "حافظ اثر فواید سلوک را در شعر بیان کرده است، و عالم و متقی بوده است. شرابخوار نبوده و مرید "شاه بیرنگ" بوده است. وقتی امیر تیمور شیراز را فتح کرد و شاه منصور کشته شد وی نام آوران شیراز را با خود به بخارا برد. در آنوقت حضرت نقشبند در قید حیات بود. ملاقات حافظ با ایشان حتمی و مشهور می باشد. اما چگونگی کسب فیض آنها معلوم نیست." علیهذا... اینجا تسامح بچشم میخورد. ملاقات حافظ با تیمور موقعی صورت گرفت که او اولین بار به شیراز حمله بُرد. چنانکه قبلاً ذکر شد. لذا اگر دیدار حافظ با خواجه نقشبند را با حمله تیمور هم زمان بدانیم، گویی آن واقعه در اولین حمله تیمور صورت گرفته است. در حالی حاضر دقیقاً نمی توانم بیان کنم که ملاقات کی بوده است. انجام شده یا نشده است؟ محمد معین در صفحه ۳۰۲ کتاب "حافظ شیرین سخن" می نویسد: "حافظ بهاء الدین امام اهل تسنن را مقرب درگاه الهی می داند. با این گفته خود آن ماده تاریخ رامی نویسد که حافظ بر وفات حضرت بهاء الدین گفته است.

بهار حق و دین طاب شراه
 امام سنت و شیخ جماعت
 چو میرفت از جهان این بیت میخواند
 براهل فضل و بر اهل براءت
 بطاعت قرب ایزد میتوان یافت
 قدم در نه گرت هست استطاعت
 بدین دستور تاریخ وفاتش
 برون آر از حروف "قرب طاعت"

از کلمه "قرب طاعت" تاریخ وفات ۷۸۲ می شود. اگر فرض کنیم که این کلمه "قرب و طاعت" است، سال و تاریخ ۷۸۸ می شود. در صورت اول پیش از حمله تیمور به شیراز و در صورت دوم بعد از حمله تیمور شیراز است. اما محمد معین به استناد "منتخب التواریخ" نقل می کند که خواجه نقشبند وقتی به حج می رفت به شیراز رسید و در آنجا اقامت کرد و حافظ در استقبال ایشان غزل زیر را سرود.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید
 که از انفاس خوشش بوی کسی می آید
 از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش
 زده ام فالی و فریاد رسی می آید
 ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
 موسی اینجا بامید قبسی می آید
 هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست
 هرکس اینجا بامید هوسی می آید
 کس ندانست که منزل گه مقصود کجا است
 این قدر هست که بانگ جرسی می آید
 جرعه ده که بمیخانه اریاب کرم
 هر حریفی ز پی ملتسی می آید
 خبر بلبل این باغ مپرسید که من
 ناله می شنوم کز قفسی می آید
 دوست را گر سر پرسیدن بیمار غم است
 گویا خوش که هنوزش نفسی می آید
 یار دارد سر صید دل حافظ یاران
 شاهبازی بشکار مگسی می آید

محتوای غزل هم این گونه است که گویی شخص محترم و مکرمی تشریف فرمایی شود. کنایه وادی این لازمه اشاره بطرف صاحب کشف و ولایت و دل است بیت چهارم نشان دهنده این است که این هستی امید گاه خاص عام است. همین موضوع را در بیت "جرعه ای ده که به میخانه ارباب کرم" روشن کرده است. از "هنوزش نفسی می آید" ظاهر است که منتظر و بی تاب است و آخرین بیت واضح می نماید که حافظ آمدن این شخص را اینگونه حس میکنند و درک می نمایند مثل اینکه در زبان اردو این مثال آورده میشود که: "آمدن سلیمان در خانه مور" اینهم استنباط می شود که گویی پیغام بیعت کردن نیز از طرف آی شخص به حافظ داده شده بود. اما بدبختی اینجاست که در هیچ غزل در حاشیه آن نمی نویسند که این غزل در چه موقع نوشته شده است.

«شاهبازی به شکار مگسی می آید» بر جذابیت و لطف می افزاید، اما قطعه وفات بهاء الدین که حافظ نوشته است ممکن است مربوط به وفات بزرگی دیگر باشد که نام او هم بهاء الدین بوده است. در هر حال او بهاء الدین زکریای مولتانی نیست. زیرا تقریباً او يك صد سال پیش از آن تاریخ وفات کرده بود، یعنی در سنه ۶۶۵ هجری (= ۱۲۶۶ میلادی) در «نفحات الانس» جامی سال وفات بهاء الدین نقشبند ۷۹۱ هجری ذکر شده است. بهر حال چگونگی ارتباط حافظ با درویشان و چله کشی و ذکر و دعای او بر مزار بابا کوهی که به اطلاع ما رسیده است نشان می دهد که اوتا روزگار پیری با دراویش باقی ماند.

در این مورد ذکر حضرت سید اشرف جهانگیر سمنانی از همه مهمتر است. او خود در خانه حافظ چند روزی مهمان بوده است. و بسیار تحت تأثیر او قرار گرفته است. حال اگر شخصی صاحب کرامت و درویش و ولی الله مانند حضرت جهانگیر سمنانی از حافظ توصیف کند که خود حافظ را دیده و

با حافظ همنشینی کرده و مهمان حافظ بوده، جای هیچ شك و شبه و تردیدی در مورد ثقافت حافظ باقی نمی ماند.

حضرت جهانگیر در مکاتیب خود این موضوع را نوشته است. که او با شمس الدین حافظ ملاقات ها داشته و او را خواجه شیراز و یکی از مجذوبان درگاه اعلی و محبوبان بارگاه متعالی قرار می دهد. آن مکتوب در ضمن مطالعه موضوع دیگری از چشم من گذشته است و در آرشیو کتابخانه دانشگاه پنجاب موجود است. چند سطر از این مکتوب را المعارج الولاية (نسخه خطی موجود در دانشگاه پنجاب لاهور) در ذکر حضرت جهانگیر سمنانی نقل کرده است. حضرت سمنانی خرقة یافته چندین سلسله صوفیان می باشد. خود با حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند دیدار کرده است و از ایشان نیز خرقة دریافت نموده است. با تیمور نیز ملاقات نموده، این دیدار در مزار حضرت امام رضا (ع) در مشهد اتفاق افتاده است. تیمور به رسم ادب و احترام پیش اورفت. اقتباس چند سطر از «معارج الولاية» روشن می سازد که منصب وزارت به حاجی قوام توسط خواجه حافظ شیراز داده شده بود. به قول حضرت سمنانی حاجی قوام نیز هم مشرب حافظ بود. صاحب «معارج الولاية» بروایت حضرت سمنانی بیان میکند که وی در اثنای يك گفتگوی خود شعر زیر حافظ را خواند،

آن شد که بار منت ملاح بردمی

گوهر چو دست داد بدریاچه حاجتست

در تشریح و توصیف این شعر: ملاح را به معنای خرد تفهیم نموده و مراد از گوهر نور معرفت است. حضرت سمنانی در مکتوب خود اشعار زیادی از حافظ نقل نموده است که اشعار زیر شامل آنست.

ملکت عاشقی و گنج طرب

هر چه دارم زمینِ همتِ او است

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر او است
 در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نه رفت
 آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

شهادت ابن صوفی معاصر درباره خواجه شیراز سند مهمی است که احوال و اخلاق او را روشن می سازد، خدا می داند که این قضاوت معاصر از نظر تذکره نویسان ایرانی گذشته است یاخیر؟ البته بحثی که در ابتدا به آن اشاره کردم و از مکتوب اشرف سمنانی نیز روشن است که کلام حافظ را حدیث خلوتیان دانسته و لازم است مفهوم نهانی تحت پوشش کلمات ظاهری را جستجو نمود. مثل اینکه مراد از کلمه «ملاح»، «خرد» و کلمه گوهر «نور معرفت» است، بدین سبب تجدید نظر در تعبیر و تشریح همه غزل های زندانه حافظ لازم است.

محمود شبستری برداشتی که از معانی جام، ساغر، شاهد و شراب و لب و رخسار کرده است آنها هم میتواند راه گشا باشند. لذا این چنین غزل ها را باید بانگه دیگری دید.

اگرچه باده فرح بخش و محتسب تیز است
 به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
 بود آیا که در میکده ها بگشایند
 گره از کار فروسته ما بگشایند
 سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
 که دور شاه شجاع است می دلیر نبوش
 دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
 پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

عقیدت و ارادتی که به درویشان داشت محتاج به گفتن نیست.

واضح است منظور از درویشی هر گز مفلسی و گدائی نبود. درویشی بی نیازی مزاج و سر شاری قلب است، کسیکه مبتلای هوس جان نیست بنده زر خویش هم نیست - محکوم حاکمیت خویش نیست. بسبب حرص و طمع به مردم دنیا دار نمی چسبید آن درویش است. هیأت ز صورت ظاهری هر چه می خواهد باش پادشاه هم با شد با چنین خوی و خصلتی درویش است. اما برعکس خرقة درویشی پوشیده و درخانقاه نشسته او هم می تواند دنیا دار باشد. بهمین سبب است که حافظ همیشه از دست زاهدان ظاهر نریب، صوفیان و عابدان و قاضیان، فقیهان دنیا پرست نالان بود. نه فقط نالان بود بلکه با شهادت بسیار آنها را رسوا میکرد. اگر در کسی دلی درویشانه یا روحی بی نیازی یافت او را توصیف میکرد. در این باره چند بیت از غزل مشهور او نقل میشود. از این ابیات درویش دوستی حافظ لایح و روشن است:

روضه خلد برین خلوت درویشان است
 مایه محتشمی خدمت درویشان است
 کنج عزلت که طلسمات عجایب دارد!
 فتح آن در نظر همت درویشان است!
 آنچه زر میشود از پر تو آن قلب سیاه!
 کیمیائیست که در صحبت درویشان است
 خسروان قبله حاجات جهانند ولی!
 سببش بندگی حضرت درویشان است!
 روی مقصود که شاهان بدعا می طلبند
 مظهرش آینه طلعت درویشان است
 گنج قارون که فرو میشود از قهر هنوز!
 خوانده باشی تو که از غیرت درویشان است

اے دل ار آب حیات ابدی می طلبی
 منبعش خاک در خلوت درویشان است
 حافظ اینجا بادب باش که سلطان و ملک
 همه در بندگی حضرت درویشان است

این غزل که ردیف آن "درویشان است" اتفاقاً بنظر رسید. وگرنه حافظ در وصف دراویش و فقرا، کرامت اهل نظر، و اهل دل اشعار بسیار سروده است. این غزل "مسیحا نفسی می آید" نشانگر روشنی است که قبله ارادت حافظ چه کسانی بودند.

حال این سؤال پیش می آید، اگر چه حافظ بجزئیکی یا در قصیده ای نسروده است. اما امرا، پادشاهان زمان خویش را مدح نموده و با گشاده دلی آنها را ستوده است، که این برای طبع آدم درویش منش سزاوار نیست غرض این است که حافظ آنکس را ستوده که لایق ستایش بوده است. اگر کسی چنین بنظر آید که وجودش منشاء عمل خیراجتماعی بوده، یا توقع این است که حقاً در آینده چنین عمل کند، باید وی را ستود. زیرا این عملی است خیر برای تشویق او. دشمنی با اهل اقتدار فقط بخاطر این که آنها مقتدر هستند، روشی است منفی.

امرائی که رهروان راه مستقیم و حق و حقیقت بوده اند، درویشان خیلی کم با آنها مخالفت نموده اند. گاهی که از راه راست منحرف شده اند یا وقتی که کجروی آغاز کرده اند درویشان سعی کرده اند آنها را به راه راست هدایت نمایند. اگر موفق نشدند آنگاه در حضور باری تعالی دست دعا بلند می کرده اند که خداوندا ما را از ظلم آنها نجات بده. مثلاً حافظ، شاه اسحاق راستایش نموده است زیرا وی آدمی سخی و عالم و فاضل بود. حاج قوام نخست وزیر او بود که او نیز مردی فیاض، دلدار و خدا پرست و شجاع بود. در زمان او مجدالدین قاضی دولت بود. حافظ عدالت او را مدح کرده است.

اینها اشخاصی بودند که حتی پس از مرگشان حافظ آنها را ستوده است.

بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق
 به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد
 نخست پادشهی همچو او ولایت بخش
 که جان خویش بهرورد و دادعیش بداد
 دگر مربی اسلام شیخ مجدالدین
 که قاضی به از ابن آسمان ندارد یاد
 دگر شهشه دانش عضد که در تصنیف
 زمین همت او کارهای بسته گشاد
 دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
 بنای کار موافق بنام شاه نهاد
 دگر قویم چو حاجی قوام دریا دل
 که نام نیک برد از جهان بخشش و داد
 نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند
 خدای عزوجل جمله را بیامر زاد

نه آن پادشاه و نه مثل آن وزیر و نه مانند آن قاضی، نه عالم و نه
 درویش که حافظ با چه حسرتی از آنها یاد کرده است که "نظیر خویش نه
 بگذاشتند و بگذشتند".

همین وضع را شاه شجاع داشت. در آغاز کار حافظ از او امید های
 نیک داشت اما بعد، از او مأیوس شد و میان آنها بهم خورد (شکراب شد).
 تاز مانیکه او روش نیکو داشت وی را مدح کرد و زمانی که از او مأیوس شد
 باکی در دل راه نداد و شدیداً او را مورد انتقاد قرارداد.

وزیر شاه شجاع عمادالدین محمود بود که حافظ او را مربی خود می
 داند و اعتقاد دارد که مرد لائق و مستعد است. این همان عمادی است که وی

را آصف دهر خوانده است. در سطور بالا ردیف غزل درویشان را ملاحظه فرمودید. يك بيت آنرا که در بالا ذکر نشده بود ملاحظه کنید:

من غلام نظر آصف عهدم کورا
صورت خواجگی و سیرت درویشان است

یعنی آن «آصف دهر» آقای منست که بصورت ظاهری حاکم است ولی سیرت درویش دارد. پس نام عمادالدین رابرده و این چنین میگوید:

بیار جام لبالب بیاد آصف عهد
وزیر ملك سلیمان عماد دین محمود

وزیر را آصف نامیده و شاه شجاع را سلیمان ساخته. به کمال الدین و تورانشاه حافظ همین ارادت را داشت. در کلیات حافظ اشعاری درستایش آنها وجود دارد. این هر دو یکی پس از دیگری وزیر شدند:

وفا از خواجگان شهر بامن
کمال دین و دولت بوالوفا کرد



خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت
باهمه پادشهی بنده توران شاهم

از این گفته روشن است که حافظ نه تارك الدنيا بوده و نه پیرو ملامتیه. با اوضاع و احوال سیاسی زمان خودش واقف بود. از درویشان گرفته تا وزراء و پادشاهان روابط شخصی او با آنها استوار بود. هر طالب علم تاریخ میدانند که حافظ در چه دوران پرآشوبی زندگی کرده است. هر طرف افراط و تفریط بچشم میخورد. سلاطین و امرای ایلخانی در جانی قدرتمند و در جانی ناتوان بودند. تقریباً هر شهری حاکم و فرمانروای جدائی داشت. این دوره را دوره ملوك الطوائفی می گویند. در این دوران اهل هر شهر و قریه آرزومند بودند که وسیله ای پیدا شود تا از دستبرد حکام مصئون باشد و

کسی پیدا شود که از آنان دفاع کند و به سبب آن جان و مال و آبروی آنها محفوظ بماند. بنابراین رعایا از پادشاهان چشم خیرونیکمی داشتند. اما اوضاع واحوال طوفانی آن زمان نمی گذاشت مردم قرار یا بند ابیات زیر که حافظ سروده است به عنوان عکس العمل همان اوضاع زمان وی است:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است

کلاه دلکش است اما بدرد سرفی ارزد

* * *

سرود مجلس جمشید گفته اند این بود

که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند

* * *

زانقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

از این خانه افسون هزار دارد یاد

در چنین ایامی شخصی مانند خواجه حافظ با آن خصوصیات روحانی چگونه میتواندست، مکر و ریا و سالوس را دیده، تحمل نماید. بنا براین امرانی که در اخلاقتان تضاد قول و فعل دیده می شد از طنز و انتقاد حافظ نمی توانستند دور بمانند. همین وضعیت را آن بزرگان قوم نیز داشتند که گاهی در خرقة صوفی فریب می دادند و زمانی در ردای قضاوت، این چنین فریبکاران را حافظ خیلی خوب در کلام خویش منکوب کرده است. نه فقط این گروه افراد را بلکه شاهان ستمکار را نیز نادیده نگرفته است.

علامه شبلی در "شعرالعجم" به استناد "جیب السیر" می آورد که

آغاز رنجش حافظ از شاه شجاع با این بیت معلوم میشود:

ای کبک خوش خرام که خوش میروی بناز

غره مشو که گربه عابد نماز کرد

این اشاره به قاضی عماد است که در نظر شاه شجاع صاحب قدر و

منزلت بسیار بود. همه غزل تقریباً از طنز و تعریض مملومی باشد. و در جانی دیگر به تضاد قول و فعل مردم درویش نما اشاره می نماید. خوف از روز قیامت را پیش می کشد، در آن روزی که حقیقت و مجاز هر دو روشن می شوند:

صوفی نهاد هام و سر حقه باز کرد
 بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
 بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
 زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
 ساقی بیا که شاهد رعنا صوفیان
 دیگر بجلوه آمد و آغاز ناز کرد
 این مطرب از کجا است که ساز عراق ساخت
 و آهنگ بازگشت ز راه سبزه باز کرد
 ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
 زانچ آستین کوتاه و دست دراز کرد
 ای کبک خوش خرام که خوش میروی بنواز
 غره مشو که گریه عابد نماز کرد
 حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
 ما را خدا ز زهد و ویا بی نیاز کرد

شاه شجاع فرمانروائی عالم خوش عقیده و متشرع بود و حافظ قرآن نیز بود. عماد و اطرافیان عماد و دیگر مکاران به حافظ بد گمان شدند و ذهن شاه شجاع را نسبت به حافظ تغییر دادند. بنابراین از حافظ رنجید که چرا او را هدف تیر طنز خویش قرار داده است. احتشام الدین در این مورد در کتاب «مطالعه حافظ» مفصلاً اظهار نظر کرده است. او می نویسد: شاه شجاع از روی مصلحت تجارت یا مصلحت دیگر شراب خانه ها را باز کرد چنانچه حافظ با طنز شایسته ای این موضوع را بیان کرده است:

سحر ز هاتف غیم رسید مژده بگوش
 که دور شاه شجاع است، می دلیر بنوش
 ظاهر این غزل يك نوع شکرانه به شاه است. اما مقطع غزل خواننده را
 مجبور می سازد که نظر خود را عوض نماید:

رموز مملکت خویش خسروان دانند
 گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش
 همین گونه غزل دیگری است که جلب توجه می کند:

در عهد پادشاه خطابش جرم پوش
 حافظ قرابه کش شده مفتی پیاله نوش
 صوفی زکنج صومعه در پای خم نشست
 تا دید محتسب که سیومی کشد بدوش!
 احوال شیخ و قاضی و شرب الیهود شان
 کردم سؤال صبح دم از پیر می فروش
 گفتا نگفتنیست سخن گرچه محرمی!
 درکش زبان و پرده نگه دار و می بنوش

سؤال این است کار و بار می نویسی چیست؟ و جواب پیر می فروش
 جالب است که اگر چه تو خود محرم راز هستی، ولی این حرف گفتنی نیست،
 زبان ببند، پرده نگهدار، خود بنوش. در غزل زیر همین آهنگ بچشم می
 خورد:

دوش با من گفت پنهان کار دانی تیزهوش
 کز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش
 گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
 سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش!

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک!
 زهره در رقص آمدو بریط زنان میگفت نوش
 بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
 نی گرت زخمی رسد آئی چو چنگ اندر خروش!
 تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
 گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
 همچنین بیت زیر نیز همین معنی را دارد:
 گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
 حیف اگر از پس امروز بود فردائی

چون شاه شجاع خود نیز حافظ قرآن بود از بکار بردن کلمه معنی دار
 "حافظ" رنجیده خاطر گشت و با وصفی که سالیان سال با حافظ روابط دوستانه
 داشته و حتی قیل از شاه شدن دوستی بی تکلف با حافظ داشت، پیمانہ
 صبرش لبریز شد و بقضاة دستور داد حافظ را بخاطر معانی ظاهری اشعارش
 تحت تعقیب قرار دهند. داوران فتوی کفر و دنیا داری برای حافظ صادر کردند.
 آن زمان روزگار پریشانی و بدبختی حافظ بود. بقول نویسنده کتاب "مطالعه
 حافظ" اگر تدبیر و وفای خواجه قوام بدادش نمیر سید جان بسلامت بدر نمی
 برد. در این باره صاحب کتاب "مطالعه حافظ" به این موضوع اشاره می نماید
 که علیه حافظ فتوی کفر صادر شد، حاج قوام او را رها نید. اشعاری که نشان
 دهنده اطمینان و تشکر حافظ از حاجی قوام است نیز نقل شده است.

به شکر تهمت تکفیر از میان برخاست
 بکوش کز گل و مل داد عیش بستانی
 بیار باده رنگین که صد حکایت خوش
 بگویم و نکنم رخنه در مسلمانی

بخاک پاک صیوحی کشان که تا من مست
 بکوی میکده استاده ام بدر بانی
 به هیچ زاهد ظاهر پرست ننشستم
 که زیر خرقة نه زنار داشت پنهانی
 جفانه شیوه دین پروری بود حاشا
 همه کرامت و لطف است شرع یزدانی

نحوه سرودن اشعار مثل حافظ است ولی در دو دیوانی که من دارم
 این ابیات در آنها موجود نیست. اینهم گفته میشود که شاه زین العابدین نیز
 مانند شاه شجاع گاهی منظور نظر حافظ بوده است. هما نظوریکه حافظ از
 شاه شجاع روی برگرداند بنظر می آید از زین العابدین هم روی برگردانده است.
 در این ضمن به مطرب دربار شاخه نبات (نام ایمانی) اشاره می شود که حافظ
 واله و شیدای او بوده. بعضی می گویند حافظ عاشق زین العابدین بوده
 است. حاسدان ذهن شاه شجاع را نسبت به حافظ به تهمت شاهد بازی بدگمان
 کرده اند. هرچه هست غزل زیر جواب گویا و روشنی بر این مطلب است. بدین
 و سیله پادشاه کم سن و سال را تویخ کرده است که تو خدا نیستی که چنین
 فرمان صادر می کنی. بیت اول این غزل نشاندهنده این است که در منزل
 همسری زیبا دارم که کس به زیبایی و خوبروئی او نمیرسد. لهذا در اینجا و در
 آنجا نیازی به صید نیست. این موضوع لطیف را به زبانی غزل چنان بیان کرده
 که خالی از لطف نیست.

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است
 شمشاد سایه پرور ما از که کمتر است
 ای نازنین پسر توچه مذهب گرفته ای
 کت خون ما حلال تر از شیر مادر است

يك قصه بيش نيست غم عشق واين عجب
 كز هر زبان كه مي شنوم نا مكرّر است
 ما آبروي فقر و قناعت نمي بريم
 با پادشاه بگوي كه روزي مقرر است
 حافظ چه طرفه "شاخ نبات" است كلك تو
 كش ميوه دل پذير تر از شهد و شكر است

"يك قصه بيش نيست" روشن است كه تهمت صريح و بزرگي كه يه-
 حافظ زده شد و ماهرانه آنرا منتشر كردن، حال چنين بود كه هر كسي در اين
 ميانه داستان تازه اي مي آفريد. غمي توانيم حق بلاغت اين مصرع حافظ را
 «كز هر زبان كه مي شنوم نا مكرّر است» ادا كنيم از مطالعه اين گونه اشعار
 روشن مي شود كه حافظ نه تارك دنيا بود و نه دنيا دار محض. البته طبع
 قلندرانه داشت و خوي و خصلت عمومي او چنين بود:

مباش در پي آزار و هرچه خواهي كن
 كه در طريقت ما غير از اين گناهي نيست



آسايش دوگيتي تفسير اين دو حرف است
 با دوستان تلطف با دشمنان مدارا



چنان بزي كه اگر خاك ره شوي كس را
 غبار خاطري از رهگذار ما نرسد



رندي آموز و كرم كن كه نه چندان هنر است
 حيواني كه ننوشد مي وانسان نشود

آنجا كه نياز افتاد حافظ با تمام قوا مبارزه كرد. در زمان او صوفيان

زهد فروش و علمای ظاهر فریب گروهی بسیار نیرومند بودند. و متکبر بر متقی بودن خویش عوام را از راه راست منحرف می کردند و با اینهمه مشیر و مقتدای پادشاهان نیز بودند. حافظ بدون ترس پرده از اسرار شان برداشت. در این ضمن فقط چند بیت از غزل های حافظ هدیه بر خوانندگان می کنم.

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را



ذر خانقه نگنجد اسرار عشقبازی
جام مئی مغانه هم با مغان توان زد



گر جلوه می فائی و گر طعن می زنی
مانیستیم معتقد شیخ خود پسند



نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد.



مشکلی دارم زدانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

آنطوریکه پادشاهان را متنبه ساخت و به زبان تند و آمرانه و توبیخ کننده به آنها اخطار کرده، واقعاً حیرت آور و تعجب انگیز است. زیرا آن زمان دوره استبداد و مطلق العنانی بود، و فقط اشاره پادشاه کافی بود که موجودی را از هستی به نیستی برساند. اما در این دوره و حشتناک استبداد، حافظ وقتی که از پادشاهان متنفر و رنجیده خاطر شد، آنها را با این الفاظ به حیثیت عرفی آگاه ساخت.

بر در می‌کده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی



بیار باده که در بارگاه استغنا!
چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست



قلندران حقیقت به نیم جو نخرند
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست



تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنما
ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی



به خیر خاطر ماکوش کاین کلاه نمد
بسا شکست که بر افسرشهی آورد



که برد به نزد شاهان زمن گدا پیامی
که به کوی می‌فروشان دو هزارجم بجامی



قدح بشرط ادب گیر زانکه ترکیبش
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد

اکنون این ابیات و صدها مانند آن واضح است، اما آنجا که حافظ با
ایماء شعر می‌گوید: برای ما مشکل پیش می‌آید. مخصوصاً رنگ طنز که
مثل دام هم رنگ زمین است و علاجی ندارد. جانی که بظاهر شك دیده
میشود. شاید در باطن شکایت باشد. آنجانی که کلمه شاه رادر ظاهر بکار

می برد، آنجا در حقیقت منظورش درویش و فقیر است. وقتی که جام باده گفته است یا بهار را صدا میکند آنجا ممکن است اشاره به تمنای ناکام یا آرزوی نا تمام باشد و آن "ایکاش" است. مثلاً نویسنده "مکتب حافظ" می گوید این شعر شاه نعمت الله ولی به حافظ رسیده است:

ماخاك را به نیم نظر کیمیا کنیم
صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم
و حافظ در جواب میگوید:

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
کیست که این ایما و اشاره را تفسیر کند. حافظ این شعر را به طرز دعا گفته یا منظورش طنز بوده است. در این مورد اشاره به بیت خواجه عطار می کنیم:

بس کسا کز خمر ترك دین کند
بیشکی ام الخبائث این کند
حافظ میگوید:

آن تلخ وش که صوفی ام الخبائث گفت
اشهی لنا واحلی من قبله العذارا
حال چه کسی میتواند قضاوت کند که حافظ از طرف که این جواب را می دهد. آیا اشاره به شخص مقدس و متبرک است که شراب را لذیذ تر و اشتیاق انگیز تر از بوسه نازنین یا نوجوان میداند؟

دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب خویش «مکتب حافظ» می نویسد:
"لحن عنادی و استهزا آمیز خواجه که غالباً مفهوم کلمات و مصطلحات را معکوس می سازد و بدون در نظر گرفتن این موضوع به هیچ وجه معانی بسیاری از اشعار خواجه را حتی بتقریب دور در نمی توان یافت" (صفحه

دکتر مرتضوی در همین کتاب صفحات (۴۲۳ - ۴۲۴) بعضی از کلمات را فهرست وار پیش کشیده است. که الفاظ کلام حافظ را مورد انتقاد و مخالفت قرار داده است. مثلاً صوفی، خرقة، دلوق، مرقع، پشمینه خانقاه، شطیج طامات، کرمت، شیخ، زاهد، زهد، صومعه، عابد، تسبیح، سجاده، دستار، مسجد، مفتی، قاضی، فقیه، مال، وقف، خواجه و امام صیام و روزه، و عظم و واعظ، منبر و محتسب. برخی کلمات گاهی در معنای عادی و عام بکار برده میشوند و گاهی در انداز طنز و استهزاء مثلاً سالک، عارف، رهرو، مرشد، مرید، کعبه و قبله، پیر، مذهب، زنار، بت، گناه، فسق، شریعت، ناموس، بهشت و دوزخ، طهارت، توبه و محراب. بعضی از این کلمات اینگونه هستند که عموماً معنای طنز و استهزایی دارند مانند؛ پاکدامن، پاکیزه سرشت، ورع، صلاح، فساد، ننگ، بدنام، حلال، عالی مقام، خواجه عاقل، فتوی مستوری، توبه، حرام، خراب، آلوده دامن و تردامن.

متصود این است که در بیشتر اشعار حافظ جای تردید هست زیرا در گذشته و در حالت مخصوصی گفته شده اند و آن گذشته حالا از بین رفته است. بنا بر این آن اشعار تأثیر کامل و لطافت اصلی را از دست داده اند. این را نیز باید خاطر نشان کرد که اشعار زیادی که ذکر شراب و شاهد را دارند، ممکن است فقط تقاضای روایتی غزل را انجام داده اند. بطور مثال غزل های شعرای اردو خواجه میر درد و ریاض خیر آبادی است. در این صورت خواننده از اشتباهات زیاد نجات می یابد. اگر طنز است آن اسلحه کارگر حافظ است. اما در همین حسن طنز خرابی و نقص بزرگی هم پنهان می باشد که اگر گذشته مفهوم آن شعر در نظر نباشد تو گویی بجای معنای منفی، مثبت و بجای مثبت، منفی میشود. بنا بر این می شود اشعاری که باطبع درویشانه و عملکرد صحیح حافظ مطابقت ندارد به نحو طنز و استهزا و استفهام برداشت

کنیم و معنای معکوس آنرا پیش نظر آوریم.

این چنین نیز ممکن است که حافظ آواره و پیامبر مرگ به نظر آید. زیرا او کسی است که نه از قاضی می ترسد و نه از پادشاه واهمه دارد، او نه فراری و نه پیامبر مرگ است. او تارك دنیا نیز نیست. پس درس راهبی نمی دهد و اینهم عادلانه نیست که هر شعر حافظ را ترجمان عالم علوی بدانیم، آخر حافظ حرف این دنیا را هم می زند. اما مشکل اینست که خوانندگان بطور کلی فقط سرشاری ظاهری می را می بینند، و از بیقراری ظاهری عشق لذت می گیرند. نتیجه این است که در این زمان حافظ فقط ترجمان و دمساز پیران شوخ و جوانان رند مشرب و خوش گذران و طرب اندوز گردیده است. این تأسف برای حافظ است که تصویر قلمی شخصیت کامل او را کسی ترسیم نکرده است. ملفوظات او مرتب نشده است. وگرنه این ملفوظات نقش چهار چوب را بازی می کرد، و اشعارش در آن چهار چوب می گنجید، و رنگ واقعی و حقیقی الفاظ پدیدار و روشن میشد. همچنین در کلام حافظ بصورت الفاظ غیر اصطلاحی نیز اشعار اخلاقی، زندگی بخش، محبت آموز و حیات افزا موجود هستند. که باوجد آنها میتوان اشعار غامض و غیر واضح را از احتمالات و اشتباهات محفوظ نجات داد.

مطلب این است که درباره حافظ "دیدن دگر آموز و ندیدن دگر آموز" شدیداً ضرورت دارد. در این باره مطالعه مقاله سید عبدالله بنام "فاصله های ذهنی حافظ و اقبال" مفید است. در اینجا جملائی از این مقاله را درج می نمایم و بدین ترتیب سخن به پایان می رسد:

"تقاضای انصاف این است که حق سبک بیان پیرایه رمزی که به شاعران صوفی مسلک و سایر شعرا داده میشود چرا مخصوص خواجه حافظ را از این مقوله محروم داریم. کنایه و رمز باده و جام در کلام حکیم مشرق علامه اقبال نیز موجود است. بقول غالب اگر سخن مشاهده حق باشد آن وقت

مادرم

مادرم روح و بدن تاب و توان داد بمن
 دست و پا چہرہ و لب چشم و زبان داد بمن
 خون او گشت بہ رگہای وجودم رقصان
 زاتش پیکرِ خود شعلہٴ جان داد بمن
 ہستیم بیشتر از قطرہٴ بیمایہ نبود
 گوہرم کرد و رخ نور فشان داد بمن
 تشنہ لب گریہ کُناں واردِ دُنیا گشتم
 آبِ کوثرِ زرہِ شیرِ روان داد بمن
 مثلِ فردوسِ نہان خانہ آغوشش بود
 اندرین قصرِ متاعِ دو جہان داد بمن
 ایستادن مرا آموخت و رہ پیمودن
 شیوہ خوبی گفتار نشان داد بمن
 بادہٴ شعر و سخن ساغرِ علم و دانش
 مادرم بود کہ ہم این و ہم آن داد بمن



نوشته: دکتر سید وحید اشرف

استاد دانشگاه مدراس - تامیل نادو - جنوب هند.

ترجمه: محسن مدیر شانه چی

گذشته و حال زبان فارسی در تامیل نادو

تامیل نادو سرزمینی است در سواحل شرقی شبه جزیره هند. این ایالت ایجاد شده بر مبنای زبان خاص خود، پس از سال ۱۹۴۷ که هند از یوغ غلامی خارجی استقلال یافت، تأسیس شد. زبان اکثریت مردم این ایالت تامیلی، است که یک زبان دراویدی به شمار می آید. (۱)

جنوب هند از زمانهای بسیار کهن با ایران ارتباط فرهنگی داشته است. در تامیل نادو خاندانی سلطنتی نام سلسله پلوا حکومت می کرده است. این موضوع هنوز در میان مورخان مسأله بحث انگیزی است که این پلواها چه کسانی بوده اند. باستان شناسان و مورخان ثابت کرده اند که مردمی پهلوی زبان از ایران به شمال هند مهاجرت کرده و پادشاهی خود را در آن بخش از کشور بنانهادند. (۲)

این احتمال وجود دارد که آنان از شمال هند به جنوب مهاجرت کرده و با تصرف بخشی از این سرزمینی، دولت خود را در آن مستقر ساخته اند. در زبان تامیلی صدای ه (h) وجود ندارد و بنابراین ه (h) در پهلوا به ل تغییر یافته و به این ترتیب پهلوا (Pahlava) به پلوا (Pallava) تبدیل شده

است، کلمه پلوا از ریشه تامیلی نیست و حال آن که پهلوا در زبان پهلوی به معنی شجاع است.

این نظریه با این حقیقت تقویت می شود که در این بخش از تامیل نادو بعضی از رسوم و سنن فرهنگی نیز در آن ایام غالب بود (۳) که ممکن است پهلوی زبانها آنها را آورده باشند. تاکنون برای دریافت این که آیا زبان تامیلی از پهلوی تأثیر پذیرفته یا اینکه پلواها زبان خود را فراموش کرده اند، کاری صورت نگرفته است.

سرزمین تامیل نادو نخستین بار پس از هجوم علاءالدین خلجی (۱۴۱۶-۱۲۹۰م) به این سرزمین، از شیرینی زبان فارسی بهره برد، و اگرچه صوفیها قبل از آن در جنوب هند سکونت یافته و کتبی به فارسی نوشته بودند، اما پس از حمله اورنگ زیب متوفی به سال ۱۷۰۷م به جنوب هند بود که زبان فارسی در این دیار رواج یافت. از آن پس، نخبگان به زبان فارسی سخن گفتند و بسیاری از شاعران و نویسندگان به نوشتن فارسی پرداختند. در تامیل نادو آنان که در زبان فارسی سهمی داشتند، عمده صوفیها، تحصیل کردگان شاغل در ارتش سلطنتی و حکومت، معلمان مذهبی مشغول به تدریس در مدرسه ها و شاعران و نویسندگان بودند که از سوی نوابها و امرا تشویق می شدند. چندی پس از مرگ اورنگ زیب، ایالت مستقلی به نام ارکوت در جنوب هند تأسیس شد و تامیل نادو به صورت بخشی از این ایالت درآمد. حکام این ایالت را نواب می نامیدند که لقب خود را "والا جاه" نهادند. نوابها شعرا و فضلا را تشویق می کردند. صوفیها گرچه خود را از دربار دور نگه می داشتند اما بسیار مورد احترام نوابها، نخبگان و عامه مردم بودند.

نخستین صوفی مشهوری که در تامیل نادو در حدود صد کتاب و رساله به

زبان فارسی نوشت، مخدوم عبدالحق صاوی (وفات به سال ۱۱۶۵ هـ) بود. موضوع همه نوشته های وی تصوف است.

سید ابوالحسن قربی (متوفی به سال ۱۱۸۲ هـ) شاگرد و مرید عبدالحق صاوی از هوش و استعداد بسیاری برخوردار بود. او در شعر فارسی نیز از ذوق خوبی بهره داشت. تقوی و ذوق ادبیش توجه مردم را به سوی او جلب کرد. قربی خدمات ارزنده ای در گسترش مذهب در جنوب هند داشته است. وی صوفی بلند مرتبه و نیز شاعر بزرگی در زبان فارسی بود. پس از او نثر نویسی و شعر فارسی در تامیل نادو باب شد. دو شاگرد برجسته وی، سید عبداللطیف ذوقی (متوفی به سال ۱۱۱۹ هـ) که پسرش بود و مولانا باقر آقا، دو دانشمند و شاعر بزرگ زمان خود بودند.

این ارباب قلم شاگردان خود را به گونه ای آموزش دادند که فارسی نویسی روز بروز به رشد خود ادامه داد، و در فاصله دوست سال هزاران کتاب در موضوعات گوناگون به وجود آمد، و چندین تذکره در شعر فارسی تهیه شد.

برخی از شعرای برجسته فارسی زبان تامیل نادو عبارتند از: سید عبداللطیف ذوقی، عبدالقادر فخری مهربان، باقر آقا و ابجدی، عبداللطیف ذوقی را یکی از برجسته ترین شعرای فارسی می توان نامید که هند تاکنون پرورده است. او نابغه ای بزرگ و نویسنده کتبی در تفسیر قرآن، فقه، تصوف، عروض و غیره بود. وی خمسه ای به تقلید از نظامی و مثنوی در توصیف غزوات نوشت. ذوقی يك قصیده سرا نیز بود.

گذشته از شعر بعضی کتب بسیار مهم در تصوف در تامیل نادو نوشته از این میان بویژه این کتابها قابل ذکرند: جواهر السلوك، فصل الخطاب، غایت التحقيق که همگی نوشته قطب ولوری (متوفی به سال ۱۲۸۹ هـ) است.

تفسیر مثنوی مولانا رومی رامولانا عبدالعلی بحر العلوم نوشت کتب بسیار دیگری نیز در زمینه طب و علوم پزشکی، تاریخ، جغرافی، اخلاق، موسیقی و غیره به وفور نوشته شد.

حاصل این سنت در زمینه های بسیاری دیده شد، بعضی از جنبه های بارز این پدیده ها در این جا ذکر می شود:

۱- تأمیل نادو شاعران و نویسندگان بزرگی داشت که در این مقاله تنهاتنی چند از آنان نام برده شده اند.

۲- مدرسه های بسیاری برپا شد که بعضی از آنها هنوز موجود است. مهمترین آنها عبارتند از:

الف - حضرت مکان، ولور، ب- باقیات الصالحات، ولور، ج- (کالج) دانشکده جمالیه، مدراس، د- دارالسلام عمر آباد. در این مدارس فارسی نیز همراه با عربی تدریس می شود.

۳- بعضی از دروس جدید به فارسی و عربی در این مدارس وارد شد که دانشگاه مدراس آنها را به رسمیت شناخت. امتحان سالانه در این دروس توسط دانشگاه مدراس انجام می گیرد و از سوی این دانشگاه مدرک داده می شود.

۴- برخی از کتابخانه های مهم شرق بنامی که شماری از آنها هنوز پابرجاست نام این کتابخانه ها از این قرار است:

الف - کتابخانه دیوان صاحب باغ، مدراس.

ب - کتابخانه نسخ خطی شرقی دولتی، مدراس.

ج - کتابخانه عمومی والجاه مدراس.

د - کتابخانه حضرت مکان، ولور.

شهرت همه این کتابخانه ها به نسخ خطی عربی و بویژه فارسی آنهاست.

تعداد کل این نسخ کمتر از ۲۵ هزار نیست. احتمالاً تنها در دیوان صاحب باغ [باغ صاحب دیوان] حدود ۱۵ هزار نسخه خطی وجود دارد. من نمی توانم رقم صحیح نسخ خطی را تعیین کنم، اما این ارقام تنها می تواند برای خوانندگان روشنگر باشد.

۵- از آنجا که صوفیها محبت خاصی به حضرت علی (ع) و اهل بیت داشتند، مدایح زیادی درباره آن حضرت نوشتند. شیعه های محلی از شعرا می خواستند قصایدی در منقبت حضرت علی (ع) بنویسند که در اجتماعات خوانده شود. چنین اجتماعات و جلساتی را مجلس مدرسه می خواندند، این سنت هنوز هم، البته به زبان اردو، رواج دارد. این سنت، جوی از محبت و اخوت میان شیعه و سنی به وجود آورد. حکومت تامیل نادو همیشه يك قاضی سنی و يك قاضی شیعه تعیین میکند تا در مسائل مذهبی مسلمانان با آنان به مشورت بپردازد.

۶- صوفیان نقش عظیمی در تجمع پیروان مذاهب مختلف، نه تنها در تامیل نادو بلکه در سراسر کشور، داشتند. تعالیم و افکار آنان هنوز هم از اهمیت حیاتی برخوردار است. این گفت را يك شاعر بزرگ فارسی زبان صوفی آموخته است که: بنی آدم اعضای یکدیگرند.

۷- زبان و ادب فارسی بر همه زبانهای ادبی هند تأثیر داشته است؛ اما هنوز باید در این زمینه مطالعه شود. تنها چند کتاب در این موضوع منتشر شده است. تلاشهایی برای دریافت این تأثیرات بر چند زبان دراویدی صورت گرفته است.

۸- همچنین در تامیل نادو کتب تاریخی، خاطرات، اسناد و غیره به زبان فارسی نوشته شده است و لازم است که نسل اندر نسل تحقیقاتی در این زمینه ها انجام شود. باوجود این جنبه های روشن زبان فارسی در تامیل نادو،

مشاهده می شود که فارسی بتدریج در این ناحیه از کشور در حال عقب نشینی است. مردم تامیل نادو علاقه خود را به فارسی از دست می دهند. فارسی تنها در مدرسه ها زنده است که این امر با دلیل توجه به سعدی و حافظ و بویژه سعدی است که گلستان و بوستان او به عنوان بخشی از تعالیم اخلاقی نقش اساسی یافته اند.

علی رغم این تصویر تیره و مایوس کننده، مسؤولان دولتی و ایالتی و دانشگاه مدراس نسبت به زبان فارسی بی تفاوت و بی علاقه نیستند. اما تا زمانی که مردم به زبان فارسی علاقه نشان ندهند، کسی نمی تواند بیش از این کمک کند. این زبان در صورتی که مردم ضرورت و اهمیت آن را احساس کنند، موقعیت خود را باز می یابد. اما حتی در مدارس سنتی هم فارسی مقام خود را از دست می دهد. این پدیده چند علت دارد:

اولاً به این دلیل که زبان فارسی چنان دگرگونی سریعی را در ۴۰ ساله اخیر گذرانده است که گویی زبان تازه ای متولد می شد. در مدارس سنتی، مردم گسیختگی کامل از میراث ارزشمند خود را نمی پسندند.

ثانیاً غریبی شدن فرهنگ نیز دلیلی برای جدایی مدارس سنتی از زبان جدید ایران بود. بی تفاوتی آنان نسبت به زبان و افکار جدید فارسی به این علت است.

ثالثاً تأکید بیش از حد بر دوره پیش از اسلام در ایران که مزیت عملی چندانی ندارد، برای آنان جذاب نبود. دلایل دیگری نیز ممکن است وجود داشته باشد.

با توجه به حقایق شرح داده شده در فوق، یک برنامه اصلاحی باید انجام شود و امید است که دست کم در مراحل مقدماتی دانشگاه مدراس، فارسی بتواند در آینده نزدیک زمینه ای بیابد.

یادداشتها

- 1- History of the Tamils, P.T.S.N. Iyengar, 1982
- 2- Administration and social life under the Pallavas, C. Minakshi, 1977, p - 39
- 3- Dravidian India, T.T Sessa - Iyengar, 1982

* این مقاله ترجمه ای است از متن انگلیسی یکی از مقالات مندرج در کتاب "مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان"، مجموعه سخنرانیهای سومین سمینار زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.



غزل

بهر طرف که نظر افکنم، نگاهی نیست
 کدام جلوه و گر نه بجلوه گاهی نیست
 براه چشم تمنا درآ بخانه دل
 مرو بمنزل آسودگی که راهی نیست
 صبا به محفل جانان سلام ما برسان
 بگو که هجر تو انعام داد خواهی نیست
 علاج خاطر آشتگان چرا نکنی
 که مرهم دل صد پاره جز نگاهی نیست
 یکی نگاه، یکی اشک تر، یکی سجده
 بجرم عشق مرا غیر ازین گواهی نیست
 ز راه دار بمنزل رسند اهل کمال
 قیام ما بخرابات و خانقاهی نیست
 به آتش ستم و جور می تپم فیضی
 لبم هنوز مذاق آشنای آهی نیست



دکتر زاهده افتخار

شیخوپوره - پاکستان

ارزیابی قصاید عنصری

مقام شاعر شیرین بیان، استاد استادان، ملك الشعرای دربار غزنوی ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری (م ۴۳۱ هجری) در ادبیات فارسی بسیار ارجمند است و در بزرگداشت وی همین قدر بس که عصر او عصر طلایی ادبیات فارسی محسوب می شود دربار غزنه محضر فضلا و ادبا و مجمع شاعران کهنه مشق و گویندگان چیره دست بود و داد و دهش سلاطین غزنوی آنها را مجال هنر نمایی می داد. عنصری نیز از تشویقات و تحریصات ملوکانه برخوردار بود.

وی در قصیده سرایی استاد بود و در شعر توانا. اگرچه رودکی نهالِ قصیده سرایی را در ادبیات فارسی نشاند و امتیاز اولین قصیده سرا را احراز کرد، عنصری با آبیاری صنائع لفظی و معنوی و استدلال و برهان قصاید را رنگ تازه ای بخشید و درخت بارور پدید آورد که بعد از وی نیز برقرار ماند. (۱)

عنصری شاعر قصیده پرداز است که شعر مدحی را در عصر غزنوی به کمال رساند. «می توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری تواند، نیامده بود مگر رودکی که وی را سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود به فضل و برتری او اقرار داشت» (۲).

شصت و چهار قصیده از عنصری باقی مانده است. و همه در مدح ساخته شده. عنصری از مدح گفتن باک ندارد. در قصیده ای میگوید:

عزیز از من بنزد من دو چیزست
روان است و زبان آفرین خوان
یکی در طاعت بزدان عزیزست
یکی در آفرین و مدح سلطان (۳).

(ص ۲۴۷ - دیوان عنصری بکوشش محمد دبیر سیاقی - تهران

۱۳۴۲ ش)

قصیده های بلند از وی بیادگار مانده است. قصیده به مطلع زیر:

ایاشنیده هنر های خسروان به خبر
بیا ز خسرو مشرق عیان بین توهنر

طولانی ترین ظفرنامه وی محسوب می شود. و عنصری در این قصیده شاهکاری ها کرده، و گذشته از وقایع تاریخی مرقع آثار هنری است. «از نظر لفظ، ترکیب، قدرت توصیف میدانهای جنگ، احاطه بر مضمون و پیوند مطلب استشهاد و تمثیل هنر غیر قابل انکاری در این قصیده دیده می شود. ترکیبهای بدیع و زیبایی که برای وصف بهترین وسیله است در این چکامه کم نیست. اسلوب لفظی و جمله بندی آن قابل پیروی و استشهاد و بمنزله یکی از سند های قدرت زبان فارسی است. (۴)

از قصیده های مشهور دیگر وی قصیده ایست به مطلع:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (۶۱)

که ابوالفضل بیهقی عنصری را برای استادی و باریک اندیشی در آن

ستوده است. چنانکه میگوید:

«و چنین قصیده نیست اورا که هرچه ممکن بود از استادی و باریک اندیشی کرده است. و جای آن بود. چنان فتح و چنین ممدوح» (۵).

نقادان امروزی شاعران قصیده سرا را بدیده حقارت می نگرند و اشعار مدحیه در نظرشان مانند «مجسمه ای زیباست که درعین ظرافت و نفاست فاقد روح و معنویت است» (۶). ولی همین قصاید سرمایه ادبیات تشخیص داده شده است و نمی توان يك باره از دفتر ادبیات خارج کرد «شعر و ادبیات مانند اشیای عتیقه» باید نگهداری بشود که جهت اصلی ساختن آنها ازین میروود و ارزش هنری پیدا میکند. روزیکه عنصری مطلع قصیده خویش را ساخته و فرمود:

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار... بدون تردید يك شمشیر مخصوص و يك لشکر کشی معین را در نظر داشته و برای شادمان ساختن کشورگشای غزنوی قصیده خود را برشته نظم درآورده است اما امروز که روزگار هزاران چرخ خورده و تاریخ حقایق دیگری را راجع به این لشکرکشی ها بما درس داده است غرض و منظور اصلی عنصری در هنگام مطالعه قصیده از نظر ما محو می شود و توجه ما منحصر به زیبایی الفاظ و انسجام کلمات و روانی شعر معطوف میگردد و دراین صورت باید گفت شعر عنصری را گردش ایام از ادبیات عملی به ادبیات محض مبدل ساخته و زنگ اغراض را از آن سترده است» (۷).

عنصری قصاید خویش را معمولا با تغزلی یا مقدمه شیوا آغاز میکند، ۴۲ قصیده در دیوان وی با تغزل آمده است. این تغزلات بیشتر در مضامین «صفت طبیعت، شمشیر، اسب، تهنیت جشن ها و وصف محبوب»

آمده است. در این جا بعنوان نمونه بیستی چند ازین تغزلات یاد میگردد:

گل نوشکفته است و سروروان
 بر آمیخته مهر او باروان
 خرد چهره و برنگار بدل
 که دل مهر او بازبندهبجان (۲۱۴)
 گراز عشقش دلم باشد همیشه زیر بار اندر
 چرا گم شد رخس باری بزلف مشکبار اندر
 اگر طعنه زند قدش بسرو جویبار اندر
 چرا رخنه کند غمزه ش بتیغ ذوالفقار اندر
 شکسته زلف مشک افشان بگرد روی یار اندر
 بشیطانی نیت ماند بیزدانی نگار اندر (۱۵۲)

بیست و دو قصیده به چشم میخورد که شاعر بدون هیچ مقدمه به مدح پرداخته است. این نوع قصیده ها مقتضب یا محدود گفته می شود. در قصیده در صفت اسب از اول میگوید:

چهارپایی کش پیکر از هنر هموار
 نگارگر ننگارد چو او بخامه نگار
 جهنده ای که همی برق ازویرد جستن
 رونده ای که همی باد ازویرد رفتار (۱۳۲)

قصاید عنصری برمعیار کمال قصیده قرار گرفته است که عبارت است: «از ۱-حسن مطلع، ۲-حسن تخلص، ۳-حسن مقطع» (۸).

حسن مطلع:

موضوع یا سخنی را به نحو احسن شروع کردن کمال شاعری است.

«اساتید شعر میگویند که مطلع سرپوش و سترپوش سخن است و مخصوصاً سفارش می کنند باید مطلع در لفظ و معنی بسیار مطبوع و دلنشین و جذاب باشد تا در روح شنونده تولید رغبت و نشاط بشنیدن باقی اشعار کند. و این امر را در اصطلاح حسن مطلع و حسن ابتدا می گویند» (۹).

مطلع های عنصری با زیبایی و رسایی لفظ حال و مقام را ابلاغ می کند و توجه شنونده را برای نتیجه گیری از ابیات بعد جلب می نماید. عنصری قصیده ای دارد در مدح سلطان محمود بعد از فتح خوارزم در سال ۴۰۷ هـ. مطلع قصیده چنین است:

چنین نماید شمشیر خسروان آثار

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (۶۱)

هر دو مصراع این مطلع دارای معانی مستقل می باشد و موید انسجام و متانت شعر شده و شنونده منتظر که آثار شمشیر خسروان و کار بزرگان را گوش بدهد. آقای دکتر سادات ناصری می نویسند: «بخاطر ندارم که مطلعی شیرین تر و هنرمندانه تر، در قصیده مدحیه زبان فارسی، از آنچه عنصری گفت شنیده باشم....» (۱۰).

در ظفر نامه مشهور عنصری که «درین قصیده خویش خواسته است که شعری رنگین تر و فتح نامه ای جامع تراز دیگر سخن سرایان زمان خود بسازد و ابتکار ذکر تاریخچه فتوحات محمودی ضمن قصیده ای غرا این رنگینی و جامعیت را کمال بخشیده است» (۱۱). در اول بیت هشدار می دهد که ای فلان و فلان شما خبرهای هنر خسروان بسیار شنیده اید ولی خبری که من می خواهم بشما بدهم از همه مهمتر است زیرا این خبر عیان شده است. طرز تخاطب عنصری مانند «نحن نقص احسن القصص» شده است. میگوید:

ایا شنیده هنرهای خسروان بخبر

بیا ز خسرو مشرق عیان به بین توهنر (۱۱۳)

در قصیده در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن
میمندی از اول به صفت عمارت پرداخته است. ساختمان را به بت خانه تشبیه
کرده است که صورت های رنگارنگ در آن نهاده باشند:

بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار

بهار خانه مشکوی و مشکبوی بهار (۹۱)

در تغزلات عنصری (تشبیب قصیده) هم مطلع رشیق ورقیق و
شیرین است. هنگامی که امیر ابوعقوب یوسف بن سبکتگین با عنصری میانه
خوبی نداشت و رسم او را قطع کرده بود، عنصری برای عرض معذرت قصیده
ای نوشت که در تغزل از شعرا و اول آن دردهجر و فراق می تراود:

چگونه برخوردارم از وصل آن بت دلبر

که سوخت آتش هجرش دل مرا دربر (۶۶)

و در قصیده ای که در مدح امیر نصر بن ناصرالدین سروده مقدمه را
به صفت خزان شروع کرده است. رفتن بهار و آمدن خزان را به این الفاظ مجسم
کرده است:

نگاری که بد طیلسان پرنیانش

بزر از چه منسوج شد پرنیانش (۱۵۵)

از تبعی در دیوان وی مطلع های شیوا و مقدماتی دلکش ترمی
توان یافت، راد ویانی مطلع های عنصری را تحت عنوان «فی حسن المطالع»
نقل کرده است (۱۲).

حسن تخلص یا گریز:

زیبایی و لطف قصیده را در گریز دانسته اند. گریز یا تخلص عبارت است از این که در طی قصیده شاعر بعد از مقدمه مختصری به موضوع اصل (مدح) وارد شود. بدون اینکه شنونده متوجه تغییر مطلب شود (۱۳). در اصطلاح علم بدیع گریز «حسن تخلص» نامیده می شود. عنصری در قصایدی که با تشبیب شروع شده خوب از عهده گریز بر آمده است. رشیدالدین و طواط بیشتر تخلصات عنصری را نیکو می داند (۱۴). شبلی نعمانی بر شعرای متأخرین برای افتخار ایجاد معانی نغزو مرغوبی در گریز خرده گرفته است که ایشان این معانی را از آن خود می دانند. وی عنصری را مبدع این نوع گریزها دانسته، در صف آنها جاداده است، بلکه میگوید: «در حقیقت راه را برای آیندگان صاف کرده است» وی چند گریز نغز عنصری را هم نقل کرده است (۱۵).

عنصری در قصیده ای که در صفت اسب و مدح سلطان سروده است

از صفت اسب به مدح سلطان چنین گریز می زند:

سپهروار بگرد هنرهمی گردد

سپه‌ریاشد اسبی کش آفتاب سوار

خدایگان جهان آفتاب فرهنگ است

که يك نمايش فرهنگ اوشدست هزار (۱۳۳)

عنصری در گریز کلمات «میر» یا «شاه» را به کار می برد ولی در

شعر بعد اسم یا لقب ممدوح را ذکر میکند. در قصیده ای که در آن صنعت

سوال و جواب بکار برده از محبوب خود تقاضای نشانیدن شرار غم می کند،

در جواب توصیه شراب خوری می شود.

باز سوال می کند:

گفتم خورم شراب چگویی صواب هست

جواب می یابد:

گفتا ثنای دولت سلطان خوری صواب

وهمینطور:

گفتم یمین دولت آن سید ملوک

گفتا بفر دولت آن مالک الرقاب

گفتم شه معظم سلطان نامجوی

گفتا امیر سید محمود کامیاب (۱۱)

و در تغزل در وصف معشوق:

بت که بتگر کندش دلبر نیست

دلبری دستبرد بتگر نیست . . .

میگوید:

بلطفی دگر چنو نبود

بکریمی چو میر دیگر نیست (۱۲)

در قصیده ای در مدح امیر نصرین ناصرالدین سبکتگین در مقدمه

آتش جشن سده را باخشم شاه برابر می داند:

همی مر موج دریا را بسوزد

بدان ماند که خشم شهریارست (۱۴)

عنصری در گریز قصیده از آوردن مضامین گوناگونی خود داری

نکرده است: بهار نعمت خداوند خسرو عجم است (۱۶) در نوروز، روز هر روز

چو قدر شهریار می افزاید و شب مانند دشمنان او کاسته می شود (۱۷).

رز پزمرده رواست، دولت میریاید تازه باشد:

رز از ز پیری پژمرد و تیره گشت رواست
 جوان و تازه و روشن بسست دولت میر (۵۲)
 غزل نیکوان گفتن بی سود است، چرا نعت و ثنای میر ابو یعقوب
 گفته نشود (۶۶). نگار خویتر از مدح شهریار پیدا نمی شود (۸۴) غزل
 برماه زیبارخ فرخ بود و ثنا برشاه نیک اختر (۱.۱) در قصیده ای که باوصف
 زلف شروع میشود:

فروشکن تو مرا پشت و زلف برمشیکن
 بزن به تیغ دلم را، به تیغ غمزه مزن
 فرودتر رفته میگوید:

ترا که ماه زمینی بس از من اینکه کنم
 تخلص از غزل تو مدح شاه زمن (۲۱۲)
 شکسته سرزلف ترک کاشغری میتواند مردمان را از راه ببرد ولی
 شاعر را نه، زیرا که:

از آن که هست مرا حرز خدمت ملکی
 که شد شناخته زو راستی و دادگری
 در رنج و بلای عشق ملجای راحت کجا است؟ فقط در خدمت امیر
 (۷)، عشق همراه با شادی برای آنکس میسر است که بنده سلطان بود
 (۲۱). خدمت خسرو دادگر می تواند از جو رو جفای محبوب نگهدار باشد
 (۴۴) مضمون اخیر درگریز های وی تکرار گونه است.

دعای قصاید:

در قصیده های فارسی معمولاً قبل از اختتام چند شعر دعائیه برای
 مدوح آورده می شود و دعای قصاید مشتمل است بر دو قسمت، ۱- شریطه و
 ۲- دعا.

عنصری نیز پیرو این سنت است. وی در دعای قصاید شادی، دوام

دولت و زندگانی ممدوح را اراده کرده است و نفرین کرده خاکساری دشمنان ممدوح را خواستار است. برای تهنیت جشن ها هم دعا را وسیله قرار داده است. شعر های شریطه در قصاید وی از نیم مصراع تا دو شعر میرسد در شعر زیر در شریطه ابجاز بکار برده است:

تا جهان باقی بود بادت بقا تا علم را
پایه بفزائی و کار ملک را سامان کنی (۲۶۸)
گاهی شریطه را در دو بیت می آورد:

همی تا برزند هنگام نوروز
نسیم باغ باعود قماری
شود گلبن عماری و گل زرد
چو کوبهای زرین بر عماری (۲۴۶)
شعرهای دعائیه در قصاید تا پنج بیت گفته شده است.
همیشه تا مه و خورشید روشنند و بلند
چو روز روشن باش و بلند همچون خور (۶۸)
همی تا بر فلک اختر بتابد
بجنبد بر زمین سیار و طیار
هوا از ابر نم بیند ز دریا
زمین را مایه بخشد ابر از امطار
همیشه عید بادت روز نوروز
همی تا تازه باشد عید مختار (۳۴)

از پژوهشی در اشعار اسلاف عنصری که جز چند قصیده و ابیات پراکنده در دست نداریم به این نتیجه میرسیم که عنصری در شریطه و دعا به تازگی ها پرداخته است:

۱- عنصری همانند قصاید مقتضب یا محدود، قصاید بدون شریطه

آورده و بعد از مدح وارد دعا شده است. در دیوان وی دنباله پنج قصیده ازین
رفته است و در قصاید باقیمانده هشت قصیده بدون شریطه دیده می شود
(۱۶). در پایان قصیده به مطلع:

امید نیکی و تاج ملوک و صدر کرام
بزرگ خسرو آزادگان و فخر انام
بدون شریطه میگوید:

خجسته بادش آغاز هرچه خواهد کرد
وزان خجسته ترش نیز حاصل فرجام
بکامکاری و اقبال روز و روز بهی
نگاهدارش یا ذوالجلال والاکرام
چنین که هست عزیز و چنین که هست بزرگ
چنین که هست قوی و چنین که هست تمام (۱۸۶)
و یا در قصیده در مدح ابرالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتگین به
مطلع:

غنود ستند برماه منور
خط و زلفین آن بت روی دلبر
در پایان میگوید:

به ملک اندر همی بادند باقی
بکام دوستان آن دو برادر
یکی اوشاه چونانی که خود هست
یکی سالار و ازشادی توانگر (۴۳)

۲- بندرت در قصاید بعد از مدح دعا گفته و دوباره شریطه و دعا
آورده است، در قصیده به مطلع:

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
 بیروان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
 در دعا می گوید:

شادی و شاهی توداری شادباش و شاه باش
 جامه شادی توپوش و نامه شادی توخوان
 نیک باد آن جان همیشه کز تو باشد نیک بخت
 شاد باد آن دل همیشه کز تو باشد شادمان
 بعد از این در شریطه می گوید:

تابنوروز اندرون باشد نشان نوبهار
 تاسپاه تیر ماه آرد نشان مهرگان
 ودعا در اختتام قصیده چنین به نظر می رسد:

خرمی و زندگانی و بزرگی و هنر
 باتوباد این هر چهار ای شاه گیتی جاودان (۲۳)

۳- بعد از تغزل و گریز دعا آورده است، در قصیده به مطلع:

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود
 عشق زلفش را بگرد هردلی جولان بود

در اثنای مدح می گوید:

جاودان فرمانش باد و خودهمی گوید فلک

تا مرا دوران بود محمود را فرمان بود (۲۲)

۴- بعد از شریطه ودعا که قصیده باید پایان یابد، شعر می آورد.

در قصیده در مدح سلطان محمود و انتقاد از قصیده غضایری به مطلع:

خدایگان خراسان و آفتاب کمال

که وقف کرد برو ذوالجلال عزوجل

اگرچه در میان مدح محمود به غضایری تاخته است و قصیده رابا این

دعا به پایان رسانده:

همیشه تا فلک است و جهان و جانورست

همی بخندد آجال برسر آمال

دوام دولت را با توباد مهرو وفا

قوام ملت را با توباد قرب و وصال

باردیگر مستقیما غضایری را خطاب کرده بروی خرده گرفته است:

ایا غضایری ای شاعری که در دل تو

بجز تو هر که بود جمله ناقص اندونکال (۱۷۴)

همینطور ۱۳ بیت سروده است:

و دراین قصیده:

چنان باشد بر او عاشق جمالا

که خوبی را ازوگیرد مثالا

بعد از دعا:

همی تا عاشقان جوینده باشند

بهر وقتی ز معشوقان وصالا....

مبارک باد عید و همچو عیدش

مبارک روزگار و ماه و سالا

دوباره مدح امیر نصر بن ناصرالدین میگوید:

گر ارزان بود فضلش اندر آفاق

نماند آنچه فکرت را محالا (۶)

۵- بعد از شریطه و دعا شریطه را مکرر آورده است:

شریطه:

الا تامایه ظلمت ز نورست

الا تا مایه نور از نهارست

الا تاهر کجا ناز ست رنج است

الا تا هرکجا خرماست خارست

دعا:

بقا بادش چنان کورا مرادست

شریطة:

همی تا دور گردون رامدارست (۱۶)

۶- گاهی بجای ممدوح برای دوستانش دعا گفته است:

میا د جزیدو ناله دل ولی و عدوش

یکی بناله زارو دگر بناله زیر (۳۰)

عنصری در دعا و شریطة توانسته است که در انتخاب لفظ و معنی

دقت و حسن سلیقه رابکار ببرد و خاتمه شیرین در اصطلاح علم بدیع حسن

مقطع و حسن ختام گفته می شود. یاد آوری میشود که حسن ختام شامل

شریطة میشود.

مضامین قصاید عنصری

مدح:

قصاید عنصری بیشتر در مدح است و موضوع مدایح شجاعت و

جنگجویی ممدو خان در میدان کارزار وجود و سخاوت آنان است. ممدوح او در

شجاعت و سخاوت ثانی ندارد.

همی بکشتی تا آدمی نماند شجاع

همی بدادی تا آدمی نماند فقیر (۳۰۷)

چو عرضه باید کردن بفخر خدمت خویش

برآن کسی که جهان برسخای اوست عیال (۱۷۲)

در مدیحه هایش اغراق را در وصف ممدوح از دست نمی دهد. خارق

العادات از ممدوحش سرمیزند:

اجل بیاید وانگشت برنهد بعد و

بساعت اندر کوتیر برنهد بکمان (۲۴۲)

تو نیزه به سنگ سیه در گذاری

توپیکان زپولاد بیرون جهانی (۲۵۷)

در آن دوران مضامین مدح يك حالت یکسانی پیدا کرده و در قصاید مختلف شعرا به عبارت مختلف تکرار می شود. فرخی سیستانی از این حالت جمود و رکود بستوه آمده از مدوح می پرسد که چطور به شیوه تازه وی را مدح گوید:

« سزای تو ترا شاها ندانم آفرین گفتن

همی شرم آیدم زین خام گفتاری چنین گفتن

خجل گشتم زبس حلم ترا کوه و زمین گفتن

فرو ماندم زبس جود ترا ماء معین گفتن

حدیث تیغ و تیرو قصه تاج و نگین گفتن

ترا بر کشوری یا بر فزو نتر زان امین گفتن

جلال و همت قدر ترا چرخ برین گفتن

پناه داد و دین خواندن بلای کفرو کین گفتن

چه خوانم مر ترا شاها که دل شد سیرازین گفتن

بگو تا من بگر دانم ترا مدح متین گفتن - (۱۷) »

توصیف:

گاه جای بجای اشعار وصفی نیز در قصاید وی دیده می شود. مدح بی رنگ اثری نمی گذارد. عنصری «برای اینکه حسن اثر پیدا کند»، سراسر قصاید را باوصف آراسته است. تنوع در موضوع های وصف قابل ملاحظه است نیز از وصف مدوح (مدح) و معشوق (غزل) وصف بهار و خزان، مرکب مدوح (اسب و فیل)، شمشیر، راه و بیابان ها، آتش سده و جشن سده و

عمارت و باغ آورده است، و در وصف به واقعه نگاری نزدیک شده است.
«بقول سیمونیدس (۱۸) دانشمند یونانی: «نقاشی شعر صامت و
شعر تصویری گویا و زیاندار است» (۱۹) وصفهای عنصری مصداق همین
مقال است.

در وصف لشکر انبوه و نتیجه جنگ سلطان محمود غزنوی با پسر
جیپال چنین میگوید:

شنیده ای که چه کرد او بکنگ بر جیپال
بکامش اندر زهر کشنده کرد شکر
زمین ز لشکر او موج سبز دریا بود
زگرد ایشان گیتی سیاه و روز اغبر...
اگرچه بود حشر بیکرانه ایشان را
نمود خسرو مشرق بآن حشر محشر
گروه ایشان در دست شاه گشته ستوه
سپاهیان دل پرکین و شهرشان ابتر
هنوز لشکر مارا ز خون مردانشان
سم ستوران لعل است و تیغها احمر
(۱۲۶-۱۲۷)

تصویری بهتر از این از لشکر نمی توان ترسیم کرد.
در همی قصیده وصف راهی که محمود غزنوی در نوردیده آورده
است. با مبالغه شاعرانه سختی های راه را بسیار بزرگ جلوه داده است. زیرا
مقصود وی بزرگداشت کارهای ممدوح است:

وراز هیاطله گویم عجب فرومانی
که شاه ایران آنجا چگونه شد بسفر

رهی که خاک درشتش چوتوده های خشک
 بسان عالم و منزل گه اندروکشور
 اگرش گرگ بیوید بریزدش چنگال
 ورش عقاب بپرد بیفتدش شهپر
 نباتهاش تو گفتی که کزد ماندی
 گره گره شده و خارها بر اونشتر
 برون گذشت ازوشاه شهریار چویاد
 ببرد دین و بازار مذهب آزر

(۱۱۹-۱۲۰)

آقای عبدالعلی دست غیب دربارہ مضامین وصفی عنصری تحقیق کرده است از نتیجه گیری های زحمتش چند سطر اینجا آورده می شود:

«وصف بهار در شعر عنصری درصفت نخستین توصیف ها قرار دارد، هوا از رنگ و بو آنچنان سرشار است که شاعر حیرت زده از خود می پرسد: رنگ و بوی هوا از صباست یا به عکس. باد نوروزی درباغ بتگر می شود. درختان گوشوار زمردین بگوش می کند.... بعد از بهار توصیف معشوقه در اشعار شاعر بلخی جای جای آمده است. در این جا نیز چیره دستی شاعر نمایان است.... اگر معشوقه بخنده شکر گران می شود، واگرزلفش باهتزار درآید مشک ارزان میگردد.... تغزل و توصیف های هنرمندانه در شعر او کم نیست (۲۹)»

وصف خزان در قصیده های وی بابیان جلوه های بهاری همراه است. میگوید که زیورهای بهاری ازین رفته و زردی خزان را به زر تشبیه کرده جانشین آنها کرده است:

نگاری که بد طیلسان پرنیانش
 بزر از چه منسوج شد پرنیانش

نگاری که نوروز کرد از درختان
چرا باز بسترد باد خزان
خصوصت کند باغ با باد ازیرا
که بستد همه زبور گلستان

(۱۵۵)

وصف های عنصری از اطلاعات شاعر و شیوه استدلال وی رنگ خاصی بخود گرفته است. وی مضامینی را که دیگران در لباس استفهام و حسن تعلیل و امثال آن در شعر بیان می نماید در صورت سوال منطقی آورده است. نگاری که نوروز....

عنصری يك قصیده در صفت عمارت و باغ خواجه ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی (۹) و يك قصیده در صفت اسب و مدح سلطان محمود غزنوی گفته است (۱۳۲) و وصف شعر خود را با چه افتخار می کند:
زبان من بمثل ابر و شعر من مطرست
چورفت باز نگرده بسوی ابر مطر الخ (۶۸)

غزل:

مضامین عشقی و غنائی در قصیده های عنصری همان تغزل قصیده هاست. پس از دقیقی بزرگترین شاعری است که در کار تغزل و غزل نامش چشم گیر است.

دل پاك عنصری وقف مهرجانان است:

مرا بهره درچیز آمد زگیتی
دل پاك و زبان مدح گستر
یکی بر مهر جانان وقف کردم
یکی بر آفرین شاه کشور (۴)

طرف مخاطب وی ترك کاشغری شاهد جنگی است، که شیوه وی در

مجلس آرامش افزائی و در میدان جنگ لشکر آرای است. اودر حسن بکتا،
ماه سروقد، سرو جویبار، دل آرام، دل آرای، سمن بوی، شبه موی، بلاجوی و
جفاگوی است. هم وصل وهم حرمان هم درد وهم درمان می باشد. شاعر به
وصل برخوردار می شود ولی در وصل اندیشه هجران او را بیمناک می کند:

هجر او ز امید وصل او بود شیرین چو وصل
وصل او از بیم هجرش تلخ چون هجران بود

(۲۵)

و در هجران و فراق دل خود را باین نحو مطمئن می سازد:

مده بعشق عنان ای دل ارنخواهی رنج
که هر که عاشق شد رنج دل زید هموار

(۸۴)

وقتی هیچ چاره ای نمی بیند به صبر متوسل می شود:

درد مرا بگیتی دارو پدید نیست
دردی که از فراق بود دردی دواست
گنجی است عاشقان را صبر ارنگه کنی

کوروی زرد سرخ کند پشت گوژ راست (۳.۳)

اصل هنر غزل عنصری در رباعیاتش تجلی میکند، با الفاظ پرشور

معشوقه خود را مجسم می کند:

معشوقه خانگی بکاری ناید
کودل ببرد رخ بکسی ننماید
معشوقه خراباتی و مطرب باید
تانیم شبان آید و کویان آید

(۲۸۹)

در عشق ثبات قدمی را از دست نمی دهد و با مکر و حيله هم باشد

غیرت عشق اورا اجازه نمی دهد که دوست اورا کسی دیگر دوست داشته باشد. چنانکه گوید:

در عشق توپای کس ندارد جزمین
در شوره کسی تخم نکارد جزمین
بادشمن و با دوست بدت میگویم
تا هیچکست دوست ندارد جزمین (۲۹۵)

غزل وی اگرچه «حاوی معانی ساده و دل انگیز عاشقانه است» ولی چون از ذهن منطقی و استدلالی برآمده از طراوت غزل کاسته است.

خود عنصری به این نقیصه اقرار می کند:

غزل رودکی وارنیکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم بیاریک وهم
بدین پرده اندر مرا بار نیست (۳.۳)

ملاحظه شود نمونه ای از غزل عنصری:

بگرد ماه بر از غالبه حصار که کرد
بروی روز بر از تیره شب نگار که کرد
نبود یار بطبع و به جنس ظلمت و نور
بروی خوب تو این هر دو چیز یار که کرد
ترا که کرد بتا از بهار خانه برون
جهان زروی تو بر جان من بهار که کرد
بماه مانی آنکه که توسوار شوی
چگونه ای عجبی ماه را سوار که کرد
اگر زعشق تو پر نار گشت جان و دلم
مرا بگوی رخانت برنگ نار که کرد

گر استوار نبودی ز دور بر دل من
 مرا به مهر تو نزدیک و استوار که کرد
 (۳۰۵)

اعتذار:

موضوع قصیده در مدح امیر ابویعقوب یوسف بن سبکتگین به

مطلع:

چگونه بر خودم از وصل آن بت دلبر
 که سوخت آتش هجرش دل مرادربر
 (۶۶)

اعتذار است. امیر ابو یعقوب یوسف مرسوم عنصری را کاسته بود. در خیال عنصری «میرازینده سخن گستر» سیر شده بود. عنصری دلتنگ شده شعر گفتن را کنار گذاشت و به دربار هم نرفت. ابوسهل دبیر در اثنای گفتگو عنصری را آگاه کرد که امیر از تو رنجیده خاطر است، برای اینکه از توکار ناپسندیده سرزده است و آن اینکه قصیده ای که در مدح کسی دیگر سروده بودی با تغییر نام ممدوح بنام او کرده ای. از شنیدن این اتهام عنصری در اعتذار قصیده ای در مدح امیر سرود که در آن قسمها خورده که این قصیده فقط بنام امیر و برای امیر بود: (۲۱)

اگر بگفتم آن شعر جز بنام تو من
 بدانکه کافر من اندر خدا و پیغمبر (۶۸)

سپس گفته که سعایت دشمنان در کار بود و گرنه برای من که شاعری

کردن دشوار نیست:

مرا نباشد دشوار شاعری کردن
 که در محاسن تو عرض کرده ام لشکر
 (۶۸)

خواجه ابوالحسن عنصری را پیش خود خوانده بود. عنصری
 نتوانست که در خدمت برود. در قصیده ای در مدح همویه مطلع:
 اتفاق افتاد پنداری مرا با زلف یار
 همچو او من گوژ پشتم، همچو او من بیقرار
 (۱۰۹)

از نه رفتن پیش امیر عذرخواهی میکنند. اول ویرا برای عفو برگناه
 معتذران مدح می کند:

از گنه کاری همی منت پذیرد پرگناه
 تا بیامرزد مرایشان را بوقت اعتذار
 (۱۱۰)

واگرچه میدانند که خدمت او افتخار مهمی است:
 خدمت او گیرار ابدون افتخارت آرزوست
 ارنگیری خدمت او از تو گیرد افتخار
 (۱۱۱)

باوجود این عذر موجه میآورد که من نمیتوانم در خدمت تو کار کنم:
 ناشناسد نام رونام (?) طبایع مرترا
 آرزوید آمدن با خدمت تو کرد کار
 بازماندم زانکه به دانی تو مرحال مرا
 بسته ام، ناآمدن این بنده را معذور دار
 (۱۱۲)

تهنیت:

موضوع دیگر در قصاید عنصری تهنیت جشن ها است. در دربار
 غزنوی جشن های مختلف مانند عید شوال، جشن نوروز و سده گرفته

می شد. عنصری در آن موقع باریافته تهنیت می گفت. در قصیده در مدح
امیر نصر بن ناصرالدین به مطلع:

پدید آرد آن سرو بیجاده بر
همی گرد عنبر به بیجاده بر

(۴۴)

در تهنیت جشن سده میگوید:

سده است امشب ای شاه دادش بده
بدو گوهر و هرد و از يك دگر

(۴۵)

در تهنیت عید شوال (فطر) شعر زیر را سروده است:

خجسته باد ترا عید و روزه پذیرفته
ولی بناز و بشادی عد و بمحنت و شر

(۶۸ و ۸۶)

هجو:

از لحاظ حجم دیوان او مضامین هجو و هزل قابل توجه و مورد
اعتنائیست. عنصری به صراحت زبان به نکوهش مردم می گشاید ولی
شایستگی را از دست نمی دهد. در هجوهای او اسم مخاطب مجهول مانده
است. فقط در يك شعر اسم رشید برده:

زیالان فزونست ریش رشید
تنیده در آن خانه صد دیو پای

(۳۲۶)

از همه مهمتر اشعاری است که عنصری در ذم غضابری و شعر او
نوشته است. هر دو طرف بیکدیگر تاخته اند و موضوع به هجو بیکدیگر

کشیده شده است. عنصری غضایری را مخاطب ساخته میگوید:

ایا غضایری ای شاعری که در دل تو
 بجز تو هر که بود جمله ناقص اند و نکال
 نگاهدار تو در خدمت ملوک زبان
 بجد بکوش و مده عقل را بهزل و هزال
 الخ (۱۷۴)

تأسف بوجهان:

عنصری اگرچه شاعر قصیده سرا بود و در نعمت و جاه زندگی
 میکرد، همه در فکر و خیال مدح و یا توصیف پری رویان نبود. میدانست که
 زندگی طرب انگیز این جهان از تو خالی است. افسوس کنان می گوید:

ای دریغا کزین منور جای
 زیر خاک مفاک باید شد
 پاک ناکرده تن زگرد گناه
 پیش یزدان پاک باید شد
 باچنین خاطری چو آتش و آب
 باد پیمود و خاک باید شد

(۳.۶)

اندرز و حکمت:

عنصری در ضمن مدح و توصیف مسایل اخلاقی را تذکر میدهد، که
 برای خوانندگان مایه علوهمتی و بلند نظری می شود. مثلاً اشعاری که بطور
 تمثیل در قصیده ای آمده است:

میان زاغ سیاه و میان باز سپید
 شنیده ام زحکیمی حکایتی دلبر

(۱۲۹)

تو خویشتن اندر قیاس من داری
همی فسوس تو برخویشتن کنی ایدر (۲۲)
(۱۳.)

او «همانند سخن فردریک نی چه شاعر و فیلسوف آلمانی اصل زندگی
را در «اراده به قدرت» می داند:

چومرد برهنر خویش ایمنی دارد
شود پذیره دشمن بجستن پیکار (۶۱)

و سپس این چند بیت پرمعنی که علاوه بر ترغیب انسان بهرتری
جوئی امکان یافتن هنر و مردانگی را هم تصدیق میکند:
عجب مدار که نامرد مردی آموزد
از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
بچند گاه دهد بوی عنبرآن جامه
که چند روز بماند نهاده با عنبر (۲۳)
(۸۲)

وی زندگی را در حرکت میدانند و تحریض همت و تشجیذ مردانگی
شیوای او است:

نجنبد همی کوه سنگین زجای
برهرکسی سنگ ازانست خوار

چو در آسیا سنگ جنبان شود
مر او را فراوان بود خواستار
نبارد سرشک از هوا بر زمین
نخیزد سیاه ابرتا از بحار

بجنبیدن ابر سازد صدق

زهر قطره ای لؤلؤ شاهوار

(۷۴)

مثل زنند که جوینده خطری حزم

از آرزوی خطر درشود بچشم خطر

(۶۶)

اخلاق حمیده عفو و رحم و رادی و وفا را چنین می ستاید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود

کسی ندید و نبیندش ازین چهار جدا

بوقت قدرت رحم و بوقت ذلت عفو

بوقت تنگی رادی بوقت عهد وفا (۲)

گناه دشمن پوشد چوتیره گشت بعفو

بچیرگی در عفو از شمایل حکماست

(۳.۳)

شاهان را که از سلام می رنجند و بدشنام خلعتی دهند نصیحت گفتن

زهره شیر می خواهد. عنصری از همه چیز بی پروا مدوح را به داد و راستی و

ثبات قدم تشویق می کند:

زمانه داد تو داده است داد ملک بده

خدای کام تو رانده است کام خویش بران

(۲۴۶)

براستی تو گرای بردمی تو بسیج

بدشمنان تو شتاب و بدوستان تونگر

(۸.)

اگر زمانه نگرده تو باز مانه بگرد
 وگر سپهر نیاید تو با سپهر بیای (۶۰)
 خاقانی بر عنصری ایراد گرفته بود که عنصری از تحقیق و حکمت
 و پند بی بهره بود. چنانکه دیدیم ایراد خاقانی وارد نیست.
 اعتقاد به جبر و قضا و قدر و مباحث کلامی، فقهی و مانند آن یا
 مضامین علمی و قرآنی و حدیث در قصاید وی جای دارد.

سبک شعر عنصری:

اگر بگیرد مدحت مرا بسحر حلال
 بیاورم که هم قدرت است و هم امکان
 نخست یاد گراز روزنامه نام منست
 بهر کجا سخن پارسی است در کیهان
 مرا شناسد لفظ بدیع و وزن غریب
 مرا شناسد دعوی دفتر و دیوان

(۲۱۹)

نه تنها عنصری بر لفظ بدیع و وزن غریب و قدرت و امکان در مدح
 بالیده است بلکه ازرقی نیز شعر عنصری را «سحر مثال» گفته است:
 اگر به دولت محمود می پدید آمد
 زطبع عنصری آن شعرهای سحر مثال

(۲۴)

در شعر عنصری از لحاظ لفظ و معنی نمی توان شك برد. استاد
 فروزانفر راجع به شعر وی گفته است:

«عصری بزرگترین استاد قصیده پرداز و مدح سرای قرن پنجم بلکه
 زبان فارسی است و تاکنون بدین پایه و مایه در جزالت لفظ و رشاقه سبک
 هیچک از شعرای قصیده سرا یا کثرت عده و توجه به معارضه نتوانسته اند

قصیده ای انشاد کنند و اگر از عهده لفظ برآمدند گرو معنی شدند و اگر حق معنی ادا کردند فخامت لفظ را از دست دادند. در تمام دیوان اویک قرینه غیر متوازن و تعبیر غیر مناسب به دشواری می توان یافت و یک جمله که در افادت غرض و پرورش مقصود دخالت نداشته باشد، نمی توان دید. عباراتش با معانی متوازن (مگر در چند مورد که از شدت مراعات ایجاز عبارت وافی نیست) نه عبارتها کوتاه است و نه معانی ناساز و بی اندام» (۲۵).

سبک عنصری نمودار سبک خراسانی است که در آن دوران رایج بود. دکتر جعفر محبوب در کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی خصوصیات سبک خراسانی را شرح داده و جای جای از شعر عنصری شاهد و مثال نقل کرده است (۲۶).

در هر دوره از حیث صورت و قالب و محدودیت قوافی و مضامین شعر بایکدیگر شباهت دارند و چیزی که یک شاعر را از شعر دیگران ممتاز می کند سبک خود اوست « در واقع این سبک بر حسب یک تعبیر که منسوبست به شوپنهاور (SCHOPENHAUER) حکیم آلمانی، قیافه برونی ذوق و قریحه شاعرست که بی آن نمیتوان یک شاعر را از دیگران باز شناخت. بعبارت دیگر مهر و نشانی است که اثر هر شاعر را از آثار پیش و کم مشابه جدا می کند. و در حقیقت امضای نامرئی و تخلص واقعی بی تزویر و مصون از جعل اوست» (۲۷). و بوفن (BOFUN) نویسنده فرانسوی سبک را عبارت از خود انسان می داند. «در سبک نیز مثل خود انسان عوامل گوناگون نفسانی درهم آمیخته است» (۲۸). از بررسی دروزن هایی که شاعر بآنها گراییده و ردیف و قافیه هایی که آورده و توجه خاص شاعر به بعضی کلمه ها در تعیین سبک وی دست می توان زد.

وزن در قصاید عنصری:

اوزان قصیده های عنصری مطبوع و با مضامین قصاید وی سازگار

است. و نشان دهنده ذوق و سلیقه و ذهن شاعر. وی اوزان رایج زمان خود را در شعر خود بکار برده (۲۹). فقط يك بيت از شعر وی در بحرهای غریب و نامانوس در المعجم نقل شده است (۳). آقای دکتر مظاهر مصفا جدولی نمودار اوزان شصت قصیده عنصری با ذکر صفحات آنها در دیوان استاد عنصری بلخی چاپ یحیی قریب ۱۳۲۳ شمسی فراهم آورده است (۳۱). و در اینجا مطلع ۶۴ قصیده عنصری با ذکر نام عروضی هر بحر آورده می شود (۳۲). شماره صفحات که پس از ابیات در این مقاله نوشته شده، طبق دیوان عنصری بکوشش محمد دبیر سیاقی چاپ تهران ۱۳۴۳ ه است.

الف - بحر هجنت:

مثنی محذوف «مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلهن»

- ۱- دل مرا عجب آید همی زکار هوا (۱)
- ۲- چگونه بر خورم از وصل آن بت دلبر (۶۶)
- ۳- اگرچه کار خرد عبرت است سرتاسر (۸۱)
- ۴- ایا شنیده هنرهای خسروان بخیر (۱۱۳)
- ۵- هزار گونه زره بست زلف آن دلبر (۱۴۴)
- ۶- فروشکن تو مرا پشت و زلف بر مشکن (۲۱۱)
- ۷- ایا شکسته سر زلف ترک کاشغری (۲۷۷)
- ۸- چو جای داد بود پادشاه داد گری (۲۸۱)

مثنی مقصور «مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلهن»

- ۱- نگر به لاله و طبع بهار رنگ پذیر (۲۸)
- ۲- اگر به تیر مه از جامه بیش باید تیر (۵۲)
- ۳- چنین نماید شمشیر خسروان آثار (۶۱)
- ۴- جمال لفظ فزای و کمال معنی گیر (۶۹)
- ۵- مراد عالم و شاه زمین و گنج هنر (۷۵)

- ۶- زعشق خویش مگر زلف آن پری رخسار (۸۴)
 ۷- بهار زینت باغی نه باغ بلکه بهار (۹۱)
 ۸- چهار پایی کش پیکر از هنر هموار (۱۳۲)
 ۹- خدایگان خراسان و آفتاب کمال (۱۶۷)
 ۱۰- امید نیکی و تاج ملوک و صدر کرام (۱۸۳)
 ۱۱- توانگری و بزرگی و کام دل بجهان (۱۹۱)
 ۱۲- چوتن بجان و بدانش دل و بعقل روان (۲۰۰)
 ۱۳- بخار دریا بر اورمزد و فروردین (۲۰۶)
 ۱۴- همی روم بمراد وهمی زیم با مان (۲۱۷)
 ۱۵- قویست دین محمد بآیت فرقان (۲۳۱)
 ۱۶- خدایگان بزرگ آفتاب ملک زمن (۲۳۷)
 ۱۷- بفال نیک و بفرخنده روزگار جهان (۲۴۱)
 ۱۸- چو آفرید بتا روی تو زدوده خدای (۲۶۹)

ب - بحر هزج:

- مثنی سالم «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»
 ۱- گه آن آراسته زلفش زره گردد گهی چنبر (۱۰۰)
 ۲- گر از عشقش دلم باشد همیشه زیر بار اندر (۱۵۲)
 مثنی اخرج مکفوف محذوف «مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن»:
 ۱- نوروز فراز آمد و عیدش باثربر (۱۳۷)
 ۲- نوروز بزرگ آمد و آرایش عالم (۱۸۰)
 ۳- آن زلف سرافکنده برآن عارض خرم (۱۸۷)
 سدس مقصور «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن»:
 ۱- سده جشن ملوک نامدارست (۱۴)
 ۲- منقش عالمی فردوس کردار (۳۱)

- ۳- نه خفته ست آن سیه چشم ونه بیدار (۱۴۹)
- ۴- بدان گردیست آن سیمین زرخدان (۲۴۷)
- مصدس محذوف/مقصور «مفاعیلن مفاعیلن فعولن/مفاعیل»
- ۱- چنان باشد براو عاشق جمالا (۴)
- ۲- غنودستند برماه منور (۴۰)
- ۳- بدان ماند که یزدان گروگر (۵۷)
- ۴- گل خندان خجل گردد بهاری (۲۶۰)

ج - بحر رهل:

- مثنی محذوف/مقصور «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن/فاعلان»
- ۱- باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود (۱۷)
- ۲- تاهمی جولان زلفش گرد لالستان بود (۲۰)
- ۳- ماه رخسارش همی در غالیه پنهان شود (۲۵)
- ۴- ای شکسته زلف یار از بسکه تو دستان کنی (۲۶۵)
- ۵- ای جهان رادیدن روی تو فال مشتری (۲۷۳)
- مثنی مقصور «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان»
- ۱- عارضش را جامه پوشیدست نیکویی وفر (۸۷)
- ۲- گر نه مشکست از چه معنی شد سر زلفین یار (۱۰۵)
- ۳- اتفاق افتاد پنداری مرا با زلف یار (۱۰۹)
- ۴- مهرگان آمد گرفته فال از نیکی مثال (۱۵۷)
- ۵- چبست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان (۲۲۷)
- ۶- لاله دارد توده توده ریخته برپرنیان (۲۵۲)
- ۷- شهریار داد گستر خسرو مالک رقاب (۲۸۵)

د - بحر متقارب:

مثنی سالم: فعولن فعولن فعولن فعولن

- ۱- چه چیز است رخساره و زلف دلبر (۳۵)
 - ۲- نگاری که بد طیلسان پرنیانش (۱۵۵)
 - ۳- شه مشرق و شاه زابلستانی (۲۵۶)
- مثنی مقصور «فعولن فعولن فعولن فعول»
- ۱- به از عید نشناسم از روزگار (۷۳)
 - ۲- گل نوشکفته است و سروروان (۲۱۴)
- مثنی محذوف «فعولن فعولن فعولن فعل»
- ۱- پدید آرد آن سرو بیجاده بر (۴۴)

ه - بحر خفیف:

- مخبون محذوف «فاعلاتن مفاعلن فعلمن»
- ۱- هر سؤالی کز آن لب سیراب (۷)
 - ۲- بت که بتگر کندش دلبر نیست (۱۲)
 - ۳- رامش افزای باد و نیک اختر (۴۷)
 - ۴- ای پری روی آدمی پیکر (۴۹)

و - بحر مضارع:

- مثنی اخب مکفوف مقصور «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان»
- ۱- گفتم متاب زلف و مرا ای پسر متاب (۱۰)
 - ۲- از دیدن و بسودن رخسار و زلف یار (۱۴۲)
 - ۳- گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان (۲۲۲)

بطوریکه ملاحظه شد بحور مورد توجه عنصری بترتیب عبارت بود از بحر مجتث، بحر هزج، بحر رمل، بحر متقارب، بحر خفیف و بحر مضارع

ردیف:

عنصری بردیف توجه چندانی ندارد. در میان قصاید وی فقط هشت قصیده بردیف های مختلف مردف است. ردیف های وی عبارت است از فعل

ربط و حرف و فعل. ردیف های دشوار اسمی در شعر وی دیده نمی شود. از ردیف نیز می توان قدرت يك شاعر را بررسی کرد. چنانکه کدکنی می گوید:

«اگر دیوان شاعر را از نظر وجود ردیف یا عدم آن در شعرهای مختلف بررسی کنیم می بینیم قدرت خلق او در شعرهای مردف آشکارتر است. زیرا قافیه وقتی آزاد باشد نوع خیالها و اندیشه هائی که تداعی می شود، همان چیزهائی خواهد بود که شاعران بیشتر، از آن قافیه تداعی کرده اند. مثلاً اگر «سحر» را يك بار بطور آزاد در تداعی شاعر قرار دهیم و یکبار با محدودیتی که در ردیف «پیچیده اند» یا افشانده اند» وجود دارد، بی گمان در بیشتر موارد قدرت تخیل شاعر در محدود افشانده اند، مثلاً، تداعی تازه تر و بدیع تری خواهد داشت» (۳۳).

شعر عنصری نمی تواند نمودار این تأثیر باشد زیرا ردیف در شعر فارسی دوره غزنوی زمینه وسیعی نداشت و بعد از نیمه دوم قرن پنجم گسترش می یابد.

ردیف های مورد استفاده عنصری بقرار ذیل است:

۱- ردیف «است» در يك قصیده بکاررفته است که مطلع آن چنین است:

سده جشن ملوک نامدارست

زافریدون واز جم یادگارست

(۱۴)

۲- ردیف «نیست» در قصیده به مطلع زیر بکار می برد:

بت که بتگر کندش دلبر نیست

دلبری دستبرد بتگر نیست (۱۲)

۳- ردیف «شود» در دو قصیده آورده است:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
 تاز صنّعش هر درختی لعبتی دیگر شود (۱۷)
 ماه رخسارش همی در غالیه پنهان شود
 زلف مشکینش همه بر لاله شادروان شود (۲۵)
 ۴- ردیف «بود» در یک قصیده بمطلع زیر آمده است:
 تاهمی جولان زلفش گرد لالستان بود
 عشق زلفش را بگرد هر دمی جولان بود (۲۰)
 ۵- ردیف «بر» در قصیده بمطلع زیر چنین آمده است:
 نوروز فراز آمد و عیدش باثر بر
 نزدیکدگر و هر دو زده یک بدگر بر
 (۱۳۷)

ردیف «اندر» در یک قصیده بکار رفته است:
 گراز عشقش دلم باشد همیشه زیر باراندر
 چرا گم شد رخس باری بزلف مشکبار اندر
 (۱۵۲)

۷- وردیف «کنی» یکبار در قصیده:
 ای شکسته زلف یار از سکه تودستان کنی
 دست دست تست اگر با ساحران پیمان کنی
 (۲۶۵)

قافیه:

قافیه بیشتر قصیده های عنصری مقید است وی توجه خود نسبت به قافیه های مجرد، به مقید مردف مبذول داشته است. حرف ردف در قصاید وی

الف است:

گفتم نشان ده از دهن ای ترک دلستان
گفتا زنیست، نیست نشان اندرین جهان
(۲۲۲)

فقط چند قافیه دارای حرف ردف «ی» است مانند «
نگریه لاله و طبع بهار رنگ پذیر
یکی برنگ عقیق و دگر ببوی عبیر
(۲۸)

و قصیده‌ها بی بر صفحه ۶۹، ۵۲ و ۶ دیوان.
قوافی مطلق مجرد که در آنها حرف وصل بکاررفته است نیز در دیوانش
بچشم میخورد و تعداد این قافیه‌ها از هفت تجاوز نمی‌کند که در آن چهار
قافیه مطلق به ردف اصلی دیده می‌شود. از قبیل قصیده:

شه مشرق و شاه زابلستانی

خداوند اقران و صاحبقرانی

(۲۵۶ و صفحه ۴ و ۱۵۵ و ۲۶ دیوان.)

بقیه مطلق مجرد که از حروف قافیه جز حرف وصل حرفی در آنها
بکار برده شده و بر صفحه ۲۷۲، ۲۷۷ و ۲۸۱ دیوان آمده است.

در انتخاب حرف روی رغبت وی به حرف «ر» (۳۵ قصیده) و «ن»
(۱۷ قصیده) آشکار است. علاوه ازین قصیده‌هایی با قافیه حرف الف (۲)
ب (۳) ش (۱) ل (۲) م (۳) وی (۱) سروده است.

باید توضیح داده شود که بعضی ادبا «ش» ضمیر، یای فعلی و
نسبتی و الف اطلاق را در صورتیکه بروی متصل بشمار می‌رود و قافیه مقید
را به قافیه مطلق مبدل می‌گرداند (۳۴). و ما حروف مذکور فوق را بعنوان
حروف وصل قافیه در نظر داشته‌ایم.

ترکیبات:

زبانی و خوش آهنگی شعر مبتنی است بر الفاظ و ترکیبات. عنصری ترکیبات متعدد در شعر خود بکار برده است. محمد نوری عثمان برای نشان دادن سبک عنصری ترکیب ها و واژه های مرکب عنصری را مورد بررسی قرار داده است وی نو پردازی شاعرانه واژه های مرکب وی را قبول دارد ولی تا حد معینی جنبه مشروط بودن این امر را حفظ می کند. وی در فهرستی بر (اساس واژه نامه بسامدی واژه های مرکب عنصری را که دارای رنگ آمیزی سبکی بوده و خارج از متن رنگ آمیزی شاعرانه دارند) (۳۵) ۱۹۹ واژه مرکب نو را برحسب موضوع دسته بندی شده آورده است. بعضی واژه های مرکب که به علت کم بودن نیازی به طبقه بندی نداشت ضمیمه این فهرست شده (۳۶). بعقیده وی و آماری که از دیوان عنصری ترتیب داده «در متن عنصری از هر صد واژه چهار واژه شکل های نو واژه مرکب است. بدون شك در فهرست واژه های عنصری واژه های ساده ای نیز وجود دارد که درمتون سده ۱۰ مشاهده نشده است اما آنها از واژه های عمومی زبان توده ای و زبان ادبی بشمار می روند که شاعر تنها فصاحت شاعرانه درمتن بآنها میدهد».

تقسیم واژه های مرکب عنصری در فهرست عثمان برحسب منشاء به چهار دسته است بدینقرار.

«۱- واژه هاییکه از ترکیب اسم با ریشه فعلی زمان حال که عامل تأثیر ویا کیفیت است، ساخته شده اند. مانند: شیر شکار، مرد اوبار، لشکرکش وغیره.

۲- واژه هاییکه از ترکیب دو اسم که یکی از آنها مبین کیفیت است ساخته شده اند مانند: آهن کمان، تیغ دندان، بادرفتار...

۳- واژه هاییکه از ترکیب صفت با اسم فاعل یا مفعول با اسم ساخته

شده اند مانند: آهنین دندان، گسسته امید، پیروز اختر.

۴- واژه هائیکه از ترکیب اسم با اسم مفعول ساخته شده اند مانند نیاز کشته».

وبا بررسی ترکیبات نو عنصری محمد نوری عثمان به این نتیجه رسیده است که برخی ازواژه های عنصری بنوعی سمبل شاعرانه تبدیل شده است، مانند: (۳۷)

| سمبل | معنی سمبل | مثال |
|--------|----------------------|---------------------|
| ارم | زیبائی، نیکی | ارم نهاد، ارم کردار |
| سیل | نیروی سد ناپذیر | سیل صفت |
| خورشید | فروغ، روشنی | خورشید رای |
| کوه | ۱- عظیم الجثه بودن | کوه جسم، کوه پیکر |
| | ۲- عظمت، وسعت | کوه گذار |
| | ۳- استحکام، پابرداری | کوه بقا، کوه صبر، |
| | | کوه صفت |
| کیوان | ۱- مرگبار، مهلك بودن | کیوان دمار |
| | ۲- رفیعی، بلندی | کیوان بالا |

عبدالعلی دست غیب نیز يك فهرستی مشتمل بر ۵۸ واژه مرکب عنصری برحسب صفحات دیوان عنصری بکوشش یحیی قریب فراهم ساخته است. بگفته وی ترکیبات عنصری «هنوز می تواند در شعر و نثر امروز مقامی شایسته داشته باشد» (۳۸).

تکرار همه ترکیبات عنصری در اینجا موجب تطویل کلام میشود مافقط برای اینکه دعوی بی حجت نباشد چند بیت از مدایح عنصری که دارای ترکیبهای رنگا رنگی است قید می کنیم:

همه سیه دل و آتش حسام و روئین تن
 مهیب روی و بلا فعل و اهرمن پیکر
 همه زمین جگر و کوه صبر و صاعقه تیغ
 سپهر تاختن و باد گرد و ابر سپر
 (۱۲۶)

دل آرامی و دل آرائی، غم انجامی، غم افزائی
 نکونامی، نکورائی، بحسن اندر، جهان سرور
 (۱۰۰)

گشاده گردن و گسترده کین و آخته تیغ
 دوان چنانکه سوی صید شیر شرزه نر
 (۱۱۶)

ویژگی های دیگر در شعر عنصری:

۱- شکوه لفظی:

قصیده جای هنر نمایی زبان و اسلوب است. عنصری مضامین مدحی
 رابا الفاظ زیبا و تعبیراتی دل انگیز و خواص پسند و در نهایت فصاحت و
 بلاغت آورده است. توجه وی به صنایع لفظی کم نیست. کلمه ها و جمله ها
 رقصان و پراز موج حماسه وارند « (۳۹) مانند.

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
 بیروان تن پیکری پاکیزه چون بی تن روان
 گر بجنبنایش آست، اریلر زانی درخش
 وریندازیش تیرست، اریدو یازی کمان
 از خرد آگاه نه در مغز باشد چون خرد
 از گمان آگاه نه در دل بود همچون گمان

۲- هم آهنگی ابیات:

شعر های عنصری یکسان است. رادویانی در این باره میگوید:
 «چون شعر بریکسان بود بسیار بهتر از آن بود که با تفاوت ... و شعر پاک
 بی تفاوت شعر عنصریست، چون نگاه کنند تامل کند بجای آرد» (۴۰).

۳- نیرومندی گفتار:

نیرومندی گفتاروی از این امر پیداست که همان موضوع که دیگران
 در چهار بیت گفته اند وی توانسته است در یک شعر بیان نماید:

بچندگاه دهد بوی عنبر آن جامه
 که چند روز بماند نهاده با عنبر

(۸۲)

سعدی همین موضوع را در قطعه «گلی خوشبوی در حمام روزی
 ...» (۴۱) در چهار شعر آورده است (۴۲).

۴- موسیقی کلام:

کلام عنصری از یک نوع موسیقی برخوردار است که از تکرار حروف
 بوجود آمده است در شعر زیر با تکرار حرف «ر» احساس موسیقی رخ
 میدهد:

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
 تاز صنعتش هر درختی لعبتی دیگر شود

(۱۷)

«اگر این شعر عنصری:

خرد را تاج و پیرایه ادب را جوهر و مایه
 بدل با فخر همسایه بهمت با قضا همبر

(۱۰۱)

با صدای بلند خوانده شود مایه اعجاب شنونده می شود» (۴۳)



حواشی

- ۱- عنصری در شبه قاره پاک و هند برای مثنوی سرانی خود «وامق و عذرای عنصری» بکوشش پرفسور محمد شفیق شناخته شده است.
- ۲- شفق، تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۵.
- ۳- شماره صفحات دیوان که در این مقاله ذکر شده است مربوط به دیوان عنصری بکوشش محمد دبیرسیاقی (تهران ۱۳۴۲ش) است.
- ۴- مصفا، پاسداران سخن، بخش نخست ص ۱۴۳-۱۴۵.
- ۵- تاریخ بیهقی، ص ۹۲۴.
- ۶- مؤمن، شعر و ادب فارسی، ص ۳۶، دست غیب عبدالعلی، عنصری شاعر قصیده پرداز، مجله پیام نوین، شماره ۱، ص ۱.
- ۷- صورتگر، سخن سنجی ص ۲۱، ۲۲.
- ۸- نعمانی، شعرالعجم ج ۵/۱۳.
- ۹- همایی، صناعات ادبی ۱۵۹.
- ۱۰- مجله هفت هنر، آبانماه ۱۳۵۱، ص ۱۳.
- ۱۱- دبیر سیاقی، دیوان عنصری (تعلیقات) ص ۳۵۶.
- ۱۲- ترجمان البلاغة، ۵۵، ۵۶. برای مطلع های خوب عنصری رجوع شود به دیوان ص ۲۰۰، ۲۲۷، ۱۸، ۱۵۷، ۷۳.
- ۱۳- نعمانی، شعرالعجم ج ۱، ص ۳۴ و مؤمن تحول شعر فارسی، ۱۵.
- ۱۴- حقایق السحر ص ۳۲.
- ۱۵- شعرالعجم ج ۱، ص ۵-۵۲ نیز رجوع شود به ترجمان البلاغة، ۵۸-۶.

- ۱۶- رك ديوان عنصرى ص ۱، ۷، ۴، ۴۴، ۸۱، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۶۹.
- ۱۷- ديوان فرخى سيستانى بكوشش دبیر سياقى ۴۲۵.
- ۱۸- سيمونائيدز. (SEMONIDES)
- ۱۹- صورتگر، سخن سنجى ص ۱۸۶.
- ۲۰- «عنصرى شاعر قصيده پرداز، مجله پيام نوين دوره ششم، شماره ۱، ص ۲، ۹-۱۳.
- ۲۱- مؤتمن، شعر و ادب فارسى ص ۱۹۲.
- ۲۲- بدخشانى، ادب نامه ايران، ۹۷.
- ۲۳- دست غيب، عنصرى شاعر قصيده پرداز پيام نوين سال ششم، شماره ۱، ص ۱۶.
- ۲۴- ديوان از رقى هروى ص ۵.
- ۲۵- سخن و سخنوران، ص ۱۱۲.
- ۲۶- سبك خراسانى در شعر فارسى. ۱۸۱ به بعد.
- ۲۷- زرین کوب، شعر بى دروغ، شعر بى نقاب، ص ۱۹۱.
- ۲۸- همان کتاب، ص ۱۹۲.
- ۲۹- مقايسه شود با اوزان قصايد فرخى و منوچهرى، پاسداران سخن، مظاهر مصفا. بخش نخست، ۳، ۹-۳۱۱، ۴۱۲.
- ۳۰- شعر عنصرى در المعجم در بحر كامل ص ۸۴ و ديوان عنصرى ص ۳۲۶.
- ۳۱- پاسداران سخن ص ۱۵۸.
- ۳۲- شماره صفحات به ديوان عنصرى بكوشش دبیر سياقى تطبيق دارد.
- ۳۳- كدكنى، صور خيال در شعر پارسى ص ۱۷۴.

- ۳۴- رازی، المعجم، ص ۲۷۷.
- ۳۵- واژه نامه بس آمدی عنصری، مقدمه، ۱۱.
- ۳۶- همان کتاب، مقدمه ۱۱-۲۱.
- ۳۷- برای تفصیل بیشتر رجوع شود به واژه نامه بس آمدی عنصری مقدمه، ۲۲-۲۴.
- ۳۸- مجله پیام نوین، دوره ششم ۱۳۴۳، شماره ۱، ص ۵.
- ۳۹- همان مأخذ ص ۹.
- ۴۰- ترجمان البلاغة ۱۳۳، ۱۳۴.
- ۴۱- کلیات سعدی، بکوشش مظاهر مصفا ۳.
- ۴۲- دست غیب، مجله پیام نوین شماره ۱، ص ۱۷.
- ۴۳- انسانیکولوپیدیا آف اسلام، ج ۴، ص ۲۲، ۱. لیدن - ۱۹۳۴ م.



کتابیات

- ۱- ازرقی هروی
دیوان با تصحیح سعید نفیسی تهران ۱۳۳۶ ش
- ۲- بدخشانی مرزا مقبول بیگ
ادب نامه ایران (اردو) لاهور بدون تاریخ
- ۳- بیهقی خواجه ابوالفضل محمد بن حسین
تاریخ بیهقی تصحیح دکتر علی اکبر فیاض مشهد ۱۳۵۰ ش
- ۴- دست غیب عبدالعلی
عنصری شاعر قصیده پرداز مجله پیام نوین دوره ششم شماره ۱.
- ۵- الرادویانی محمد بن علی بن سلیمان

- راحة الصدور، بکوشش مجتبی مینوی تهران ۱۳۳۳
- ۶- رازی شمس الدین محمد بن قیس
المعجم فی معاییر اشعار العجم بکوشش مدرس رضوی تهران
۱۳۳۸ ش.
- ۷- زرین کوب دکتر عبدالحسین
شعربی دروغ شعر بی نقاب تهران ۱۳۴۶ ش
- ۸- شفق رضا زاده
تاریخ ادبیات ایران، تهران ۱۳۳۶ ش
- ۹- صورتگر لطفعلی
سخن سنجی تهران ۱۳۴۶
- ۱۰- عثمان محمد نوری
واژه نامه بس آمدی عنصری مسکو. ۱۹۷۰ م
- ۱۱- عنصری ابوالقاسم حسن
دیوان، بکوشش دبیر سیاقی تهران ۱۳۴۲ ش
- ۱۲- فروز انفر
سخن و سخنوران چاپ دوم تهران. ۱۳۵۰ ش
- ۱۳- کدکنی محمد رضا شفیعی
صور خیال در شعر پارسی تهران. ۱۳۵۰ ش
- ۱۴- محبوب محمد جعفر
سبک خراسانی در شعر فارسی تهران ۱۳۴۵ ش
- ۱۵- مصفا مظاهر
پاسداران سخن تهران ۱۳۲۵ ش
- ۱۶- مؤتمن زین العابدین
شعر و ادب فارسی تهران ۱۳۳۲ ش

۱۷- نعمانی شبلی

شعر العجم ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی چاپ دوم

تهران ۱۳۳۷.

۱۸- همائی استاد جلال الدین

صناعات ادبی تهران ۱۳۳۹.

۱۹- انسائیکلوپیدیا آف اسلام. لیڈن، ۱۹۳۴م. جلد چهارم



در رثای مرحوم غلام رضا سعیدی

اوستاد ما سعیدی عالمی فرزانه بود
 سالیانی درس دین در مکتب اسلام خواند
 خامه اش جز در ره ارشاد بر کاغذ نرفت
 تو سن فکرت مگر در راه حق هرگز نراند
 تابه قرب صد به پاکی برد عمری را بسر
 نور دانش بر هزاران طالب معنی فشاند
 چون ز کج بازی دوران شد بسی افسرده دل
 قامتش را چون گرانی محنت گیتی خماند
 ز آسمانش دعوتی آمد که مشتاق توایم
 پیک حق دعوت به آذر مه بگوش او رساند
 از خراب آباد گیتی لا جرم یکباره دل
 برگرفت و رخت را تا جنت الماوی کشاند
 جای او خالی چو دیدم می نبودی باورم
 کاوبه آسانی چنین خود را ز جمع مارهاند
 جستجو میکردمش ناگه سروش غیب گفت
 چند می جوئی زمن بشنو دریغا او نماند

۱۳۶۷

* * *

دکتر مهر نور محمد خان
استاد زبان اردو، دانشگاه تهران

استاد سید غلام رضا سعیدی و خدمات فرهنگی و علمی او

استاد سید غلامرضا سعیدی نویسنده، مترجم و متفکر بزرگ اسلامی پس از عمری تلاش در راه شناخت فرهنگ اصیل اسلامی و احیای تفکر دینی، شامگاه روز سه شنبه ۲۲ آذر ماه ۱۳۶۷ هجری شمسی برابر با ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸ میلادی، در سن ۹۳ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت و طبق وصیتش در قم بخاک سپرده شد. مرحوم سعیدی وصیت کرده بود:

«در صورتیکه در بیرجند بودم مرا در کنار مزار بی بی صاحبیه امامزاده نوزاد به خاک سپارند و اگر در تهران بودم در قم». (۱)

استاد سعیدی در اوایل سال ۱۳۱۴ هـ ق مطابق با ۱۲۷۴ هـ ش برابر با ۱۸۹۵ م در روستای نوزاد بیرجند متولد شد. قریه نوزاد یکی از قریه های وابسته به شهر بیرجند است در بخش مومن آباد. نام پدر وی سید محمد و نام مادر گرامیش بی بی رقیه بود.

استاد در سن ۶.۵ سالگی بنابه رسم و سنت زمان برای فراگرفتن هنر و فن قالبیافی فرستاده شد. سپس وارد مکتب خانه روستا شد و تحصیلات ابتدایی را در همانجا فراگرفت. بعد همراه خانواده اش به بیرجند رفت و در مدرسه شوکتیه که بر طرز دارالفنون تهران تأسیس شده بود وارد شده به فراگیری علوم پرداخت و از محضر استادانی مانند مرحوم مدیر نراقی، مرحوم

محسن بیرجندی و مرحوم آقا شیخ هادی بیرجندی استفاده کرد. وی در سن ۲۱ سالگی پس از فراگرفتن علوم مختلف چون ریاضی، طبیعی، هندسه، هیئت، نجوم و همچنین زبانهای عربی و فرانسه از مدرسه فارغ التحصیل شد. او در همان وقت ها از مستر هیل، رئیس بانک آن زمان، انگلیسی آموخت و در مدرسه شوکتیه بیرجند مأمور تدریس شد و مدتی آنجا تدریس کرد. بعد مدتی در زابل بود که به علت سخنرانیهایی که با وضع حکومت آن روز سازگار نبود وی را بعنوان تبعید به قم منتقل کردند و در آنجا رئیس بانک قم بود. در سال ۱۳۲۰ هـ ش برابر با ۱۹۴۱ م به تهران آمد و در اداره تلگراف وارد خدمت شد تا وقتیکه در سال ۱۳۳۵ هـ برابر با ۱۹۵۶ م خود را باز خرید کرد. پس از آن تاریخ در تهران ماندگار شد و به کار ترجمه و تألیف پرداخت. (۲)

استاد سعیدی مسافرتهایی به خارج از ایران هم نمود و در کنفرانسهای متعددی که در کشورهای مختلف تشکیل شد شرکت کرد. وی دو مسافرت زیارتی داشت که یکی حج بیت الله بود و دیگری زیارت عتبات عالیات. او سفرهای علمی و پژوهشی به هندوستان نمود و در دانشگاه علیگره تلمذ کرد و از محضر استادان کسب فیض کرد استاد در این مسافرت با مولانا محمد علی جوهر دیدار ها و مذاکراتی انجام داد.

همچنین وی با شرکت در کنفرانسهای گوناگونی به تبادل نظر با رهبران مسلمانان جهان پرداخته است. اولین کنفرانس که استاد سعیدی در آن شرکت کرد، کنفرانس اول اسلامی بود که در سال ۱۹۴۹ م برابر با ۱۳۲۸ ش در کراچی، پاکستان برگزار شد. مفتی اعظم فلسطین رئیس آن کنگره بود و در آنجا مسائل ملل اسلامی و بویژه مسئله صهیونیسم مطرح شد. کنفرانس دوم کنفرانسی بود که در آن مرحوم کاشف الغطاء شرکت کرده بود. کنفرانس سوم که استاد در آن شرکت کرد کنفرانس جماعت اسلامی هند بود. در آن کنفرانس

مولانا سید ابوالاعلی مودودی حضور داشت. استاد سعیدی با وی ملاقات کرد و از محضر وی استفاده کرد. این سفرها منشاء آشنایی استاد با مسائل و وضع مسلمانان و افکار و اندیشه های علامه محمد اقبال و شخصیت های بزرگ دیگری همچون مولانا محمد علی جوهر و مولانا مودودی شد که تأثیر عمیق در مسیر حیات آینده او گذاشت. این آشنایی در تحولات فکری و یافتن هویت فرهنگی وی را کمک کرد و او را در راه گسترش فرهنگ اسلامی راسخ تر گردانید و او را وادار ساخت که بقیه عمر خود را با تألیف و ترجمه کتب و مقالات متعدده در خدمت به اسلام و نشر معارف اسلامی صرف نماید (۳)

اینک به معرفی خدمات گرانقدر استاد سعیدی در زمینه علم و ادب می پردازیم و از خدا توفیق می خواهیم که بتوانیم گوشه ای از شخصیت بزرگ و والای استاد را برای خوانندگان محترم ترسیم کنیم.

در نیم قرن اخیر بیشتر فعالیت های مرحوم سعیدی متوجه گسترش اندیشه و فرهنگ اسلامی بود. او علاوه بر کتابها و مقالات بیشماری که در مجلات و جراید مانند آیین اسلام، پرچم اسلام، ندای حق، نور دانش، مکتب اسلام، وظیفه، فروغ علم، پیکار، اندیشه، گنج شایگان و --- می نوشت در صحنه فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حضور عینی داشت. وی در این راستا با آیت الله طالقانی و استاد مطهری کانون تربیتی و فکری یعنی مسجد هدایت را در تهران بنیانگذاری و با کمک دکتر شریعتی و دکتر باهنر موسسه حسینیه ارشاد را تأسیس کرد (۴) در انجمن اسلامی مهندسیین و انجمن اسلامی پزشکان سهم خود مجاهدت نمود. همچنین در مراکز فرهنگی قم، مشهد، بیرجند فعالیت میکرد و به نسل جوان جلوه هایی از عظمت اسلام و مسلمین را نشان میداد و آنان را از انحراف و گمراهی باز می داشت. دکتر علی شریعتی در جلسه ای در ضمن اشاره به سهم استاد در راه شناساندن اسلام به نسل جوان چنین فرموده بود:

«اگر آثار قلمی شما (استاد سعیدی) در آن تاریخ که من در دبیرستان بودم نبود، من غرق می شدم. من هرچه دارم. از شما دارم». (۵)

مرحوم سعیدی با حضور مستقیم در صحنه مبارزات فکری و اجتماعی در سراسر عالم اسلام نقش ویژه ای ایفا کرد. وی مردی وارسته و مبارز بود و تمام عمر برای احقاق حقوق حقه مسلمانان تلاش کرد. در این راه یکی از خدمات ارزنده استاد، شناساندن وضع مسلمانهای مظلوم کشورهای هندوستان، الجزایر، فلسطین و دیگر جاها بود.

هنگام تشکیل دولت غاصب اسرائیل، استاد سعیدی، اولین کسی بود که با چاپ «فریاد فلسطین» صدای فلسطینیها را از ایران بگوش جهانیان رسانید. وی با انتشار کتاب «خطر صهیو نیست» بحث های فراوانی را در محافل گوناگون آغاز کرد. کتاب مزبور از طرف دولت وقت ایران ممنوع انتشار و باعث شد که استاد باز داشت و زندانی شود. استاد انگیزه طرح مسئله خطر صهیونسم را چنین بیان می نماید:

«ابتدا همان الهاماتی بود که از مفتی اعظم فلسطین در کنگره اول اسلامی که به کراچی رفته بودم و ریاست کنگره با او بود، دریافت کردم. من کم و بیش اطلاعاتی داشتم اما نه به آن عمق. آن موقع، یک سال پیش از تأسیس اسرائیل بود. او اعلان کرد که مسلمانها خوابیده اید؟! مسلمانها کجا هستید؟! ... و همین طور اطلاعات به دست آمده از طریق مجلات پاکستان و MOSLEM REVIEW که از لندن می آمد و دیگر برنامه های اینها، بنده را آماده کرد، بعد هم فعالیت هایی که یهودیها خود شان در تهران داشتند. ... و تمام این مسایل دست به هم داد و باعث شد که من کتاب خطر یهود را بنویسم». (۶)

در جریان نهضت الجزایر استاد سعیدی برای تنویر بیشتر افکار مردم علیه استعمار فرانسوی مقالات زیادی نوشت و دو کتاب معروف «الجزایر

خونین» و «الجزایر پیروز» را منتشر کرد که تأثیر بسیاری در روند مبارزات مردم الجزایر داشت.

در مورد استقلال پاکستان با قلم و بیان و سخنرانیهای زیاد در محافل علمی و سیاسی تلاش گسترده ای را بعهده گرفت. کتابهای تشکیل پاکستان، مسئله کشمیر و حیدر آباد، متجاوز کیست؟ حاصل این تلاشها می باشد.

استاد سعیدی به مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان علاقه زیادی داشت تبلور این عشق و علاقه را در مقدمه کتاب «تشکیل پاکستان» می توان مشاهده کرد:

«باتوجه به سابقه و نفوذ ممتد تاریخی مسلمین در هندوستان تقریباً بیست و پنج سال پیش هنگام برخورد با نمونه هایی از آثار صنعتی و ادبی دوران درخشان حکومت اسلامی در موزه دهلی قطرات اشکی فرو ریخته و برفنای آن همه عظمت و زیبایی شرقی ندبه کردم و عقده هایی در دل گرفتم»
(۷)

مرحوم سعیدی در اثر عشق و علاقه ای که به مسلمانان شبه قاره داشت، در جریان تأسیس پاکستان از مبارزات مسلمانان حمایت و طرفداری می کرد و جهت معرفی موضع درست و صحیح مسلمانان، فعالیت می نمود. نمونه بارز حضور عینی استاد در مبارزات نهضت پاکستان تلاشهایی است که در ذیل می آید:

«آن روزها از هندوها بیش از مسلمانها در تهران طرفداری می شد. دل اینها می سوخت که چرا پاکستانی به وجود می آید.... در تشکیل پاکستان این جور خود باخته بودند. افق تاریکی که طرفداری از هندوها می کردند، خوب به غیرت من مسلمانی که اطلاع داشتم، برمی خورد. مطلب این است، وضعیت این است مسلمانها را دارند می کشند، تازه می گویند چرا

مسلمانها می خواهند مستقل بشوند؟ آن اطلاعات قبلی که داشتیم و آشنایی به روح اقبال و مأموریت جناح مرا وادار کرده بود اوضاع و احوال منطقه را دنبال کنم. من به آقای صدر بلاغی که آشنا و همکار بودیم گفتیم: آقا، بیایم بریم آیت الله کاشانی را ببینیم .. رفتیم و گفتیم: آقا مسلمانها را دارند می کشند و کسی نیست و اوایلایی بگوید. آقا گفت کسی که نمی آید و به حرف گوش نمی کند. روز دیگری رفتیم که مصادف بود با ایام اربعین. گفتیم ما اذهان را آماده کرده ایم. اعلامیه بدهید. قبول کردند. اعلامیه ای دادند و مجلس در مسجد شاه برگزار شد که تهران از آن سال مشروطیت به بعد چنین برنامه ای ندیده بود و مسئله فلسطین و پاکستان باهم یکی شد.

يك روز باچند نفر از رفقا رفتیم با سفیر هند صحبت کنیم که او را بیشتر بترسانیم. گفتیم که ما آمده ایم تو را از خطر هجوم و حمله مسلمانها حفظ کنیم. اگر ما جلوی مردم را نمی گرفتیم در و پنجره سفارت هندوستان را می شکستند. او شروع کرد به دفاع از سیاست هندوستان. گفتیم نه آقا، این نمی شود و به دلیل اطلاعاتی که از هندوستان داشتیم دید نمی تواند مارا متقاعد کند. بعداً شنیدیم که بخاطر این عملیات و آن مصاحبه ما، او چهار هزار کلمه به دهلی مخابره کرده که ایران يك کانون ضد هندوستان شده است». (۸)

در حقیقت عشق و علاقه مسلمانان شبه قاره در ذهن استاد خلیجانی ایجاد کرده بود. روزی که خبر برنده شدن کتاب زندگانی حضرت محمد(ص) جهت کسب جایزه از سوی دولت پاکستان به وی اطلاع داده شد از سر شوق و علاقه ای که نسبت به مسلمانان پاکستان و هندوستان داشت اظهار شوق خویش را به این صورت بیان نمود:

«اگر خداوند توفیق دهد که سفری به پاکستان داشته باشم لازم می بینم به ضیاء الحق (رئیس جمهور سابق پاکستان) این تذکر را بدهم که او

اکنون جای قانداعظم نشسته است و به این لحاظ باید مراعات عرق مذهبی این مسلمانان پاک و آزاده را بنماید». (۹)

ناگفته نماند دولت پاکستان در حدود ۵ سال پیش به مناسبت اینکه کتاب زندگانی حضرت محمد (ص) مرحوم سعیدی کتاب سال شناخته شده بود و برنده جایزه ای شد، از استاد دعوت کرد که متأسفانه به دلیل کسالت وی نتوانست به این مسافرت برود.

استاد سعیدی در ایران از جمله شخصیت‌هایی است که به اقبال شناس معروف هستند. وی طی مسافرت‌های خود به شبه قاره با افکار علامه محمد اقبال مانوس و آشنا گردید و برای شناساندن اندیشه‌های وی مردم ایران چندین کتاب تألیف و ترجمه کرد مانند اقبال شناسی، ماهیت خودی، فلسفه خودی گویا استاد اثری در دست داشت که به بررسی فلسفی افکار اقبال می‌پردازد. این کتاب اخیراً آماده شده و در دست انتشار است. البته مطالب آن از خود استاد نیست از کسانی است که اقبال را شناخته‌اند و استاد هم افکار آنها را ترجمه و نقل کرده است. در ضمن اگر چیزی از خود فهمیده به عنوان نکاتی اضافه کرده است. این کتاب پایه و مایه اصلی فلسفه اقبال را نشان می‌دهد (۱۰).

آشنایی استاد با افکار و اندیشه‌های علامه محمد اقبال باعث تحول فکری او شد و دریافته‌ن هویت فرهنگ اسلامی وی را کمک کرد. تعلیمات اقبال او را دید انتقادی نسبت به فرهنگ غرب اعطا کرد. استاد درباره زمینه آشنایی خود با اقبال و تأثیری می‌فرماید:

«در خلال این اوقات سرو صدای اقبال به گوش می‌رسد. «پیام مشرق» اولین نوشته اقبال بود که نظر مرا گرفت. وقتی آن را خواندم مرا تکان داد... در چنین مرحله ای بود که رفتم علی‌گره و اقبال را شناختم... و به سابقه آن آشنایی که الهام دهنده و اسباب استحکام عقاید اسلامی در من

بود، اقبال را رها نکردم.

... اگر تاپیش از آن تاریخ ... از لحاظ معلومات کسبی و عوامل وراثتی به اسلام علاقمند بودم. دیگر عاشق اسلام شدم. بعد از آن تاریخ گرد و غبارها از ذهن من شسته شد. خدا بر درجات اقبال بیفزاید. همان جور که او به ملای رومی می گوید:

«مرشد من اوست». بنده هم با افتخار تمام باید عرض کنم که اقبال حقی بزرگ بیش از هر کس دیگر به گردن من دارد». (۱۱).

استاد درجای دیگر می گوید که چه طور بنای ترك خورده فکر او را اقبال آجر کاری نمود.

«من در اثر مطالعات زیاد و مختلف کم کم به غرب پسندی دچار شدم بویژه که فتوای تقی زاده هم از اروپا تازه رسیده بود که «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود». آن آمادگی ذهنی و این فتوا ما را درست بسوی فرنگی مآبی سوق میداد که سروش غیبی از محمد اقبال لاهوری هشدار خود را بگوش ما رسانید و راه گشای ما بسوی نور شد. اقبال در شعری تمدن مادی اروپا را سزاوار شرقیان مسلمان نمی دانست و آن را نارسا، فرسوده و بیماری زامی دانست و به همین دلیل می گوید:

بیا که ساز فرنگ از نوا در افتادست

درون پرده او نغمه نیست، قریادست

زمانه کهنه بتان را هزار بار آراست

من از حرم نگذشتم که پخته بنیادست

این هشدار در دل من نشست و بسوی خویشتن برگشتم و فهمیدم که بقول مرحوم اقبال، فرنگ خود از درمان خود ناتوان است، پس چگونه می تواند ما مسلمانان را با داشتن بنیاد استوار، درمان کند؟

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ
عقل تا بال گشوده است گرفتار تر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا دارد
عجب اینست که بیمار تو، بیمار تراست

این بود که پس از آشنایی بیشتر با افکار و اندیشه های اقبال لاهوری، راه خود را در میان گمراهی ها، بیاری خدا، انتخاب کردم. (۱۲)
علامه اقبال در زندگی معمولی استاد سعیدی هم اثری عمیق گذاشته بود. خوشت شمه ای از این تأثیر را از قول آقای محمد حمیدی از دانشکده الهیات دانشگاه مشهد بیان کنیم:

«گاه گهی در اوقات خلوت که دوست داشتم از پشت در به زمزمه های استاد گوش سپارم، عشقش به پیامبر(ص) و علی(رض) را در قالب زمزمه اشعاری از اقبال به گوش می شنیدم که:

ز حیدریم من و تو زما عجب نبود
که مهر را به سوی خاوران بگردانیم

و یا:

می ندانی شور مستی از کجاست
از شعاع آفتاب مصطفی ست (۱۳)

باری. استاد از یاران و همفکران علامه محمد اقبال بود و علاقه به وی می ورزید. عبارات زیر شاهد بارز عشق و علاقه استاد نسبت به اقبال لاهوری است:

«در تاریخ بشریت نمونه های اندکی از مردانی یافت می شوند که برای ابلاغ رسالت و مأموریتی آفریده شده و دوران حیات را با مقاومت و سر سختی خاصی پیموده اند و با وجدان بیدار، راهی را که مقدرات قبل از وقت برای آنها ترسیم و تعیین کرده، طی کرده باشند.

اقبال یکی از این نوع مردان است که برای انجام مأموریتی که داشت این چنین طریقی را پیمود و رفت و از گرفتن جوایز و امتیازاتی که مورد رشک جهانیان است صرف نظر کرد. اقبال به این حقیقت اصیل و حباتی پی برده بود که شخصیت انسان فقط می تواند در محیطی آزاد رشد کند و پایدار بماند و عظمت او ناشی از همین معنی بود که در تبلیغ این حقیقت فراموش شده به ملت خودش هیچ نکته ای را فرو گذار نکرد». (۱۴)

از عبارات بالا برمی آید که مرحوم سعیدی همفکر علامه اقبال بود. فکر اقبال فکر وحدت اسلامی است، وی در عین حال که استقلال ملتها را قبول دارد از لحاظ فرهنگی و معنوی معتقد به يك نوع هماهنگی و وحدت است تا مسلمانان بتوانند در مقابل حملات غیر مستقیم دشمنان که همان حملات فرهنگی است بایستند و استاد سعیدی هم غالب نوشته هایش بر این اساس بود. وی در این اواخر چندین مقاله نیز در این مورد نوشت.

استاد سعیدی غیر از آثار علامه محمد اقبال، به نوشته های مرحوم سید ابوالاعلی مودودی از متفکران پاکستان هم خیلی توجه داشت. استاد راجع به شخصیت وی چنین می فرماید:

«می توانم بگویم قویترین متفکر روحانی این عصر بود و خارجیها از او خیلی حساب می بردند، متفکر بزرگی بود، پهلوانی بود، منطق زمان را درك کرده بود، خشونت نداشت، خدا خیلی امتیازات به او داده بود... او شخصیت خیلی متفکری بود و آثار او را من زیاد ترجمه کردم». (۱۵)

استاد سعیدی کتابهای برنامه انقلاب اسلامی، اسلام و جاهلیت، مبادی اسلام و فلسفه احکام، اول اخلاق ما، بعد تمدن آنها از مولانا ابوالاعلی مودودی را ترجمه و نشر کرد.

از مرحوم سعیدی در حدود شصت اثر تألیف و ترجمه در زمینه های مختلف فرهنگ و معارف اسلامی باقی مانده است که يك ارزش فوق العاده

ای از نظر محتوای فرهنگی و علمی دارند. استاد سعیدی در طول سالهای عمر خویش با تحقیق و کاوش و ترجمه؛ آثاری پدید آورد که بی شک در نشر افکار اسلامی دارای تأثیر بود و به خاطر آثارش باید او را در زمره پیشروان احیای فرهنگ و تفکر اسلامی در عصر حاضر شمرد. مجموعه آثاری که استاد ترجمه و تألیف کرده است عبارت است از:

- ۱- اسلام و طب جدید، ترجمه، تألیف عبدالعزیز اسماعیل پاشا.
- ۲- کمونیزم و اخلاق، تألیف.
- ۳- خطر جهود برای ایران و جهان اسلام، تألیف.
- ۴- برنامه انقلاب اسلامی، ترجمه اثر ابوالاعلی مودودی.
- ۵- اسلام و جاهلیت، ترجمه، اثر ابوالاعلی مودودی.
- ۶- جنگ و صلح در اسلام، ترجمه، اثر مجید تطویری.
- ۷- رسول اکرم در میدان جنگ، ترجمه، اثر پروفیسور حمید الله.
- ۸- تشکیل پاکستان، تألیف.
- ۹- مسئله کشمیر و حیدرآباد، ترجمه.
- ۱۰- در جنگ پاکستان متجاوز کیست؟
- ۱۱- قائد اعظم، محمد علی جناح، مؤسس پاکستان، ترجمه، تألیف هکتور بولیتو.
- ۱۲- عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه، اثر جان دیون پورت (برنده جایزه).
- ۱۳- اقبال شناسی. هنر و اندیشه دکتر اقبال لاهوری. تألیف و ترجمه.
- ۱۴- مبادی اسلام و فلسفه احکام، ترجمه، اثر ابوالاعلی مودودی.
- ۱۵- زندگانی حضرت محمد (ص)، تألیف. (برنده جایزه)
- ۱۶- فلسفه و تربیت، ترجمه، اثر پروفیسور احسان الله.

- ۱۷- جاذبه اسلامی - تألیف
- ۱۸- مانیفست یا منشور جهانی اسلام، ترجمه، اثر دکتر محمد رفیع الدین.
- ۱۹- پاکسازی سکولاریزم - تألیف.
- ۲۰- داستانهایی از زندگانی پیامبر، ترجمه، اثر ممتاز احمد.
- ۲۱- فرد و اجتماع، ترجمه، تألیف محمد قطب.
- ۲۲- جلوه حق در اندونزی.
- ۲۳- عمار یاسر، ترجمه، تألیف صدرالدین شرف الدین.
- ۲۴- اول اخلاق ما بعد تمدن آنها، ترجمه؛ اثر ابوالاعلی مودودی.
- ۲۵- پیمان جوانمردان، تألیف.
- ۲۶- وظیفه روشنفکران مسلمان و دگرگونی ایدئولوژیها.
- ۲۷- فریاد فلسطین.
- ۲۸- منشور نهضت اسلام، ترجمه، اثر مریم جمیله.
- ۲۹- جمال عبدالناصر، ترجمه، اثر محمد حسنین هیکل.
- ۳۰- فلسفه اقبال.
- ۳۱- ماهیت خودی.
- ۳۲- فلسفه خودی.
- ۳۳- الجزایر خونین.
- ۳۴- الجزایر پیروز.
- ۳۵- غذای فکری برای مسیحیان.
- ۳۶- بزرگترین مرد تاریخ.
- ۳۷- پیشرفت سریع اسلام، ترجمه.
- ۳۸- انگیزسیون یا محکمه تفتیش عقاید.
- ۳۹- ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم.

- ۴- میانی اخلاقی برای جنبش اسلامی.
- ۴۱- اسلام و غرب.
- ۴۲- توطئه خاور شناسان.
- ۴۳- جنگ و صلح در قانون اسلام.
- ۴۴- مصاحبه.
- ۴۵- شالوده علوم جدید در اسلام (بیشتر متعلق به اقبال است).
- ۴۶- جاذبه اسلام، ترجمه، اثر مریم جمیله.
- ۴۷- سید جمال الدین، مفخر شرق (چاپ نشده)
- ۴۸- نامه فروغ علم.
- ۴۹- تعلیم و تربیت در اسلام، ترجمه.
- ۵۰- نقش اسلام در برابر غرب.
- ۵۱- بحران فعلی جهان.
- ۵۲- تربیت از دیدگاه قرآن.
- ۵۳- روح فرهنگ اسلام.
- ۵۴- قرآن برنامه زندگی انسانها.
- ۵۵- شهادتین.
- ۵۶- بررسی فلسفی افکار اقبال (آماده چاپ).
- و چند جلد کتاب دیگر که در مجموع بالغ بر شصت جلد میشود و همچنین مقالات کثیری که در نشریات مختلف انتشار یافت. اگر مجموعه مقالات استاد جمع آوری و چاپ شود خود چندین مجلد کتاب قطور خواهد شد.
- قرار است کلیه خاطرات صد ساله تاریخ معاصر استاد که بنا بود توسط خود ایشان تدوین شود، توسط دختر ایشان خانم عالیہ سعیدی همسر استاد دکتر سید جعفر شهیدی پی گیری شود و به زیور طبع آراسته

بطوریکه اشاره رفت دو کتاب از جمله آثار ارزشمند استاد سعیدی یکی عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن برنده جایزه بهترین کتاب سال در زمینه ترجمه و دیگری زندگانی محمد بصورت تألیف از سوی کنفرانس سیره النبی پاکستان برنده جایزه بهترین اثر در زمینه زندگی رسول اکرم شده بود. همانطوریکه ملاحظه می فرمائید اغلب آثار استاد ترجمه است و برای وی مؤلف بودن مهم نبود بلکه نشر اندیشه اسلامی و لو از قلم و بیان دیگران باشد برای او هدف بود و در اولویت قرار داشت. استاد انگیزه ترجیح ترجمه بر تألیف را این طور بیان میکند:

«به خاطر عشق به اسلام از هر گوشه و کناری هرچه به چشم خورد، فوراً جمع کرده ام و آن لذتی را که خود بردم خواسته ام به دیگران هم برسد. این است که خودم را هیچ وقت مؤلف ندانسته ام و بیشتر کارم ترجمه است. از این کتاب جمع کرده ام، از آن کتاب جمع کرده ام. اهل تحقیق که نیستم ولی بخاطر علاقه هرچه که به نفع اسلام بود و هرچه که معنای تازه ای داشت گرد آورده ام. غیر از حقیقت چه بگویم؟ واقعاً حیفم آمده از آنچه خودم خوانده ام و لذت برده ام خوانندگان دیگر لذت نبرند.» (۱۷)

استاد به چهار زبان زنده دنیا مسلط و نویسنده خوش ذوق و مترجم هنرمند و چیره دستی بود. البته خوانندگان محترم از دیر باز با آثار گرانمایه استاد آشنا بوده و استفاده شایان توجه برده اند اما سزاوار است برای تجدید شناسایی از طرز تفکر و شیوه نگارش استاد عزیز عباراتی چند از کتاب معروف وی «پیمان جوانمردی» نقل گردد.

۱- «پیمان جوانمردان» رساله ایست کوچک که در زمان دولت گذشته تهیه و چاپ شد. در این کتاب در ضمن بیان تاریخچه حق پرستی در چهارده قرن پیش از جوانان دعوت شده است که علیه ستمگران ایستادگی نمایند.

پیمان جوانمردان چند صد جلد بیشتر چاپ نشده بود که ساواک حمله کرد و تمام نسخه های آن را توقیف کرد. بعد از انقلاب اسلامی این کتاب تجدید چاپ شد. اینک عباراتی چند از کتاب مزبور:

«در دوران جاهلیت که اوضاع جهان بشری عموماً و وضع جامعه عربی خصوصاً سروسامانی نداشت و نظم و قانونی برای اجرای عدالت درکار نبود، حقوق عمومی دستخوش مطامع و اغراض زورمندان بود و قانون جنگل یا اصل ستمگری معمول عصر و رایج زمان؛ بدین جهت افراد ناتوان مقهور اراده ستمگران بودند و تاجائیکه توانایی داشتند، بار جور و ستم را بردوش میکشیدند.

در چنان روزگاری؛ عربی یمانی، کالایی بشهر مکه آورد و آن را در معرض فروش گذاشت. یکی از شهر نشینان مقتدر و متجاوز؛ مقداری از کالا را خریداری کرده بمنزلش برد ولی قیمت آن را نپرداخت. همین که فروشنده کالا مطالبه قیمت آن را نمود با تعرض شدید خریدار متعددی مواجه گردید. سوداگر بیچاره که مرجعی برای شکایتش نمی شناخت و برای استیفای حقوقش مقام صالحی را سراغ نداشت بناچار بدامن کوهی که مشرف بریک گوشه شهر بود، پناه برده و صدای مظلومیتش را بگوش مردم با وجدان شهر رسانید و از نیروی شرافتمندی و عدالتخواهی آنان استمداد کرد و چنین گفت:

توجه شما را بسوی ستمدیده ای که کالایش به ستم ربنده شده است جلب میکنم. ستمدیده ای که از قوم و قبیله اش بدور افتاده و در حال احرام سرو صورتش غبار آلود است. ستمدیده ای که هنوز عمره اش را ادا نکرده است. چنان ستمدیده ای این همه مردانی را که در میان حجر اسماعیل و حجرالاسود در حرکتند، بداد رسی دعوت میکند.....

باشنیدن صدای مرد ستمدیده، جمعی از جوانمردان که از خاندان هاشمی بودند بیکدیگر پیوستند و قیمت کالا را از خریدار متعددی گرفته به

سوداگر ستمدیده پرداخت نمودند.

از آن پس این عمل جوامردانه بنام «حلف الفضول» یا «پیمان جوامردان» در برابر ستمگری معروف شد و این عمل پسندیده پایه یکی از مقدس ترین و شریف ترین سنت های اجتماعی قرار گرفت و در مراحل مختلف برای استیفای حقوق ستمدیدگان، افراد شرافتمند دیگری که از خوی جوامردی و فضیلت انسانی برخوردار بودند، دست همکاری بیکدیگر داده و یکمک ستمدیدگان میشتافتند.

بطوریکه تاریخ حکایت می کند، رسول اکرم نیز قبل از بعثت باین جمیعت پیوسته و این وظیفه مقدس را هنگام لزوم بر عهده میگرفت و بعد از بعثت نیز این سنت مقدس را جزء شعائر اسلامی قرار داد و مقرر فرمود که مسلمانان در همه جا و در هر حال برای احیاء و نگهداری آن بکوشند تا باهمت جوامردان مسلمان حقوق ستمدیدگان از دستبرد ستمگران محفوظ بماند و جوامردان مسلمان همیشه برای حمایت ستمدیدگان بایکدیگر همکاری کنند.

این پیمان یا قانون مقدس که اسلام بر آن صحنه گذاشته، قانون و پیمانی است که اساس و پایه عدالت را همیشه در سایه حس شریف عدالتخواهی و بشر دوستی استوار میدارد و وظیفه حیاتی هر فرد مسلمان شرافتمند و غیوری است که در اجرای آن بکوشد تا کاخ عدالت از دستبرد حوادث و از تعرض ستمگران مصون و محفوظ بماند. «(۱۸)

مرگ استاد سعیدی برای جهان فرهنگ و دانش ضایعه بزرگی بحساب می آید. از هنگام فوت وی چندین مقاله نوشته و منظومه هایی سروده شده است. یکی از منظومه ها که توسط آقای کاظم غنی در رثاء مرحوم سعیدی سروده شده خدمت خوانندگان عزیز تقدیم میگردد.

عالمی پر مایه و پر بار بود

با ذکاوت ژرف بین هشیار بود

اوستادی کم نظیر و کم بدیل
 شهره اندر کشور و اقطار بود
 بهره ها بردند شاگردان از او
 مهر سان تابنده انوار بود
 بود دائم در تلاش و جدوجهد
 منضبط با دقت و پرکار بود
 مهربان بود و عطف و بس خلیق
 واقعاً او چون گلی بی خار بود
 بهر مظلومان معینی داد رس
 بهر محرومان بسی غمخوار بود
 باخزان و همزمان باگل تمام
 گشت عمرش این هم از اسرار بود
 مرگ او شد ثلمه ای در این یقین
 چونکه عالم زاهد و دین دار بود
 بود او عاش سعیدات سعید
 او سعیدی بود و از احرار بود
 دفن شد در خاک پاک شهر قم
 عاشق این شهر او بسیار بود
 از خدا خواهد غنی آمرزشش
 گرچه میدانند خدایش یار بود

در پایان فریضه خود می دانم که از استاد گرانمایه جناب آقای دکتر
 سید جعفر شهیدی که مآخذ این مقاله را در دسترس بنده گذاشته اند
 سپاسگزاری کنم همچنین از برادر گمنام افغانی که نه تنها در تهیه مواد لازم
 بذل جهد فرموده بلکه برای نوشتن مقاله درباره مرحوم سعیدی، بنده را

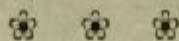
تشویق نموده است تشکر می کنم.



زیر نویس ها

- ۱- روز نامه خراسان، مشهد، شماره ۱۱۴۳، ۱۷ دی ۱۳۶۷ش،
صفحه ۳
- ۲- کیهان فرهنگی، شماره ۷، سال دوم، صفحه ۴، ۶
روزنامه رسالت، تهران شماره ۸۴۹، ۳ دی ۱۳۶۷ش، صفحه ۴
(مصاحبه دکتر سید جعفر شهیدی)، روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳،
صفحه ۳.
- ۳- روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳، صفحه ۳، کیهان فرهنگی،
سال پنجم، شماره ۹، صفحه ۵. روزنامه رسالت، شماره ۸۵۹، صفحه ۴.
- ۴- روزنامه خراسان شماره ۱۱۴۳، صفحه ۳، روزنامه اطلاعات،
شماره ۱۸۶۷۲، ۴ بهمن ۱۳۶۷ش، صفحه ۸ (مقاله سید هادی خسرو
شاهی).
- ۵- روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳، صفحه ۳، کیهان فرهنگی،
سال دوم، شماره ۷، صفحه ۱۱.
- ۶- کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۱۱
- ۷- تشکیل پاکستان، سال ۱۳۲۶ش، مقدمه تألیف سید غلام رضا
سعیدی.
- ۸- کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۶.
- ۹- روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳، صفحه ۳.
- ۱- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۹۶۷۲، صفحه ۸.

- ۱۱- کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۶-۷.
- ۱۲- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۶۷۲، صفحه ۸ (مقاله خسرو شاهی)
- ۱۳- روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳، ۱۷ دی ۱۳۶۷، صفحه ۳ (مقاله محمد حمیدی)
- ۱۴- اقبال شناسی اثر سید غلام رضا سعیدی، تهران،
- ۱۵- کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۱۲
- ۱۶- روزنامه خراسان، شماره ۱۱۴۳، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۹، صفحه ۵، روزنامه رسالت، تهران، شماره ۸۵۹، سوم دی ۶۷، صفحه ۴، روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۶۷۲، ۴ بهمن ۱۳۶۷ ش، اقبال شناسی اثر سید غلام رضا سعیدی، مؤسس پاکستان ترجمه استاد سعیدی.
- ۱۷- کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره ۷، صفحه ۹.
- ۱۸- پیمان جوانمردان تألیف سید غلامرضا سعیدی، ۱۳۵۹ ش، صفحه ۶-۳.



عهدِ زرینِ ادبیاتِ فارسی در داکا

در سده نوزدهم میلادی

شکی نیست که زبانِ فارسی خیلی شیرین است. همه اهلِ باندِ اعم از مسلمانان و هندوان از شیرینیش لذت می برده اند. اهلِ بنگاله هم از لطفِ این زبان نا آشنا نبوده اند. علاقه شان باین زبان بحدی رسیده بود که پیوسته از هفتصد سال تاکنون واله و شیدایِ این زبان بوده اند و لذتِ فارسی از خاطره ایشان محو نشده است. رواجِ فارسی در بنگاله از هفتصد سال بوده است. اهلِ داکا در اثرِ حلاوتِ این زبانِ شیرین چنان عاشق شدند که بزودی بسرودنِ شعر باین زبان پرداختند و با کمالِ جدیت در توسعه و ترویجِ آن تا آنجا که می توانستند سعی و کوشش کردند. راستی که داکا از همان زمان قدیم مرکزِ نظم و نشرِ فارسی بوده است.

رواجِ فارسی در بنگاله بعد از تسلطِ مسلمانان شروع میشود. چون در سال ۱۲۰۲م اختیار الدین محمد بن بختیار خلجی بنگاله را زیرِ سلطه خود در آورد. سلاطین این خاندان ترکی النسل بودند ولی میراثِ فرهنگی از ایران گرفته بودند. بنابر این زبانِ روزمره شان ترکی بود ولی زبانِ رسمی و قضائی خود را فارسی قرار داده بودند و همه کارهای دولت بدین زبان انجام می دادند. دیری نگذشت که در دوره مغول این زبان چنان رواج و نفوذ پیدا کرد که آشنائی باین زبان علامتِ علم و فضل گشت.

در زمان پادشاهان مغول، داکا از نظر سوق الجیشی دارای اهمیت فوق العاده ای بود. علت اصلی آن محل وقوعش بود. علاوه بر این، این شهر مرکز حسن و جمال هم بوده است و ممکن نبود که واردین این شهر تحت تأثیر حسن و جمالش قرار نگردند. بهمین سبب اسلام خان، سردار معروف جهانگیر شاه چنان شیفته و مجذوب این شهر گردید که داکا را مرکز حکومت خود قرار داد و آنرا بمناسبت اسم پادشاه «جهانگیر نگر» موسوم کرد.

داکانه تنها از حیث تاریخی و سیاسی خیلی مهم بوده، بلکه از حیث خدمات ادبی هم از سایر ایالت های شبه قاره کمتر و عقب تر نبوده است. می دانیم که آنوقت فارسی زبان رسمی این سامان بود، بهمین علت مردم باین زبان علاقه وافری داشتند و کتابهای مهمی باین زبان نوشتند از جمله «بهارستان غیبی» تألیف مرزا ناتهن و «صبح صادق» تألیف محمد صادق بن صالح یزدانی (متولد سال ۱۰۶۹ م) است که نظیری ندارد. قاسم خان جوینی از شعرای شهیر عصر خود بود. این شاعر در زمان امیر اسلام خان به قدری به فارسی تسلط داشت که حتی نامه هایی به جهانگیر شاه بشعر فارسی می نوشت. نایب السلطنه نصرت جنگ در اواخر قرن هیجدهم میلادی کتابی در تاریخ داکا را بنام «تاریخ نصرت جنگ» ترتیب داد. نایب السلطنه دیگر بنام مرشد قلی دوم (متوفی ۱۸۵۹ م) متخلص به مخمور بفارسی شعر هم می گفت و يك دیوان فارسی بنام وی نسبت داده اند ولی اکنون نایاب است. یکی از کتابهای مهم تری بنام «تاریخ جهانگیر نگر» تألیف علی حسین نایب السلطنه است که حاوی وقایع تاریخی از عهد اکبر شاه تا عهد مؤلف می باشد.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی سلطنت مغول پایان رسید و بسیاری از تغییرات اجتماعی و سیاسی روی نمود و نهضت هایی علیه فارسی هم شروع شد که موجب ضرر این زبان شد ولی شوق و علاقه قلبی عموم مردم به زبان

فارسی کابشی نیافت. در همین روزها تأسیس چاپ خانه هایی بعمل آمد که کمک خاصی به مساعی جهت تحفظ ادبیات فارسی انجام داد و موجب رفع تشنگی ذوق ادبی هم شد. بدین ترتیب امکان اتلاف پاره های ادبیات فارسی کمتر و امکان بقای زبان و ادب. فارسی بیشتر شد.

در همان اوان دانشکده فرت ویلیام (فورث ولیم کالج) کلکته تأسیس شد و بعلمت این دانشکده داکا در دنیای ادب فارسی مقام بلندی را حایز گشت. دیری نگذشت که این شهر بصورت مرکز بزرگ شعرا و ادبای فارسی درآمد.

در سال ۱۸۳۷م نهضتی بوجود آمد که فارسی را کنار بگذارند ولی مسلمانان که باین زبان علاقه قلبی و فکری داشتند، علی الرغم این نهضت توجه بیشتری بفارسی کردند و ملاکین داکا که فارغ البال و صاحب مال و منال بودند، برای تفریح خاطر و گذرا نیدن اوقات خود به شعر و شاعری فارسی می پرداختند. و در نتیجه عده زیادی از تخلیقات ادبی بظهور پیوست. نظر به حقایق فوق میتوان گفت که همین دور انحطاط فارسی درین شبه قاره «دوره زرین فارسی» در داکا بوده است. اینک مختصری درباره آثار ادبی این دوره سخن می رانیم.

نواب نصرت جنگ: (متوفی ۱۸۱۷م)

نایب السلطنه داکا بعهد مغول، تاریخ مختصری تألیف نمود و طی آن احوال مهم و پر ارزش تاریخی داکا را بیان کرده است. این تاریخ از نظر تاریخی ارزش خاصی دارد.

حافظ اکرام احمد «ضیغم»:

از شعرای ایالت داکا بود. درباره سال تولدش تذکره نویسان اتفاق ندارند. اما تاریخ وفاتش ۱۸۶۹م است. ضیغم غیر از زبان فارسی و عربی به زبان ترکی و پنجابی و ناگری و پشتو هم تسلط کاملی داشت. علاوه برین در

علم عروض هم به مرتبه استادی رسیده بود. ضیغم از دانشوران عصر خود بشمار می رود. تعداد شاگردان وی زیاد بوده. اما بسیاری از کلامش از بین رفته است و تنها اشعاری چند از او بجا مانده است. از اوست:

پیمانہ و مُل ، ساقی و گلِ همنفسِ ما
 آسایشِ جانِ بازویِ مرغِ بوسِ ما (۱)
 با قدِ چونِ سرو و با رویِ پری
 جسم و جانِ ماه و مهرِ خاوری (۲)

خواجه اسد الله «کوکب»: (متوفی ۸۵۹م)

از خواجگان شهر داکا و از خانواده سر عبدالغنی بود. استاد او آقای احمد علی اصفهانی بود. او در صف ادبیات فارسی بشمار می رود. او در همه اصناف سخن شعر سروده است. اما نسبت به سایر اصناف سخن غزلهایش بمراتب شیرین تراست. از اوست:

ساقیا خیز که در نغمه سحاب است امروز
 تار بارش * بنظر تارِ ریاب است امروز
 جامِ زرینِ گلیِ خورشید به اطرافِ چمن
 بهر آمادگیِ باده ناب است امروز
 گلِ ز باران همه تن غرقِ گلاب است اینک
 لاله پیمانہ پُر از لعلِ مذاب است امروز
 وجدِ صوفیست عیان از حرکاتِ اشجار
 لحنِ داؤد بگوش از لبِ آب است امروز

* بارش = باران

حاجتِ فرش چه باشد به مقیمانِ چمن

بر طرف سبزه به از بسترِ خواب است امروز (۳)

آقا احمد علی اصفهانی:

ایرانی النسل بود. اجدادش در دوره نادرشاه درآنی به هند آمده، درین خاک متوطن گردیدند. آقا احمد علی در سال ۱۸۲۹م در شهر داکا متولد شد. او یکی از شعرای برجسته و نثر نویسان معروف روزگار خود بوده است. بسیاری از آثار او بزبان فارسی می باشد.

این ادیب شهر در سال ۱۸۶۲م به علت خدمت دولتی مجبور به ترک وطن مآلوف خود داکا شد و به کلکته رفت و در همان شهر یک مدرسه عربی و فارسی موسوم به «مدرسه احمدیه» را تاسیس کرد در همان زمان در بین آقا احمد علی و میرزا غالب دهلوی معرکه ای سخت بوقوع پیوست. چون میرزا غالب کتابی بنام «قاطع برهان» در انتقاد فرهنگ «برهان قاطع» نگاشت. احمد علی رساله ای بنام «مؤید برهان» در حمایت مؤلف «برهان قاطع» نوشت. بعد از آن میرزا غالب کتابی در پاسخ «مؤید برهان» بنام «تیغ تیز» تألیف کرد. چون این جواب غالب به مطالعه آقا احمد علی اصفهانی در آمد، وی ساکت ننشست و کتابی در پاسخ کتاب غالب بنام «تیغی تیزتر» نوشت. این کتاب سند مبرین استعداد ناقدانه اش می باشد. اقبال عظیم درباره آن بزرگوار به اردو نوشته است که ترجمه فارسی آن بدنیقار است:

«باوجود اعتراف مقام میرزا غالب، این معرکه تا حد کافی درجه

علمی و زبانشناسی آقا احمد علی اصفهانی را روشن میسازد» (۴)

علاوه بر این چندین اثر دیگر نیز از او بجا مانده است. کتابی بنام «ترانه» از رشحات قلم وی بوده است. این کتاب دارای بررسی صنف رباعی و تاریخش است. درین کتاب مؤلف بحث طویلی درباره مصادر فارسی و مشتقاتش را ذکر نموده است. چون این مباحث خیلی طولانی میباشد وی حس

کرد که این موضوع برای خوانندگان بسیار سنگین است، بنابر این بخاطر تسهیل کار خوانندگان این مباحث را مختصر نموده به در کتاب جداگانه ای بنام «مختصرالاشتقاق» بچاپ رسانید. کتاب دیگری از تألیفات او «هفت آسمان» است. از روی اطلاعاتی که بما رسیده است او خواست که يك تذکره مثنوی بنام «هفت آسمان» بروزن «هفت پیکر» نظامی گنجوی مشتمل بر هفت آسمان یعنی هفت باب به قالب نظم بیاورد. گمان غالب این است که این تذکره به تکمیل نرسیده است. «آسمان اول» این تذکره در ۱۸۶۹م به انجام رسید و نسخه های متعددی ازان موجود است ولی آسمانهای دیگر این کتاب هیچ جا پیدا نیست و هیچ تذکره نگار درباره تکمیل آن هیچ اطلاعی فراهم نیاورده است.

علاوه بر این کتابها آقا احمد علی «سکندر نامه»، «اقبالنامه جهانگیری»، «مآثر عالمگیری»، «منتخب التواریخ»، «اکبر نامه ابوالفضل علمای» را با تصحیح خود چاپ نمود. (۵)

آقا احمد علی اصفهانی در سال ۱۸۷۳م در بلده داکا فوت شد.

منشی سید غلام مصطفی:

در بلده سنار گاؤن در سال ۱۸۱۳م متولد شد. او یکی از معروفترین ملاکین و قانون دانان بود و ذوق ادبی هم داشت. منشی سید غلام مصطفی از حامیان و ارادتمندان غالب بود. بهمین سبب در معرکه ادبی «برهان قاطع» این بزرگوار از غالب طرفداری کرد و به اتباع طرز «پنج آهنگ» غالب کتابی بنام «گرد پاهنگ غالب» مشتمل بر رقعات (نامه های) خود ترتیب داد. بدین ترتیب حق ارادتمندی و طرفداری غالب را کاملاً بجا آورد.

خواجه حیدر جان «شائق»:

شائق از خانواده خواجگان بنگاله بود. نامش خواجه فیض بخش و معروف به حیدر جان بود. در معرکه ادبی بین غالب و احمد علی اصفهانی

از طرفدارانِ غالب بود. درین معرکه شائقِ حقِ طرفداری را کاملاً بجا آورد و شهرتِ زیادی کسب کرد. می گویند غالب بایست بر اشعارِ او اصلاح می کرد. مرحوم قاضی عبدالودود يك مجموعه نامه های غالب را بنام «آثارِ غالب» ترتیب داده و انتشار نموده است که نامه ای بنام شائق هم دارد که طی آن غزلی از شائق را اصلاح نموده است. آن غزل قبل از اصلاح غالب بدین قرار بود:

مسیحِ زمان است و جانِ من است این
 همانا که روح و روانِ من است این
 همین خون بهایش بود بعد قتل
 چو گوئی که از کشتگانِ من است این
 نه پرسید گاهی ز حالِ درونم
 وفای بُتِ بدگمانِ من است این

غالب پیشنهاد کرد که در بیتِ اوّل بجای «زمان»، «جهان» و در بیتِ دوّم بجای «چو گوئی»، «بفرما» و در بیتِ سوّم بجای کلمه «وفا» اگر «ادا» باشد بهتر است. شائق از اصلاحِ غالب اتفاق نمود و شعرِ خود را طبقِ پیشنهادِ غالب اصلاح کرد. (۶)

دکتر شوکت سبزواری درباره شائق به اردو نوشته است که ترجمه فارسی آن بدینقرار است:

«شائق ذوقِ شسته و رفته فارسی داشت. خود غالب از بعضی اشعارِ وی ستایش نموده است، امّا شعرِ فارسیِ وی نیز خالی از اشتباهات نیست. وی در شعر مقامِ بلندی نداشت امّا باز هم بین شاعرانِ داکا دارای مقامی می باشد. (۷)

غالب او را به نام «طوطی بنگاله» یاد کرده است. (۸)

خواجه عبدالرحیم «صبا»:

خواجه عبدالرحیم از خانواده خواجهگان و مشاییر شهر داکا بود. با علم و ادب علاقه زیادی داشت و «صبا» تخلص می کرد. از مهم ترین آثار او بزبان فارسی «تاریخ کشمیریان داکا» است. این کتاب مشتمل بر احوال اجدادش است که آنها در شهر داکا سکنی گرفته بودند. درین کتاب وی احوال اجتماعی و ادبی اجداد خود را هم از آغاز تازمان خود ذکر نموده است. این کتاب از حیث شیوه نگارش خیلی جالب و از نظر تاریخی پُر از اطلاعات مهمی است ولی متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده است. نسخه ای خطی از آن در کتابخانه دانشگاه داکا نگهداری میشود.

صبا بزبان فارسی تسلط کامل داشت. بنا براین به دوستان و خویشاوندان خود بزبان فارسی نامه می نوشت. بعداً این نامه ها را بنام «مکاتیب صبا» (نامه های صبا) ترتیب داده خواست آنرا چاپ بکند اما این آرزوی صبا برآورده نشد و تاکنون هم در همان حال مانده است.

عبدالرحیم شاعری توانا بود و در سرودن غزل استعداد کاملی داشت.

از اشعار زیر وی شیوه بدیع آن بزرگ ظاهر و پیداست:

رحم بر همسایگان ای چشم طوفان خیز ما

لطف بر بیچارگان، آه شرر انگیز ما

آب آتش می برد آه شرر انگیز ما

نامه اعمال گر ناقص برآمد باک نیست

سرنوشت ماست روز حشر دستاویز ما (۹)

درباره تولد این شاعر اختلاف زیادی هست و تا حال این امر غیر

محقق است اما درین اختلافی نیست که او بسال ۱۸۷۸ م فوت کرد.

خواجه عبدالغفار:

او نیز یکی از بزرگان خانواده خواجهگان بود. در شعر فارسی «وفا»

تخلص می کرد و در زمره طرفداران غالب شمرده می شود. خواجه مزبور هم با پُست از مرزا غالب اصلاح بر شعر خود می گرفت. اشعارش بدرجه اتم پُراز لطافت و فصاحت است. از اوست:

آب بخشد بحر را این چشم طوفان خیزِ ما
 تاب آتش را دهد آهی شرر انگیزِ ما
 در خرابات جهان آن رندِ دردی کش منم
 زبد را مستِ ربا سازد سرِ پرهیزِ ما
 در دلِ پُر دردِ من خون جوش رشکی میزند
 عزمِ قتلِ غیر میدارد مگر خونریزِ ما
 حبیب و دامان شد گلستان ز اشکِ خونین با ببین
 بوالعجب نیرنگهای دیده گلریزِ ما (۱۰)

سید غلام علی:

از اہالیانِ شهر داکا بود. در شعر استعدادِ وافی داشت. در سال ۱۸۴۶م یک مثنوی بنام «حمله حُسنی» را بطرز «شاپنامه فردوسی» نظم کرد. چنانکه از عنوانش پیدا است این مثنوی مربوط به واقعاتِ کربلا است. در داکا دیگر نسخه ای از این مثنوی پیدا نیست. اما یک نسخه خطی آن در هند در کتابخانه خدا بخش پتنه موجود است. (۱۱)

مولانا عبیدالله «عبیدی»: (۱۸۳۴-۱۸۸۴م)

عبیدی از شاگردانِ عبدالرحیم متخلص به تمنا گور کھپوری بود و از رفقایِ سر سید احمد خان هم بوده است. این بزرگ مانند سر سید همه زندگی خود را به خدمتِ علم و ادب و مشاغلِ سیاسی وقف کرده بود و نخستین مدیر مدرسه عالیہ داکا بود. مجموعه کلامش بنام «دیوانِ عبیدی» موجود است. عبیدی در همه اصنافِ سخن شعر گفته است و در دیوانش غزل، قصیده و قطعات هم دیده میشود. یک مثنویِ طویل هم بنام «قلوِ پتره» از اوست. این

مثنوی در جوابِ مثنوی «شیرین و خسرو». نظامی است. اینک نمونه ای از کلام او:

میرزا محمود شیرازی: (متوفی ۹۰۰ هـ.م)

«مخمور» تخلص می کرد و در زمره رفقای سید محمد «آزاد» و عبدالغفور «نساخ» بود. به نظم و نثر فارسی مهارت کاملی بدست آورده بود. در نثر کتابی بنام «حسینی دالان» (عزاخانه داکا) بفارسی سلیس از یادگار اوست که بفرمایش نواب سر احسن الله بتألیف درآمده است. در نظم فارسی در قصیده سرائی مهارت کاملی داست. افسوس که همه کلامش تلف شده است. قصیده ای که در مدح عبدالغفور «نساخ» سروده است، ازان چند بیتی اینجا نقل میشود:

دوش چون سلطانِ انجم گشت در مغرب مکین
 ماهِ نو ابرو نمود از گوشه چرخ برین
 جرعه سرشار در کف داشتم ناگه رسید
 بارِ دیرینم زره با طلعتی چون حورِ عین
 شاهِ خَلْجِ شاید کشمیر، ترکِ غاتفر
 آفتِ چین و چگل غارتگرِ دنیا و دین
 ترکِ چشمش فتنه جو لیکن ز سرمستی خراب
 قندِ لعلش جانفزا اما نگاهش در کمین
 طره اش از راهِ طرّاری چو بختم سر نگون
 قامتش از فرطِ موزونی چو طبعم دلنشین
 وه چه طلعت لوحش الله برگِ گل برنسترن
 وه چه سیما بارک الله ارغوان یاسمین
 سنبلس از بیقراری بر نشیب و برفراز
 زلفِ پرچینش ز شوخی بریسار و بریمین (۱۳)

خواجه احسن الله «شاهین»:

خواجه احسن الله از اخلاف سر عبدالغنی بود و شاهین تخلص میکرد. خانواده خواجگان در زمینه خدمت و تشویق علم و ادب در داکا ہمتائی نداشتند. شاهین در همین محیط علمی و ادبی چشم بجهان گشود و ذوق سلیم و طبع لطیف ہم داشت. این بر دو استعداد شاعرانه اش را بقدری جلاداد کہ کلامش پراز لطافت و حلاوت شده است. «دیوان شاهین» مشتملست تنها بر چند غزل دلنشین اما شاید مہارت فن و ادب می باشد. بیتی چند از او اینجا نقل می گردد:

موسم گل آمد و فصل بہار ای ہمنشین
ازمی گلگون قدح پُرکن کہ عشرت شد قرین
سینہ ات پامال حسرت شد اگرچہ غم مخور
گر شبابت صرف شد درغم، مباح اندوہگین
گردل غمدیدہ ات شادی نکرد افسوس نیست
صبر کن مردانہ وار و دورکن چین از جبین
درچنین وقت خوش و هنگام عیش و خرمی
کی روا باشد نشیند کس بہ عالم دل غمین
دور کن مہر خموشی از لب و شو خندہ زن
رقص از شادی نما خوش خوش بجام شام بین (۱۴)

نواب سید محمود «آزاد»: (۱۹۰۷-۱۸۷۳م)

نواب سید محمود «آزاد» در شہر داکا متولد شد. برادر کوچک وی سید محمد «آزاد» یکی از فکاهی نویسان معروف و خبر نگار «اودہ پنچ» بود. سید محمود آزاد از معروفترین شعرای آن زمان بشمار می رود. اول

«شیدا» تخلص میکرد و بعداً آنرا تغییر داده متخلص به «آزاد» شد. در آغاز شاعری از آقا احمد علی اصفهانی که از استادان بزدگ بود، استفاده می نمود. بعداً در زمره شاگردان اکرام محمد «ضیغم» درآمد. وقتیکه غالب برای مرافعه خود به کلکته رفت، آزاد با او ملاقات کرد. (بعنوان) «بیدار شخصیت سحر آگین غالب، «آزاد» آزاد نماند و طوق شاگردی به گلوی خود در انداخت.

مجموعه کلامش بنام "دیوان آزاد" مشتمل بر یک صد و چهار صفحه موجود است. این دیوان در بخش دارد: کلام اردو و فارسی - بخش اول مشتمل بر نه قصیده، سیزده غزل، چند قطعه و رباعی و یک مثنوی است. بخش دومش اصلاً کلام، اردو است.

شعر فارسیش مرتبه بلندی دارد و در قصیده گوئی کمتر نظیر دارد. (ترجمه فارسی) نظیر رحمان علی طیش درباره قصاید آن بزرگوار که در "تواریخ داکا" آمده است، بقرار زیر است:

"برای فهمیدن قصایدش استعداد فوق العاده ای لازمست"

خصوصاً قصیده ای که وی در ستایش شهر داکا سروده، باید که درصفت قصاید بلند شمرده شود. چندبیتی از آن قصیده اینجا نقل می گردد:

همایون خطه مینو سوادى ، دلکشا شهری
 که باشد روکش گلزار جنت پر بیا با نش
 مبارک مرز بومی ، جانفزا جانی طرب خیزی
 که آمد خوشتر از صبح وطن شام غربیانش
 مقر دولت و اقبال شارستان معموری
 که از رفعت بکیوان میزند پهلو پر ایوانش

غبارش غازه رخساره گردون مینائی
 سوادش سرمه چشم مه و خورشید رخشانس
 ز تأثیر هوا و آب جانبخش و روان پرور
 فراغ از فیض انفاس مسیح و آب حیوانش (۱۵)
مولوی محمد اشرف علی خان "اشرف":

از اهالی داکا بود. اما بیشتر اوقات زندگی خود را در شهر کلکته بسر برد و آنجا در مدرسه عالیہ کلکته استاد بود و به زبان و ادب فارسی علاقه زیادی داشت. عاصم درباره او میگوید:

فارسی گر جسم باشد او بود روح و روان
 فارسی گر شخص باشد او بود مالک رکاب (۱۶)

دلش میخواست که نوجوانان عصر جدید هم از سرمایه ادبی محروم نگردند، بهمین جهت اولین کتابهای درس فارسی را ترتیب داد. این کتابها بنام "اسلوب اشرف"، "تعلیم اشرف"، نگار اشرف" و "نجم اشرف" موجود است.
عبدالمنعم "ذوقی":

عبدالمنعم، متخلص به ذوقی هم از دانشمندان و شاعران داکا بود و به زبان فارسی علاقه وافری داشت. از اهالی سلطنت اما اکثر اوقات زندگی خود را در داکا بسر برد. و در همان شهر در مدرسه محسنیه به درس و تدریس مشغول بود. شعر خوبی می گفت.

گذشته از شعر ذوقی، در نثر هم سلیقه خوبی داشت. برای دانش آموزان مجله ای ترتیب داد که مشتمل بر چهل و هشت صفحه و در چاپخانه رضوانی کلکته انتشار داد. یک نسخه از آن در کتابخانه مدرسه عالیہ داکا موجود است.

منشی وارث علی "ضیاء":

از شاگردان "نساخ" و شاعر پرگویی بود. در نتیجه بی توجهی

روزگار کلامش تلف شد. از آن اشعاری که امروز از وی بجا مانده است، شیرین بیانی و قادر الکلامی آن بزرگوار ظاهر می شود. از اوست:

درغم قامتِ چون تیرِ کسی
قد من همچو کمانی شده است
دهن او به صفحه رخسار
نقطه انتخاب را ماند

وی ابیات زیر را در مدح عبدالغفور "نساخ" گفته است:

شاه اقلیم فصاحت مولوی عبدالغفور
حاکم برتر مکان، والا منش: عالی هم
پایه افراز سخن "نساخ" والا دودمان
با مروت، با وفا، با احتشام و با حشم (۱۷)

منشی عبدالنعیم "تائب":

منشی عبدالنعیم متخلص به "تائب" پسر منشی عبدالعظیم در داد گاه داکا منشی بود. وی از شاگردان "نساخ" بود. خدمت استاد خود خیلی ارادت داشت. در مدح وی قصیده هم گفته است. اینک بیتی چند از قصیده اش نقل می شود:

صبح دم در چمن هوای لطیف
می وزید از بهار عیش لضعیف
بر طرف از صدای چنگ و چغان
مست جام سرور و سور قنیف
اندران فصل گل گل اندامی
داد در بزم عیش ما تشریف
خالی و پردلش زرنج و نشاط
چشم خونخوار و لب پراز تعطیف (۱۸)

سید محمد باقر:

مولدش ایران بود. اما بعداً وطن را ترك نموده در داکا متوطن گردید و در همان شهر در ۱۹۱۰م فوت کرد. باقر در همه اصناف سخن از جمله غزل، رباعیات، قصیده و قطعات شعر سروده است. از واردات عشق آگاه بود و جذبات عشق را در کلامش ابراز نموده است. اینک نمونه ای از کلامش:

مرضِ عشق به تدبیر نگردهد برگز
 این قضائیسست که تغییر نگردهد برگز
 نیست در حُسنِ خداداد زوالی را راه
 همچو تقدیر که تغییر نگردهد برگز
 ای مصوّر زخیالِ رُخِ او دست بدار
 این جمالی است که تصویر نگردهد برگز
 ناله عشق پی چاره و آهِ پُردرد
 به دلِ سنگِ تو جاگیر نگردهد برگز
 تا ننوشد زلبِ لعلِ صنم باده وصل
 عاشق از خوردنِ غم سیر نگردهد برگز
 رنج بر خویش چرا میدهی از کثرت عمر
 دل زسیاری سن پیر نگردهد برگز (۱۹)

خواجه محمد افضل:

خواجه محمد افضل، افضل تخلص میکرد - در سال ۱۸۷۵م متولد

شد - شهر داکا در فن تاریخ گوئی نظیری نداشت. می گویند که قبل از ولادت و وفات اشخاص تاریخ می گفت. علاوه بر سایر اصناف سخن مرثیه ای بر مرگ بیگم سر احسن الله گفت و بنام «غم ماه پیکر» ترتیب و در سال ۱۹۰۰م انتشار داد. غزلهای او هم لطیف است. از او است:

دل شد هدفِ ناوکِ نازِ تو جگر هم
 شد در سرِ سودایِ تو هوش از سروسر هم
 دل دوختی از تیرِ نگه بلکه جگر هم
 قربانِ ادایِ توو اندازِ نظر هم
 جمعیتِ دل‌هایِ جهانی شده بر باد
 تا بادِ صبا زلفِ ترا ساخته برهم
 برجاه مکن ناز که شد تاجوران را
 بر باد ز سرِ چنگِ فلکِ افسر و سر هم
 صد درد و غم و یک اثرِ مهرِ تو درمان
 صد زخمِ دلِ و یک نظرِ لطفِ تو مرهم
 هر لحظه به اغیار ز تو لطفِ جدید است
 بر «افضل» بیچاره گهی نیم نظر هم (۲۰)

آقا محمود علی:

سال تولدش ۱۸۶۸ م است. وی در سال ۱۹۲۲ م فوت کرد. عم بزرگوارش آقا احمد علی اصفهانی از معروف ترین دانشورانِ فارسی عصرِ خود بود. محمود علی به زبانِ عربی و اردو هم مهارتِ تمامی داشت. دلیلِ عربی دانیِ آن بزرگوار ترجمه سه قصیده عربیِ عمر بن فارض است که به زبانِ فارسی و اردو بنام "البحر الفانض فی شرح القصائد عمر بن الفارض" نموده است و آن ترجمه بقدر مقبول گشت که تا مدتِ درازی جزو برنامه تدریسی مدرسه های بنگاله بود.

سید واحد علی:

سید واحد علی ابنِ سید میر علی هم از دانشمندانِ زبانِ فارسی در بنگاله بود. آن مردِ نجیب به نثر نگاری علاقه زیادی داشت. نثر وی مقفی و مسجع بود. نسخه هایی از انتشاراتِ وی "رساله بحر العبارت" رساله صحت

اللغات"، "رساله شجرة الاضافت"، "رساله روضة الافادات" و "رساله معدن الفضیلت" هنوز هم موجود است. همچنین وی رسائلی را بنام "مجموعه رسائل پنجگانه" نیز ترتیب داد.

مسیح الدین "شورش":

مولوی مسیح الدین خلف مولوی ناظم خان بهادر، "شورش" تخلص می کرد. کلامش دلکش است. وی ذوق خوبی داشت. متأسفانه این شاعر خوشگو در ایام شباب فوت کرد. اینک دو بیت بعنوان نمونه از کلامش نقل میشود:

در دل از ضبطِ نفس صدشعله رقصان کرده ایم
ماز صرصر خانه خود را چراغان کرده ایم
دیده ما هست صد طوفان آفت در بغل
خنده پا بر گریه ابر بهاران کرده ایم (۲۱)

کاظم الدین صدیقی:

کاظم الدین صدیقی یکی از ملاکین داکا و مرد خدا پرستی بود. افکار آن بزرگوار از مجموعه کلامش "فریادِ عاصی" معلوم است. این مجموعه مشتمل بر تنها حمد و نعت سرور کائنات (ص) است.

مولانا فضل الکریم بردوانی:

مولانا فضل الکریم در زمره استادان زبان فارسی بشمار می رود. او در مدرسه دولتی معلّمی میکرد و در گوشه بنگسال شهر داکا بسر می برد. در علم طب هم مهارتی داشت. از علم صرف و نحو عربی و فارسی بهره برده بود و در این موضوع کتابی بنام "تبصرة النحو" نوشت. متأسفانه این اثر مولانا که مشتمل بر یک هزار بیت است هنوز چاپ نشده است. حکیم حبیب الرحمن در کتاب خود بنام "ثلاثة غساله" آنرا ذکر نموده است.

عبدالکریم "خاکی" :

عبدالکریم "خاکی" ابن شیخ عبدالعظیم از اهالی الانچی پور ایالت داکا بود. کتابی بنام "رموز الاخلاق" از او یادگار است که به تقلید "اخلاق جلالی" و "اخلاق ناصری" تألیف کرده است. از طرز نگارش آن معلوم میشود که خاکی نسبت به وضع اخلاقی اهل بنگاله نگران بود و بوسیله این کتاب خود خواسته است ارزشهای اخلاق شان را بالا ببرد.

شاه برهان الله قادری:

جای تولدش مدراس است. وی بعداً در شهر داکا توطن گزید. مردی پرهیزگار و خدا ترس بود، چنانکه از آثار وی هم ظاهر است. "برهان العارفین" که یکی از یادگار اوست مظهر این صفات است. کتاب مزبور مشتمل بر ذکر ذات و صفات حضرت محمد (ص) است. کتاب دیگری مجموعه کلامش است بنام "مخزن حقیقت" که مشتمل بر دو بخش است. بخش اول حاوی غزلیات و بخش دوم مشتمل بر حمد و ثنای خدای متعال است. از اوست:

ثنای بی عدد نورِ مبین را
 که روشن کرد بر ما راه دین را
 محمد کیست می داند خدایش
 محمد عارفی جان آفرین را
 محمد شمع نورِ وحدتِ حق
 از او دیدم مکان و هم مکین را
 شبِ معراج نعلینِ مقدس
 کلابی شد سرِ عرشِ برین را
 مقرر کرد دائم ربّ عزت
 برای خدمتش روح الامین را

خداوند دو عالم منکشف کرد
 به او از وحی آیاتِ مبین را
 قدمش خاتمِ کلِ انبیاء شد
 که ناسخِ گشتِ ادیانِ پسین را (۲۲)

منشی جلال الدین:

منشی جلال الدین متخلص به جلال پسر منشی رحیم الله از
 دانشورانِ زبانِ فارسی بنگاله بود و بنام منشی حسن جان هم معروف بود.
 کلامش تاکنون بچاپ نرسیده است. اینک یک رباعی از او نقل میشود:

ای باد شمیم زلفِ دلدار بیار
 ای باد نویدِ نامه یاد بیار
 ای باد صبا زنفحه سیبِ ذقن
 جان داروی دردِ دل بیمار بیار (۲۳)

مولوی معظم الدین "سعید":

مولوی معظم الدین پسر منشی ناظم الدین، "سعید" داشت و از اهل
 شهرِ داکا بود. درمر شد آباد و کلکته تحصیلِ علم نمود. بعداً تا مدتِ درازی
 در بریسال در اداره دادرسی مفتی بود. در اوقات فرصت شعر هم می گفت و
 بزبانِ فارسی تسلطِ کاملی داشت. کلامش هم شیرین است. از اوست:

برچه در وصف نگنجد توئی ای یار توئی
 مه توئی، مهر توئی، نور توئی، نار توئی
 گل توئی، غنچه توئی، نرگسِ بیمار توئی
 مُل توئی، کیف توئی، خم توئی، خمارِ توئی
 از تو آباد دل شیخ و برهن بر دو
 دانه سبجه توئی، رشته زنارِ توئی (۲۴)

در اواخرِ قرنِ نوزدهم میلادی رواجِ زبانِ فارسی در هندوستان تقریباً

ختم شد. اما این زبان در خمیرِ عوام و خواص بوده است لذا ممکن نبود مردم بیک بارگی لذت چاشنی این زبان را فراموش یکنند. و امروز هم در دل‌های دانشوران این سامان اثری از این زبان شیرین و لطیف باقی مانده است.



حواشی

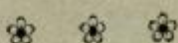
- (۱) نگارستان سخن از سید نور الحسن ص ۵۶
- (۲) دوربین (اخبار) ۳. رجب الصم ۱۲۷۲ هـ ص ۷
- (۳) ایضاً ۲۹ محرم ۱۲۷۱ هـ ص ۸
- (۴) اردو در بنگال مشرقی (بزبان) از اقبال عظیم ص ۶۳
- (۵) اردو در بنگال مشرقی (بزبان اردو) از اقبال عظیم ص ۶۶
- (۶) ماه نو (مجله) اپریل ۱۹۵۳. "شائق جهانگیر نگری" از شوکت سبزواری ص ۴۶۶
- (۷) ایضاً ص ۶۴
- (۸) تواریخ خاندان کشمیریه از خواجه احسن الله شاهین ص ۱۹
- (۹) دوربین. ۲۳ رجب الاصم ۱۲۷۲ ص ۸
- (۱۰) دوربین ایضاً ۲۳ رجب ص ۸
- (۱۱) ثلاثه غساله از حکیم حبیب الرحمن ص ۴۱ (حصه فارسی)
- (۱۲) دیوان عبیدی (فارسی) از عبیدالله عبیدی ص ۴۸
- (۱۳) قصائد منتخبه ص ۸
- (۱۴) دیوان شاهین از احسن الله شاهین ص ۶
- (۱۵) دیوان آزاد از سید محمود آزاد ص ۸

- (۱۶) اردو در بنگال (بزبان اردو) از و فاراشدی ص ۳۳
(۱۷) قصائدمنتخبه ص ۶
(۱۸) ارمغان (دیوان) از عبدالغفور نساخ ص ۱.۳
(۱۹) دیوان باقر ص ۴۸
(۲۰) تواریخ دهاکا از رحمان علی طیش ص ۳۲۲
(۲۱) نگارستان سخن از سید نورالحسن هاشمی ص ۵
(۲۲) فریاد عاصی ص ۲۳
(۲۳) مخزن حقیقت ص ۷
(۲۴) تذکرة المعاصرین از عبدالغفور نساخ ص ۷۱
(۲۵) ایضاً ص ۹۳۵



قطعه

قبای زهد بیر نی ردائے فقر بدوش
 منم نه واعظ شهر ونه پیر پند فروش
 نه مرسلی که در قلب من زند جبریل
 نه شاعری که سخن باشدش نوای سروش
 نه بلبلی که بهرحال زمزمه خوانم
 نه گل که دامن جان پاره پاره و خاموش
 ز دردهای درون چهره ام اثر گیرد
 بهر خراش اگرچه نه بر لب است خروش
 بساختم بجهانی، و کم کم آزادم
 ز فکر حال و غم فردا و اذیت دوش
 بجا که آتش کربی فرونشد لیکن
 ز التهاب زند دیگ سینه کمتر جوش
 بحسب حال من رتو لطیفه ای گویم
 که دی بمیکده از رندکی رسید بگوش
 اگر حنایی نه در کشت عمر کاشته ای
 بشهر آبله پایان نه نون خار فروش



اخبار فرهنگی

شاه همدان کنفرانس

روز پانزدهم و شانزدهم ماه اوت ۱۹۸۹م در پلستستان (شمال پاکستان) برای تجلیل خدمات میر سید علی همدانی سیمناری با اهتمام "انجمن بین المللی اسلامی شاه همدان" برگزار شد که در دو جلسه آن استادان و دانشمندان پاکستانی و ایرانی شرکت داشتند. اشخاص برجسته از جمله شرکت کنندگان عبارت بودند از دکتر محبوب الرحمن وزیر خوراک و آقای خان بهادر خان وزیر امور دینی دولت جمهوری اسلامی پاکستان و آقای قربان علی مشیر وزارت کشمیر، دکتر خانم کنیز یوسف رئیس اداره تاریخ و فرهنگ اسلام آباد دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، آقای پیر نیا استاد مؤسسه زبانهای نوین اسلام آباد، دکتر آقا حسین همدانی رئیس انجمن، پروفیسور فتح محمد ملک استاد دانشگاه قائداعظم اسلام آباد، آقای میر عبدالعزیز مدیر روز نامه انصاف (کشمیر)، آقای غلام حسن رئیس دبیرستان خپلو، آقای مهر داد رئیس دانشکده اسکرودو، آقای محمد حسن نوری رئیس دبیرستان کریس و آقای کلیم اختر معاون نیشنل پریس ترست. هر یک از این شرکت کنندگان سخنرانیهایی ایراد نمودند و بعضی از اینان مقالاتی در باره خدمات شایسته شاه همدان نیز قرآات نمودند و درباره تعلیمات دینی و عرفانی و آثار موجود آن بزرگوار مبنی بر ذکر کتابهای چاپی و نسخه های خطی،

کنگره بین المللی بزرگداشت طبیبی

برای نخستین بار کنگره بین المللی بزرگداشت ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۵ - ۳۱۰ هـ ق) صاحب تاریخ الرسل والملوک و جامع البیان فی تفسیر قرآن و قاری و حافظ و فقیه و مفسر و مورخ نامدار ایرانی در روزهای ۲۲ تا ۲۴ شهر یور ۱۳۶۸، (۱۳ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۹م) توسط دانشگاه مازندران در بابلسر تشکیل گردید. این کنگره که به مناسبت دهه فرهنگی یونسکو ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۸م به همت وزارت فرهنگ و آموزش عالی دولت جمهوری اسلامی ایران برگزار شد در واقع مقارن با یک هزارویکصدمین سالگرد درگذشت طبری بود و در این کنگره در حدود ۳۰ تن از دانشمندان استادان دانشگاههای داخل و خارج از کشور ایران شرکت داشتند.

در مراسم گشایش این کنگره در آغاز پیام رئیس جمهور توسط وزیر فرهنگ و آموزش عالی قرائت شد سپس دبیر کنگره دکتر محمد حسن شجاعی فرد نحوه برگزاری و دریافت مقالات را بیان نمود، در ادامه این مراسم آیت الله جوادی آملی برای حاضران در زمینه نقش و تأثیر طبری در علوم معاصر خود سخنرانی کرد. سخنرانی دکتر سهیل ذکار دانشگاه دمشق، شعر خوانی دکتر شوقی ابوالخلیل، مقاله های دکتر مهدی محقق، پروفیسور امام از سری لانکا، حجت الاسلام واعظ زاده، پروفیسور پالوا از فنلاند جزو برنامه های نخستین روز کنگره بود.

روز دوم نماینده مقام معظم رهبری طی سخنانی مراتب تشکر و قدردانی حضرت آیت الله خامنه ای را به برگزار کنندگان این کنگره علمی و

فرهنگی ابلاغ کرد. سپس دکتر محمود بروجردی، پروفیسور آنجلو میکله پیه موتته استاد دانشگاه رم (ایتالیا) دکتر ابراهیم اسماعیل از مالزی و دکتر اسماعیل حاکمی، استاد دانشگاه تهران و پروفیسور مک دونالد از انگلستان آثار طبری را از جنبه های گوناگون مورد نقد و بررسی قرار دادند.

روز سوم آقایان غلام رضا وطن دوست، کریستوفر فرانک (اسکاتلاند)، فاضلی، یا حقی، دکتر محمد التونجی استاد دانشگاه حلب (سوریه)، دکتر رحیم رضا کلکتوی از ایتالیا پروفیسور شاهین قیصرانی از پاکستان درباره شخصیت و آثار طبری سخن گفتند.

دکتر سید سبط حسن رضوی استاد زبان و ادبیات فارسی (پاکستان) در زمینه تاریخ نویسی جریر طبری مطالبی عنوان کرد و گفت که این مورخ بزرگ در آن زمان چه زحمات را تحمل نموده و واقعات تاریخی را گردآوری کرده خزینه اطلاعات برای مورخان بعدی بجا گذاشت که همه مورخان بزرگ از آن استفاده نمودند و حالا هم می نمایند و همواره بر تاریخ نویسان جهان تاثیر گذاشته است.

سپس دکتر جووانی درمه، درسرخان خود آثار طبری را میراث ملی خواند حجتہ الاسلام دوانی نیز درباره آغاز وحی و بعثت پیامبر اکرم در تاریخ و تفسیر طبری سخندانی کرد. این کنگره سه روز ادامه داشت و در پایان کنگره، قطعنامه ای صادر شده که در آن تاکید شده که با تحقیق و نقد و تحلیل آثار طبری جهان فرهنگی و علمی و اسلامی را غنی تر و پربار تر سازیم.

مراسم معارفه

مراسم معارفه دکتر سید کمال حاج سید جوادی که اخیراً به سمت

رایزن جدید فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران به اسلام آباد تشریف آورده اند، روز پنجشنبه چهارم آبانماه ۱۳۶۸ (۲۶، اکتبر ۱۹۸۹م) درخانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران راولپندی برگزار شد. در این مراسم حجتہ الاسلام سید محمد علی ابطحی معاون محترم امور بین المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، آقای سید موسی حسینی مدیر کل امور فرهنگی آسیا و اقیانوسیه، آقای اجل لوئیان سرپرست محترم جمهوری اسلامی ایران در پاکستان به همراه دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات ایران و جناب استاد احمد منزوی، دکتر محمد تسبیحی ربا، دکتر محمد صدیق شبلی دکتر افضل اقبال، دکتر آغا حسین همدانی، پروفیسور مقصود جعفری، آقای میر عبدالعزیز مدیر روز نامه انصاف آزاد کشمیر آقای شبیه الحسن رضوی مدیر روزنامه مسلمان، مولانا سید ذاکر حسین شاه سرپرست تحریک اخوت اسلامی مولانا شیر عالم مجددی، امام جمعه راولپندی و گروهی از دانشمندان و استادان ایرانی و پاکستانی و اعضای انجمن فارسی اسلام آباد و اعضای انجمن « دبستان انیس » حضور داشتند.

لازم به ذکر است که آقای سید موسی حسینی قبلاً به سمت سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان انجام وظیفه می کردند و در محافل علمی و ادبی و فرهنگی پاکستان معروف و مقبول بودند و اینک به جای ایشان دکتر حاج سید جوادی منصوب گشته اند که قبلاً معاونت هنری وزارت ارشاد اسلامی و سرپرستی کیهان فرهنگی و فصلنامه هنر را به عهده داشتند.

در همین برنامه به مناسبت سالروز میلاد عارف بزرگ و جلیل القدر حضرت میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان نیز تجلیل به عمل آمد و

به مناسبت این هر دو بر نامه فوق الذکر، تعدادی از مهمانان سخنرانیهایی ایراد کردند و اشعاری خواندند. حجت الاسلام جناب آقای سید محمد علی ابطحی مطالب جالبی درباره فکر و فلسفه انقلاب اسلامی ایران بیان نمودند و سهم زبان و ادبیات فارسی در اشاعه علوم اسلامی را در بیانات خود توضیح دادند.

جلسه روز اقبال در دانشکده دخترانه

فیصل آباد

روز چهارشنبه ۱۷ آبانماه ۱۳۶۸ هـ ش (۸ نوامبر ۱۹۸۹م) جلسه ای به مناسبت سالروز تولد متفکر بزرگ عالم اسلام دکتر محمد اقبال (۱۸۷۷ - ۱۹۳۸م) در تالار بزرگ دانشکده دخترانه، مدینه تاؤن فیصل آباد با هتمام بزم رومی و اقبال برگزار شد. فیصل آباد از طاق جمعیت سومین شهر بزرگ پاکستان می باشد و شهر صنعتی بشمار می رود.

عده دانشجویان این دانشکده بالغ بر سه هزار و هفتصد نفر است. ریاست جلسه به عهده آقای دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد بود. اول دکتر سیده اشرف ظفر رئیس دانشکده سپاسنامه را قرأت نمودند و بعداً تعدادی از دانشجویان در مجلس مذاکره تحت عنوان "شاعر رنگین نوا بے دیده بینای قوم" ترتیب داده شده بود، سخنرانی کردند. و چهار تا از آنان که در این مسابقه از دیگران بهتر سخنرانی کرده بودند، شایسته جایزه شناخته شدند که از دست رئیس جلسه این جوایز به آنان اعطاء شد. دکتر احمد تمیم داری در پایان جلسه سخنرانی مفصلی در باره علامه اقبال ایراد نمودند و فرق فلسفه وحدت الوجود و فلسفه خودی را باشواهدی از ابیات علامه اقبال و آثار عارفان و صوفیان به زبان سهل و ساده

ای به سمع حضار محترم رسانید. در پایان دکتر سیده اشرف کلمات
سپاسگزاری را برزبان آورد و بعد از سه ساعت جلسه به پایان رسید

برنامه انتشار بهترین صد کتاب

فرهنگ اسلامی در پاکستان

کمیته ملی هجرت (NATIONAL HIJRA COUNCIL) که به منظور
گرامیداشت و استقبال قرن پانزدهم هجری قمری و گسترش میراث اسلامی در
کشور های عربی در اسلام باد تشکیل شده بود، کار خود را با نشر ترجمه
انگلیسی چهار کتاب عربی شروع کرده است.

کمیته مذکور در سال ۱۴۰۵ هـ با مشورت دانشمندان کشور های
اسلامی، نخست دوازده رشته علمی و فنی را انتخاب نمود و سپس نام صد
کتاب نوشته متفکران و دانشمندان اسلامی در چهارده قرن گذشته را تصویب
نمود.

اگر چه بیشتر عنوانها متعلق به سده های ابتدایی اسلام و به زبان
عربی است اما برخی کتابها از ایرانیان و احیاناً به زبان فارسی نیز به چشم می
خورد از جمله کیمیای سعادت، فتح نامه سند، طبقات ناصری، کتاب موسیقی
از میرزا خان هندی، حدود العالم زیج الغ بیگ.

گزینش کتابها مشروط به چاپ نشده بودن نیست بلکه به عقیده
کمیته، کتابهای گزیده در زمان و مکان خود بهترین و گسترده ترین کتابها در
موضوع خود بوده اند و باید به جوامع غربی معرفی شوند.

پس از تصویب نام صد کتاب، اکنون دانشمندان مختلف مشغول به
تهیه نسخه ها و ویرایش و ترجمه به انگلیسی هستند و اخیراً ترجمه چهار

کتاب با عناوین زیر به پایان رسیده است:

- ۱- کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر- ابو ریحان محمد البیرونی.
 - ۲- کتاب المختصر فی حساب الجبر و المقابله- ابو جعفر محمد بن موسی الخوارزمی.
 - ۳- کتاب الحیل - بنو موسی بن شاکر.
 - ۴- الجامع بین العلم و العمل النافع فی صناعة الحیل- ابن الرزاز الجزری.
- برای اطلاعات بیشتر علاقه مندان می توانند به صندوق پستی ۱۵۰۱، اسلام آباد مکاتبه کنند.

یکصد و هشتمین جشن فارغ التحصیلی دانشگاه

پنجاب (لاهور)

در تاریخ ۲۵ آبان ماه ۱۳۶۸ هـ ش (۱۶ نوامبر ۱۹۸۹) جشن فارغ التحصیلی دانشگاه پنجاب انجام پذیرفت جناب آقای غلام اسحاق خان ریاست جمهوری دولت جمهوری اسلامی پاکستان مهمان خاص بود و استاندار پنجاب آقای ژنرال تکا خان رئیس دانشگاه پنجاب صدر جلسه بود

دانشگاه پنجاب از قدیمیترین دانشگاه های پاکستان و بلکه شبه قاره است و در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۶۱ هـ ق) تأسیس شده است و ۱۰۷ سال عمر دارد و بدین جهت آن را مادر دانشگاه های پاکستان (شبه قاره) یا ام الجامعات می گویند و در حدود ۴ دانشکده و تقریباً ۱۲ اکادمی تحقیق (مراکز علمی) دارد و شاید در حدود ۵ هزار دانشجو در رشته های مختلف مشغول تحصیل می باشند. دانشجویان این دانشگاه از نقاط مختلف کشور

واز ممالك خارج (غرب و شرق) می باشند.

دانشکده خاورشناسی لاهور که علوم اسلامی و علوم انسانی و زبان و ادبیات عربی و فارسی و اردو و پنجابی و انگلیسی و غیر هم را تدریس می کند از کهن ترین دانشکده های دانشگاه پنجاب می باشد و حدود ده سال پیش از دانشگاه پنجاب تاسیس گشته است و تقریباً ۱۱۷ سال تاریخ دارد. زبان و ادبیات فارسی و ایران شناسی از همان آغاز تأسیس در این دانشکده تدریس می شده است و دانشجویان بر درجات لیسانس و فوق لیسانس و دکتری زبان و ادبیات فارسی نائل می گشته اند.

در جشن فارغ التحصیلی امسال (۲۵ آبان ماه ۱۳۶۸) ۱۵۵ نفر از این دانشکده فارغ التحصیل شدند که ۱۸ نفر از آنها به درجه دکتری زبان و ادب فارسی نائل گشتند از جمله خانم دکتر محموده هاشمی رئیس بخش فارسی را دیو پاکستان به درجه دکتری زبان و ادب فارسی نائل آمد و موضوع رساله دکتری ایشان دو نثر فارسی در شبه قاره از آغاز حکومت بهادر شاه اول تا بهادر شاه ظفر، (۱۷۰۷-۱۸۵۷ م) می باشد.

دیگر آقای دکتر محمد حسین تسبیحی کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان است که به درجه دکتری نائل آمد و موضوع رساله دکتری ایشان «تحقیق در احوال سید علی هجویری و تحلیل مطالب کشف المحجوب» است. دیگر آقای دکتر گوهر نوشاهی معاون مقتدره قومی زبان اسلام آباد است که به درجه دکتری در زبان و ادبیات اردو نائل گشت و موضوع رساله دکتری ایشان «خدمات خاندان چشتیه به زبان و ادبیات اردو و فارسی در لاهور» است.

محمد طاسین فاروقی المعروف به پیر ذهین شاه تاجی
شارح فصوص و فتوحات ابن عربی

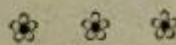
غزل

در دل کسی نمی گذرد جز حبیب ما
ما بوده ایم بر در دل خود رقیب ما
نازد نصیب عشق به حسن نصیب ما
ما را حبیب ما چو بگوید حبیب ما
از بسکه دید اوست صد آرام جان و دل
ما را گهی مریض نبیند طبیب ما
چشم خیال دید به بزم جمال دوست
این دل ازو غریب تراست از قریب ما
چیزی که او نخواست نخواهیم ای «ذهین»
گم شد رضای ما به رضای حبیب ما



غزل

دل تو معرکه سوز و ساز باید و نیست
 لب تو زمزمه پیرای راز باید و نیست
 شده است حسن ز چشم جهانیان مستور
 که عشق را نگه پاکباز باید و نیست
 بیان کفر چنین دلنشین نباید و هست
 حدیث شیخ حرم دلنواز باید و نیست
 میان کعبه و بت خانه فرق می ورزند
 میان عشق و هوس امتیاز باید و نیست
 نگاه من به ثریا رسیده است چه سود
 که بر در تو جبین نیاز باید و نیست
 میان باده گساران هجوم تفرقه هاست
 که پیر میکده دانای راز باید و نیست
 فسانه شب هجران نمی شود کوتاه
 حکایت شب وصلی دراز باید و نیست
 دلم گداخت تبسم ز رنج محرومی
 پیاله می مینا گداز باید و نیست



عرض حال

به پیشگاه حکیم سناتس غزنوی به سلسله
جهد افغانستان و بیاد شادروان استاد خلیل الله خلیلی

مرا نگذاشته ذوقِ حضوریِ تو پا بر جا
 ز چشم دور گشته خوابِ راحت ای حکیم اصلا
 مسلسل دیده ام خوابی که هستم پیش درگاہت
 ازین خوابم مگر تا حال تعبیری نشد پیدا
 همی خواهم بزودی می زخم بر آستانت سر
 چه می سازم من این سررا که می دارد ہمین سودا
 سفر در پیش شد سوی دیارِ تو مرا بر شب
 گذشتم بارها اندر خیال از کوه و از صحرا
 دگرگون شد مگر اوضاع آن سامان باین صورت
 که امکان رسیدن هست نی امروز نی فردا
 ولی از دور می خواهم زدرگاہِ تو در یوزه
 توکل، بی نیازی، خاکساری، صبر و استغنا
 بهر موج تو مروارید و من دامن تهی دارم
 که جودِ تو نباشد در روانی کمتر از دریا

فغان بر لب بدل اندوه و پراز اشك چشمانم
 زبس دلخسته از بیدادِ دورانم نظر فرما
 صف آرا شد برادر بابرادر چون عد و باهم
 مُكدر آنچنان شد از عناد آئینه دلها
 سکون و امن شد بریاد و آتش کو بکو رقصان
 نظامِ ملك و ملت شد زسر تا پاته و بالا
 جوانانِ جری سینه سپر هستند در میدان
 بدل ایمان و بر لب هست نام ذاتِ بی همتا
 نشد چون شق زمین برپانشد چون قهر در عالم
 که آغشته بخون شد گیسوی چون عنبر سارا
 زنانِ پیر را با موکشان بیرون در آرند
 چرا قبل از قیامت بر زمین حشری نشد برپا
 سراسر خانمانش سوخته واز سنگ پاشیده
 سر طفلان گلرخ را که می بوده حباب آسا
 کجا بی یار اهل حق کفن بردوش و آماده
 کجا افواج باطل متحد هر سمت صف آرا
 کجا طیاره و توپ و تفنگ و بُمب میزایل
 کجایی اسلحه غازی برهنه سر برهنه پا
 کجا نیروی بی مانند لشکر ماهی تازه دم
 کجا میهن پرستان بی نوایی خوف و بی پروا
 کجا لشکر پس لشکر بانواع کمک مردم
 کجا بر قلّه کوهی مجاهد یگه و تنها

کجا افواج با ضدِ هوا ، ماشینِ با بکتر
 کجا مردانِ غازی پا پیاده در پی اعدا
 بچشمِ شرق هرگز روحِ غربی خوش نمی آید
 که در کیفیت این صہبا نباشد در خور مینا
 نمی سازد مزاجِ شوروی باطبعِ افغانان
 لوای شان نداند جزِ ہوای کعبہ و بطحا
 باستعمارِ شاهی روحِ افغان است بی بهره
 نہ ناپلیون و زارش می سزد نی قیصر و کسری
 غلامی سازگارِ ملتِ افغان نمی باشد
 کہ جز تقویٰ نباشد امتیازِ بنده و آقا
 بصیرت یابد از نور فراست بنده مومن
 نباشد جای ظلمت در سوادِ ملتِ بیضا
 یقین دارم طلوع صبح باشد در پسِ ہر شب
 کمالِ دینِ حق باشد زوالِ رومۃ الکبریٰ
 رسد جور و ستم تا منزل دار و رسنِ آخر
 کہ زیر خاک شد تاجِ سراسکندر و دارا
 بہ میهن شاد باشد ملتِ آزادہ افغان
 کہ روشن حال و استقبال شد بردیدہ بینا
 شود چون منزل دشوار سر روزی جهان بیند
 عروجِ خاکِ پای تاجدارِ گنبدِ خضریٰ
 دل از لا تقنطوا من رحمت اللہ روشنی یابد
 دلیل از آہ قرآن ہمی آرم باین دعویٰ

نمی ارزیده مشتِ خاک از درِ یوزگی راحت
که سقفِ چادرِ آزاد از صد قصر زرِ اولی
دعا بر لبِ بیارم ای حکیم و تو بگو آمین
که من تائید می خواهم ز تو در گریه شبها
بباید بر لبِ من از ته دل این دعا از خود
تو آمانا بگو از صدق می گویم که صدقتا
تو آوازت باوازم بیامیز و بگو بامن
که گویم از حضورِ قلب پیهم روی الاعلی



قطعه ماده تاریخ

دررثای درگذشت مرحوم مغفور مبرور خلد آشیانی حضرت آیت الله العظمی سید روح الله خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران که در تاریخ شنبه سیزدهم خردادماه ۱۳۶۸ ه. ش. برابر با ۲۸ شوال المکرم ۱۴۰۹ ه. ق. و مطابق با ۳ ژوئن ۱۹۸۹ م. در جماران در شمال تهران دعوت حق را لبیک گفتند و به دیدار معبود شتافتند و در جنوب تهران در بهشت زهرا درکنار لاله های سرخ ایران به خاک سپرده شدند. درهنگام تشیع جنازه و دفن آن خلد آشیانی، شاید تاده میلیون نفرمسلمان حضور داشتند رحمة الله علیه رحمة واسعة.

ولادت : ۱۳۲۰ ه. ق.

وفات : ۱۴۰۹ ه. ق. (۱۳۶۸ ه. ش. - ۱۹۸۹ م.)

| | |
|--------------------------|--------------------------------|
| خمینی آن امام جاودانی | به جاویدان برفت آن سان که دانی |
| خمینی رهبر اسلام و ایران | خمینی جنت الماوی مکانی |
| خمینی عالم عرفان و معنی | خمینی سالک سلك معانی |
| خمینی ماحی شرك و ریا بود | خمینی روح یزدان را نشانی |
| خمینی یاور مستضعفان بود | قدش از بهر آنان شد کمانی |
| خمینی مستبدان را مقابل | همه مستکبران زو ناتوانی |

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| خمینی جلوه تاریخ اسلام | خمینی بی کسان را پشتمانی |
| خمینی از حسین (ع) آموخت جرأت | خمینی نینوا را راهدانی |
| خمینی در بهشت پاک زهرا | بیارامید و شد خلد آشیانی |
| خمینی درس آزادی به ما داد | دلش آزاده اندر هر زمانی |
| خمینی بینوایان را مدد کار | خمینی جلوه دار الامانی |
| خمینی عاشق قرآن و سنت | خمینی انقلابش شد جهانی |
| خمینی پیکر پاک سعادت | خمینی رهگشای مهربانی |
| خمینی سرو بستان عدالت | عدالت را نمود او پاسبانی |
| گلستان خمینی سبز و شاداب | نیاید بهر آن برگز حزانی |
| کنار لاله های سرخ ایران | به خاک اسپرده شد آن قطب ثانی |
| چو از دنیا برفت آن مرد الله | "رها" تاریخ او گفت این چنانی |
| <u>خمینی رهبر اسلامی حق</u> | بود تاریخ شمسی بالعیانی |

۱۳۶۸ هـ س

| | |
|-------------------------------|--------------------------|
| <u>خمینی رهبر فهم و فراست</u> | به تاریخ مسیحی خوش بیانی |
|-------------------------------|--------------------------|

۱۹۸۹ م

| | |
|-------------------------------|-------------------------|
| <u>خمینی رهبر احکام انصاف</u> | بود تاریخ هجری در فشانی |
|-------------------------------|-------------------------|

۱۴۰۹ هـ ق



کتابهای تازه

❧ در این بخش فقط آثاری مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی نقد و معرفی می شود.

❧ مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجله دانش ارسال نمایند.

❖ کتاب شناسی (۲) (اردو)

مدیر: سید عارف نوشاهی و دکتر گوهر نوشاهی، اداره معارف نوشاهی، ۶۹- مادل تاون همک سهاله رود، اسلام آباد، مطبوعه مکتبه العلمیه، ۱۵ لیک روڈ لاهور، ۱۴.۹/۱۹۸۸ م، ۲۴۸ صفحه، ۷۰ روپيه پاکستانی.

شماره دوم مجله «کتاب شناسی» است حاوی مقالاتی بعنوان ثلاثه غساله (بهره فارسی) از حکیم حبیب الرحمن، بعض مسائل تلفظ و املا در فارسی هندوستانی از رشید حسن خان؛ مآخذ تاریخ قصور از محمد اقبال مجددی، تدوین نو دیوان غالب نسخه حمیدیه از دکتر گوهر نوشاهی، لوازم کتابت اقتباس از «بیاض خوشبوی» الف نامه کبیر از دکتر انصار الله.

❖ کتاب شناسی (۳) (اردو)

باهتمام عارف نوشاهی، ۱۴۱ هـ / ۱۹۸۹ م، ۱۷۲ صفحه، ۵۰ روپيه پاکستانی

شماره سوم مجله «کتاب شناسی» است حاوی فهرست مخطوطات عربی و فارسی و اردو و پنجابی و سندی موجود در کتابخانه نو شاهیه می باشد با فهرست اسمای کتاب به ترتیب الفبائی،

❖ **جرنال (ژورنال) کتابخانه خدا بخش (۵۰)**

باهتمام کتابخانه خدا بخش پتنه ۱۹۸۹م، بها ۲۵ روپيه هندی،
 ۱۶+۱۴۸ صفحه شماره ۵۰ مجله سه ماهی کتابخانه عمومی شرقی
 خدابخش پتنه (هند) است بزبان اردو و فارسی فهرست مطالب قسمت اردو
 بقرار ذیل است:

احوال زندگی پاندیت مدن موهن مالویه از مولانا ابو الاعلی
 مردودی، کلمات ترکی درزبان اردو از دکتر برکن تر کمان، شخصیت ذاکر
 حسین رئیس اسبق جمهوری هند بنظر من از پروفیسور محمد شبیر خان، چند
 ملاقات من با دکتر ذاکر حسین از دکتر سید اقبال حسین، آقای دکتر ذاکر
 حسین : نگه بلند سخن دلنواز جان پرسوز از جناب معزالدین، خاطراتی از
 دکتر ذاکر حسین از جناب شهاب الدین دسنوی و پروفیسور سید شاه عطاء
 الرحمن کاکوی، چند نسخه خطی کتابخانه خدابخش از دکتر عتیق الرحمن،
 جستجوی مشمولات گمشده القانون فی الطب از حکیم سید محمد حسان
 نگرانی، سخنوران هند بعد از دکتر اقبال از جناب رئیس احمد نعمانی قسمت
 انگلیسی مجله حاوی مقاله ایست بعنوان اسلام و مسلمانان دراستان بهار هند
 در عهد میانه از پروفیسور سید حسن عسکری که دو موضوع را شاملست
 بعنوان «تصوف در بهار در عهد میانه» در ۸۶ صفحه و «اسلام و مسلمانان
 در استان بهار در عهد میانه» در ۴۸ صفحه.

محتویات این مجله چنانکه از فهرست بالا ظاهر است بسیار مفید
 است مخصوصاً برای کسانی که می خواهند اطلاعاتی بدست بیاورند درباره
 دکتر ذاکر حسین رئیس سابق جمهوری هند و پاندیت مدن موهن مالویه
 مؤسس دانشگاه بنارس و حزب «هندو مهاسبها» که حزب افراطی هندو بود

وسهم مسلمانان بهار در تبلیغ تصوف و اسلام در عهد میانه در هند.

(ع. ر. نقوی)

❖ سفرنامه پاکستان (نگرشی به تاریخ و فرهنگ)

کتابیست حاوی اطلاعات گونا گونی درباره تاریخ و فرهنگ پاکستان که مؤلف آن آقای قاسم صافی گلپایگانی در دوران اقامت یکساله خود در پاکستان جمع آوری نموده است و حاوی مقدمه ای از استاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی و گفتاری از پروفیسور نبی بخش قاضی رئیس اسبق قسمت فارسی دانشگاه حیدرآباد سند (پاکستان) و اطلاعات گوناگون درباره اوضاع اجتماعی و اطلاعات مذهبی و جغرافی و تاریخی و سیاسی و ادبی در ۱۳ فصل در ۳۲۸ صفحه و بانضمام عکسهایی از اشخاص و ابنیه معروف تاریخی و مذهبی و سیاسی آن سامان. کتابیست پر اطلاعات و مفید برای کسانی که علاقمند به احوال و اوضاع تاریخی و ادبی و فرهنگی پاکستانی باشند بهای این کتاب ۸۰۰ ریال ایرانی و ناشر انتشارات کلمه تهران است، سال چاپ ۱۳۶۶ شمسی هجری / ۱۹۸۸ میلادی.

❖ قلمرو اندیشه آل احمد

کتابیست درباره زندگی نویسنده معروف جلال آل احمد (متوفی ۱۲۴۸ / ۱۹۶۹م) داستان نویس و مترجم و نقاد برجسته ایران که دید و بازدید و مدیر مدرسه و نون والعلم و غرب زدگی وی در دنیای فارسی زبان خیلی اشتهار و معروفیت پیدا کرده است و به چندین زبان ترجمه شده است. این رساله مختصر در حدود ۱۰۰ صفحه غیر از شرح حال و آثار جلال آل احمد عکسهایی از او و بعضی اشخاص دیگر و بعضی خصوصیات وی و

فهرستواره ای از برخی آثارش و نوشته ها درباره او در مطبوعات ایران نیز دارد.

❖ نظرات علامه اقبال درباره آموزش و پرورش

(اردو)

تالیف دکتر محمد ریاض-

گلوب پبلشرز، اردو بازار، لاهور ۱۹۸۹، ۲۵ روپیه پاکستانی

آموزش و پرورش به نظرات مهم تفکر علامه محمد اقبال محیط می باشد و در این بابت کتابها و مقاله های زیاد ز بانهای اردو و انگلیسی نوشته شده است. مطالب شتی در این بابت در کتب و مقالات فارسی هم مشهود است. اقبال تقریباً در ظرف دو دهه متناوباً به تدریس پرداخته و بعنوان طرح ریز بر نامه تدریس و ممتحن هم تجارب عملی داشته است لذا نظرات وی تنها ابدال و بدون تجربه نمی باشد - در پاکستان بسیاری از داوطلبان زیر تربیت برای تدریس در دبیرستا نها دانشکده ها از افکار متفکرین تعلیم از انجمله از علامه اقبال رهنمائی می گیرند. این تجربه اندوزی مانند دوره های تربیت در دانش سراهای عالی ایران می باشد. کتابچه زیر نظر برای رهنمائی اینگونه دبیران و معلمان جمع و تدوین گردیده و افکار و نظرات عالی اقبال بطور موجزی ارائه گردیده است. بعضی از عناوین محتویات کتاب بدینقرار است:

تعلیم و تربیت اطفال، اهمیت ویشه آموزش زنان، آموزش صنعت و هنر، اهداف آموزش: اعتلای فرد و ملت، آموزش برای تحفظ و بهبود زندگانی، برنامه تدریس و درس، برنامه جامع تدریس، تقاضاهای دنیا و دین، دانشگاه نمونه ای، درسگاهی جداگانه زنان، شخصیت سازی اسلامی و سهم بانوان در آن و مضرات آموزش لادینی در کشور های مسلمانان، نویسنده اشاره های اقبال

را باکمک امثله فهمانده و اشعار فارسی شاعر اسلام را به اردو ترجمه هم نموده است. مثلاً در صفحه ۸۵ این کتاب دوبیتی های زیر اقبال با ترجمه اردو می توان دید و در این و هله بحثی از امتزاج دانش، و هنر بود و نیز از خطرات دانش بد:

تب و تابی که باشد جاودانه
 سمند زندگی را تازیانه
 به فرزندان بیاموز این تب و تاب
 کتاب و مکتب، افسون و فسانه
 ترانومیدی از طفلان روانیست
 چه پروا گردماغشان رسانیست
 بگوای شیخ مکتب گریدانی
 که دل در سینه شان هست یا نیست؟
 به پور خویش دین و دانش آموز
 که تابد چومه وانجم نگینش
 بدست او اگر دادی هنر را
 ید بیضاست اندر آستینش
 چو می بینی که رهن کا روان کشت
 چه پرسی کاروانی راچسان کشت
 مباش ایمن ازان علمی که خوانی
 که از وی روح قومی می توان کشت.
 (ارمغان حجاز، تعلیم)

برای همه دانش پژوهان مخصوصاً برای کسانی که طالب اطلاعاتی دربارہ

نظرات اقبال پیرامون آموزش و پرورش هستند، مباحث این کتاب موجز خواندنی است.

❖ اقبال و احترام انسانیت (اردو)

تألیف دکتر محمد ریاض

نذیر پسران - ۴۰ - ۱ اردو بازار - لاهور - ۲

صفحه - ۲۲ - ۱۹۸۹ م - ۵۰ روپیه پاکستانی

این کتاب شامل ۱۵ مقاله نویسنده اقبال شناس است و بعنوان مقاله نخست این مجموعه موسوم گردیده و عناوین مقالات بعدی بقرار زیر میباشند:

* اقبال، شاعر حکمت * اهداف آثار فارسی اقبال * اقبال و جهان اقبال * اقبال و عروج و زوال ملت اسلامیة * منظومه «دنیای اسلام» اقبال * تقدیر اقبال از کتاب ذخیره الملوك * اقبال و میراث کشمیر * یاد داشتهای پراکنده اقبال * مخالفت اقبال از استبداد و ملوکیت * درباره سیمینار بین الملل اقبال برگزار گردیده علی گر در فوریه ۱۹۸۷ م * اقبال شناسی شادروان استاد دکتر سید محمد عبدالله (۵ آوریل ۱۹۰۶ الی ۱۴ اوت ۱۹۸۶). * سبک شعر اقبال * تراکیب ادبی اقبال * پیرامون خطابه ریاست اقبال در اجلاسیه مسلم لیگ کل هند: اله آباد دسامبر ۱۹۳۰ م. اقبال درباره عظمت و احترام انسان زیاد نوشته و این مقال بادو بیت زیر «جاوید نامه اقبال افتتاح می پذیرد (ص ۹):

برتر از گردون مقام آدم است

اصل تهذیب احترام آدم است

آدمیت احترام آدمی

با خبر شو از مقام آدمی

و اختتام آن هم اتفاقاً بابیات زیر همان کتاب است:

دین سراپا سوختن اندر طلب

انتهاش عشق و آغازش ادب

گرچه دل زندانی آب و گل است

این همه آفاق، آفاقِ دل است

در دیباچه کتاب «پیام مشرق» (نوشته شده حوالی سال ۱۹۲۳ م. اقبال به اهداف آثار فارسی خود پرداخته است. اوسعی کرده است که حقائق ملیه را پیش چشم فرد مسلمان بکشانند و با تسخیر خودی درونی وی سر نوشت او را منقلب نماید. در مقاله سوم کتاب، نویسنده سه اثر اولیه فارسی اقبال موسوم به اسرار خودی، رموز بیخودی و پیام مشرق را که تا زمان نگارش دیباچه اشاره شده چاپ گردیده، بر محک اهداف شاعر متفکر سنجیده است. منظومه «دنیای اسلام» بخشی از ترکیب بند «خضر راه» بزبان اردو است. ترکیب بند مزبور گویا مجموعه چند منظومه واقع شده و پیام مهم «دنیای اسلام» برای اتحاد مسلمانان آسیا و جهان اسلامی میباشد. ذخیره الملوك اثر فارسی میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان است (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ) که اقبال در آثار خود بویژه در «جاوید نامه» نبوغ عارف مزبور راستوده است.

ترجمه فارسی یاد داشت‌های پراکنده اقبال، را اینک همین نویسنده

بوسیله مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد انتشار داده است.

از ۱۵ تا ۱۸ فوریه سال ۱۹۸۷م بخش فارسی دانشگاه اسلامی علی گرسمینار بین المللی اقبال بر گزار ساخت کہ سفیر ایران در هند و سناتور فخرالدین حجازی و مهندس غلام رضا دریابی در آن شرکت داشتند گزارش مفصل جلسات چهار روزہ را ارائه داده است. این کتاب مجموعہ مفید و اطلاعات افزای اقبال شناسی است. کتاب روی کاغذ خوب سفید چاپ شدہ و تزئین عکسهای شاعر و نویسندہ مقالات علی الترتیب بر روی و عقب جلد بر حسن این اثر افزودہ است.

(س - ح - رضوی)

❖ جانِ جانان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

مصنّف: ڈاکٹر محمد مسعود احمد، صفحات: ۲۲، قیمت: پچاس روپے،

ناشر: انٹرنیشنل پبلی کیشنز حیدرآباد (سندھ) پاکستان

جیسا کہ کتاب کے نام سے ظاہر ہے وجہ تخلیق کائنات، صادق و مصدوق حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی سیرت طیبہ سے متعلق ہے پروفیسر صاحب کو ہر سچے مسلمان کی طرح حضور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے والہانہ عقیدت ہے اور کیوں نہ ہو کہ یہی اصل ایمان ہے اس کتاب کے لئے آپکو ۲۱۲ کتابوں کا مطالعہ کرنا پڑا یہ کتاب پانچ ابواب پر مشتمل ہے خلقت محمدی، ظہور قدسی، جشن ولادت، جشن ولادت - ابتدا و انتہا، رسمیں اور عادتیں

کتاب کا ظاہری حسن اور حسن کتابت دیدہ زیب ہے مگر کتابت

کی غلطیاں بہت ہیں

تبصرہ از سید حسین عارف نقوی

❖ مجله سهرورد (اردو) سلسله تنوير تصوف

مدیر: اویس سهروردی

نظارت: صوفی ابو نصیر محمد نذیر غوری

شماره حاضر شماره ۹ مجله سهرورد است که دارای ۱۸ صفحه است و بهای آن ۲۵ روپیه می باشد. این فصلنامه «بنیاد سهروردیه» ۱۱۵- میکلود رود، لاهور است که هر سه ماه یکبار منتشر می شود و مشتمل بر مقالاتی درباره تصوف و عرفان و علوم اسلامی است. عناوین مندرج در این شماره سهرورد را مرور می کنیم.

حضرت شیخ الشیوخ و عوارف المعارف، کیمیای سعادت غزالی، نظری بر روابط بابا فرید و بهاء الدین زکریا، الفاظ و معانی، مهر جهان تاب مخطوطه فارسی، خزائن مخطوطات در پاکستان، جاده جویای حق، نظام اقتصاد در پاکستان و دین اسلام، مثنوی عشق صادق و عشق کاذب، نقد و نظر بر کتابها.



وفیات

مرحوم استاد

دکتر صوفی محمد ضیاء الحق

با نهایت تأسف و تألم بمحضر استادان گرامی جهان بویژه دانشمندان معارف اسلامی معروض میدارد که استاد بی نظیر و معروف زبان و ادبیات عربی در جمهوری اسلامی پاکستان، استاد دکتر صوفی محمد ضیاء الحق روز جمعه، عیدالاضحی بتاریخ ۱۰ - ذی الحجه ۱۴۰۹ هـ - ق / ۱۴ - ژوئیه ۱۹۸۹م در لاہور از این جهان فانی به عالم بقا شتافت -

استاد بزرگوار بتاریخ ۲۲ - نوامبر ۱۹۱۱م در لاہور متولد شد -

پدرش مرحوم مولانا اصغر علی روحی (۱۸۶۷ - ۱۹۵۴) از نوابغ روزگار خویش بشمار می رفت که عالم و استاد و شاعر فارسی گوی توانا بود مرحوم دکتر صوفی نیز مثل پدرش شاعر اردو و فارسی و عربی بود. وی سالها در معروفترین دانشکده پاکستان، دانشکده دولتی لاہور رئیس بخش زبان و ادبیات عربی و علوم اسلامی بوده است و صدها دانشجو از محضر آن مرحوم استفاده کردند. دکتر عبدالسلام، دانشمند معروف پاکستانی که در رشته فیزیک دارای جایزه نوبل است، از شاگردان بنام مرحوم دکتر صوفی میباشد.

تذکره دکتر آن مرحوم درباره "کتاب المعارف" ابن قتیبہ بود.

ارزنده ترین و ماندگارترین اثر وی کار تحقیقی است که بر وفیات

الاعیان ابن خلکان انجام گرفته است. متأسفانه این اثر بزرگ تاکنون چاپ

نشده است. باید هر چه زودتر این اثر جاویدانی چاپ شود تا دانشمندان جهان ببینند که این بزرگمرد پاکستانی از عهده چه مشکلی برآمده است! روانش شاد باد!

مرحوم استاد سید حسن پتنه (عظیم آباد) - بهار

روز جمعه ۷ ماه آبان ۴۷ برابر با ۱۸، نوامبر ۱۹۸۸م درهشتاد سالگی استاد سید حسن پسر سید محمد یحیی داعی اجل را لبیک گفت، استاد عمری پر ثمر داشت و از محققان کم نظیر بود، وی در سال ۱۹۰۸م در قریه شیخپور ضلع مونگیر واقع در ایالت بهار پایه عرصه وجود گذاشت. پس از اتمام دوره مقدماتی وارد دانشگاه پتنه شد و در رشته های زبان فارسی وارد و به تحصیل پرداخت و درجه فوق لیانس (ایم-اے) بدست آورد و همانجا مشغول به تدریس زبان فارسی شد و مدتی با حفظ سمت استادی، عهده دار ریاست گروه زبان فارسی دانشگاه پتنه بود و ریاست افتخاری کتابخانه، خدا بخش پتنه را نیز پذیرفت.

استاد سید حسن در سال ۱۹۵۵م برای مطالعات و تحقیقات در زمینه زبان فارسی به ایران رفت و تا مدت یکسال در دانشگاه تهران از محضر دانشمندان محترم مثل استاد بدیع الزمان فروز انفر، استاد عبدالعظیم قریب، دکتر ذبیح الله صفا، دکتر پرویز ناتل خانلری و دیگر استادان کسب فیض کرد و در زبانهای باستانی ایران و فارسی امروزه گواهینامه ها گرفت، دومین مسافرت او برای شرکت در جشن هزاره ابو ریحان بیرونی (در سال ۱۹۷۳م) و آخرین مسافرتش جهت شرکت در کنگره جهانی ایران شناسان در

تهران بود وی در سال ۱۹۷۶ در جشن هفتصدمین سالگرد تولد خواجه
عبدالله انصاری در افغانستان شرکت نمود.

درباره زادگاه عبدالقادر بیدل اختلافی بین محققان بود که آیا عظیم
آباد (پتنه) است یا دهلی یا جانی در افغانستان ولی استاد سید حسن از
تحقیق دقیق به این نتیجه رسید که زادگاه بیدل اکبر نگر عرف راج محل است.
استاد سید حسن شاعر اردو و فارسی هم بود، وی شعر گویی را از
سال ۱۹۶۰م شروع کرد و اولین شعر او بعنوان "علامه بوم" با نام چرخ عظیم
آبادی شائع شد که دارای ابیات فکاهی بود. بعداً منظومات متین و محکم
سروده و سرمد تخلص می کرد. ولی در شعر فکاهی همان "چرخ" تخلص
میکرد. مجموعه اشعار خود را بعنوان "اعتبار نغمه" ترتیب داده بود ولی
فرصت نکرد که در زندگی خود این مجموعه را به چاپ رساند. نگارنده از
آقای عابد رضا بیدار و از دکتر سید حسین احمد که شاگردان رشید مرحوم
هستند استدعا نموده است که مجموعه اشعار استاد و تمام باقیات استاد را
بچاپ برسانند.

غیر از تحقیق و تصنیف بیشتر وقت خود را در درس و تدریس و
تربیت شاگردان می گذراند و در شاگردان ذوقی وافر برای تحقیق ایجاد می
کرد. از شاگردان وی دکتر محمد صدیق، دکتر انوار احمد، دکتر نجم الهدی،
دکتر محمد طیب ابدالی، دکتر متین صبا، دکتر عبدالغفار انصاری، دکتر
طیب صدیقی، دکتر اشرف عالم، دکتر غلام مجتبی انصاری بیشتر معروف
اند. قاضی عبدالودود (۱۸۹۶ - ۱۹۸۴) محقق معروف پتنه (هند) می
گفت: "درهند بزرگتر از استاد سید حسن عالم فارسی نیست": دکتر آصف
زمانی، استاد گروه فارسی دانشگاه لکهنؤ مقاله ای مفصل درباره قاضی



مرحوم استاد سيد حسن

عبدالودود محقق نامور هند نوشته است که در شماره ۱۷-۱۸ فصلنامه دانش بچاپ رسیده است.

بعنوان اعتراف به خدمات علمی و ادبی، رئیس جمهوری هند، استاد سید حسن را گواهی نامه عطا فرموده بود. اعضاء انجمن استادان فارسی هند نیز با اعطای جایزه ادبی او را ستودند. در سال ۱۹۸۱م "ایوان غالب دهلی" "جایزه غالب" به او داد. بعلاوه اکادمی اردو "بهار" و اکادمی "اتر پردیش" هم به کتابهای او جایزه دادند. چندین انجمن ادبی و علمی هم در حین حیات او از خدمات وی تجلیل و تقدیر کردند.

از استاد سید حسن تألیفات و مقالات فراوانی منتشر شده که به برخی از آنها اینجا اشاره می شود:

۱- سلك كلك - (مجموعه مقالات فارسی و اردو) چاپ پتنه

۱۹۷۲م

۲- تصحيح و تحشيه و مقدمه بر ديوان ركن الدين ضائن هروی

چاپ پتنه - ۱۹۵۹م - (سربی)

۳- معرفی دیوان منحصر به فرد مظفر اصلحی، شاعر دوره جهانگیر

شاه مغول هند (بزبان انگلیسی)

۴- تدوین اشعار مولانا مظفر شمس بلخی

۵- ترتیب مثنوی واله و سلطان از شمس الدین فقیر دهلوی

۶- مقدمه بر تذکره ریاض الوفاق

۷- مقدمه بر فرهنگ قدیم فارسی "زفان گویا و جهان پویا"

مهر اکبر آبادی - اسلام آباد

پروفسور سید علی سجاد مهر اکبر آبادی روز پانزدهم ماه سپتامبر ۱۹۱۶م در قصبه غازی آباد پابعرصه وجود گذاشت که در حدود پانزده کیلومتری دهلی واقع است. دودمانش همگی عالم و فاضل بودند و خانه اش گهواره علم و ادب بوده. پدرش نیر اکبر آبادی غزلسرای ممتازی بود. دانی اش نجم آفندی شاعر مرثیه نگار و نوحه سرای اردو و هندی بود و هر دو از شاعران معروف زمان خود بودند. شادروان مهر تحصیلات خود را در "میرت" و آگره (اکبر آباد) به پایان رسانید و در سال ۱۹۴۹م به پاکستان هجرت نمود و در سال ۱۹۵۰م به اداره آموزش وابسته شد و پس از بیست و چهار سال خدمت در راه آموزش و پرورش در سال ۱۹۷۴م از سمت ریاست دانشکده ادبیات باز نشسته شد و روز ۲۸ ماه فوریه ۱۹۸۹م در اسلام آباد چشم از جهان بریست. برادرش سید علی عباد نیسان اکبر آبادی معاون مدیر روز نامه حیدر در رثای او قطعه زیر را سروده است

برادرم ز تخلص به مرشد معروف
عظیم و عاقل و بینا فهیم و فائق بود
صفات مهر کنند آشکار سال وفات
"ادیب شاعر و دانشور و محقق" بود

۱۴۰۹ هـ

مهر شاعر توانای اردو بود اشعارش شامل قصیده و مثنوی، قطعه و غزل است ولی او در غزل دست قوی داشت چند بیت او در ذیل نقل می شود:

میں نے معمار کو دیوار گراتے دیکھا
اب مرے دل میں کوئی حسرت تعمیر نہیں
ستم کو میں نے ستم شب کو میں نے شب ہی کہا
زمانہ مجھ سے اسی بات پر تو برہم ہے
لہو سے اپنے چراغاں کیا ہے راہوں میں
کہے نہ ہم سے کوئی اب کہ روشنی کم ہے

(مدیر دانش)



THE IQBAL ACADEMY PAKISTAN'S
QUARTERLY

Iqbal Review

Frontier Thinking
in

- IQBAL STUDIES
- LITERATURE
- ARTS
- PHILOSOPHY
- SOCIOLOGY
- MYSTICISM
- METAPHYSICS
- HISTORY
- TRADITION
- ISLAMIAT

LOCAL

1. SINGLE COPY - Rs. 20/-
2. SINGLE COPY FOR STUDENTS - Rs. 15/-
3. ANNUAL SUBSCRIPTION - Rs. 60/-

FOREIGN

1. ANNUAL SUBSCRIPTION - \$10/-
2. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR STUDENTS - \$7/-
3. ANNUAL SUBSCRIPTION FOR INSTITUTIONS BASED ABROAD - \$15/-

IQBAL ACADEMY, PAKISTAN
116-MCLEOD ROAD, LAHORE, PAKISTAN.

IQBAL REVIEW

Journal of the Iqbal Academy Pakistan

Special issue

Proceedings of a one day seminar held in the
University of Birmingham,
under the auspices of Iqbal Academy (U.K)

ON

IQBAL AND MYSTICISM

Editor

Prof. Muhammad Munawwar

Associate Editor

Muhammad Suheyl Umar

Assistant Editor

Dr. Waheed Ishrat

Assistants

Ahmad Javid

M. Asghar Niazi

**IQBAL ACADEMY PAKISTAN
LAHORE**

بابا فغانی شیرازی

حالات زندگی

مولد (شیراز)

کیا بلحاظ جغرافیہ، کیا بلحاظ تاریخ، شیراز ایک مخصوص حیثیت کا حامل ہے۔ یہ وہ مقام حسن ہے، جہاں کی فضاوں میں سعدی کی جادو اثر غزلیں اور حافظ کے پرکیف محبت بھرے گیت گونجے اور جس کے متعلق حافظ نے کہا ہے۔

شیراز و آب رکنی و ابن باد خوش نسیم

عیبش مکن کہ خال رخ ہفت کشور ست

شیراز سے حافظ کو اتنی عقیدت تھی کہ اس کا ذہن و قلب اس کیلئے دعا گو تھا۔

خوشا شیراز و وضع ہی مثالش

خداوندا نگہ دار از زوالش

اس حسن و شعر کے رنگین شہر کے مکین چرب زبان، بذلہ سنج اور نکتہ طراز ہیں۔ یہاں کی مہ جبینوں کا رکھ رکھاؤ، نوک پلک اور عشوہ طرازیوں انوکھے اور اچھوتے انداز کی حامل ہیں۔

اصطخری کے قول کے مطابق شیراز کے لغوی معنی جوف الاسد

یعنی شکم شیر ہیں۔ شکم شیر کہنے کا باعث وہ تاریخی وجہ ہے۔ جو یہاں کے باشندوں کی زندگی سے اخذ ہوتی ہے۔ شیراز کے قرب و جوار سے کھانے پینے کا جو سامان مہیا کیا جاتا تھا۔ یہاں کے لوگ اسے اتنے جلدی ختم کر دیتے تھے۔ گویا کہ وہ شیر کے پیٹ میں چلا گیا۔

بیان کیا جاتا ہے کہ یہ شہر عربوں کی تسخیر ایران (۵۲۱) سے پیشتر آباد تھا۔ روایت ہے کہ اس شہر کا بانی طہمورث کی اولاد میں سے تھا۔ (۱) آل بویہ (۱۰۵۵-۹۳۵ء) کے زمانے سے لے کر خاندان زند (۱۷۹۲-۱۷۵۰ء) کے عہد حکومت تک یہ شہر ہمیشہ پر رونق اور سرسبز و شاداب رہا۔ اور خاندان زند کے زمانے میں اسے ایران کا دارالسلطنت ہونے کا شرف حاصل ہوا۔ شیراز کی موجودہ رونق اور زینت کو آرائش کریم خان زند ہی کی کوشش کا کرشمہ ہے۔ اسی کے عہد میں یہاں خوبصورت عمارتیں تعمیر ہوئیں۔

غرضیکہ شیراز «جنت نگاہ» اور «فردوس گوش» کا پورا پورا منظر پیش کرتا ہے۔

شہر شیراز ست یارب یا ارم یا گلستان
یا نگارستان چین یا روضہ دارالجنان

اسی شگفتہ اور پھولوں سے مہکتی چہکتی سر زمین نے افغانی جیسے سخن ور کو نویں صدی ہجری کے وسط میں جنم دیا۔ (۲) جس نے اس وقت کی مروجہ اسلوب نگارش کو اپنانے کی بجائے نئے انداز کی ابتداء کی۔ اس نے غزل کا ازسرنو وہ مزاج دریافت کیا جس میں جذبہ کی صحت کو پورا پورا ملحوظ خاطر رکھا گیا۔

افغانی خود شیراز کے متعلق اپنے دو شعروں میں یوں گویا ہے۔

طوطی عمر افغانی بھر آن چستے قبا

این ہمہ نخل سخن در گلستان شیراز بست (۳)

ہمینت بس فغانی در بلاد پارسی گویان

کہ عشقت عندلیب گلشن شیراز گردانید (۴)

ابتدائی حالات:

آسمان سخنوری کے اس ضیا پاش ستارے کی زندگی کے ابتدائی حالات بہت ہی کم دستیاب ہوئے ہیں ہم انہی مختصر حالات کی مدد سے یہ سطور قلمبند کرتے ہیں۔

فغانی کا اپنا اور باپ اور استاد کا نام پردہ خفا میں ہے۔ صرف اتنا معلوم ہوتا ہے۔ کہ والد معمولی حیثیت کے آدمی تھے اور چاقو وغیرہ بناتے تھے۔ ان کے بھائی کی بھی چاقو کی دکان تھی۔ (۵) فغانی بھی چاقو بنانے کی طرف مائل تھے۔ اور اسی مناسبت سے (۶) سکاکی تخلص رکھا۔ قرائن سے معلوم ہوتا ہے کہ بابا کا صرف ایک بھائی تھا۔ اور ابتداء ہی سے طبیعت شعرگوئی کی طرف مائل تھی۔ فغانی نے اپنے تخلص سکاکی کو بدل کر فغانی رکھا۔ لیکن سارا دیوان پڑھنے سے ایک بھی شعر ایسا نہیں ملتا جس میں سکاکی تخلص کا اظہار ہو (۷) ہوسکتا ہے کہ تخلص کی تبدیلی کے بعد سکاکی کو فغانی میں بدل دیا گیا ہو۔ اگر فغانی کے اشعار اور زندگی کے حالات پر غور کریں تو معلوم ہوتا ہے کہ اس نے سکاکی کی بجائے فغانی تخلص اس لئے پسند کیا کہ اس کی زندگی کے تجربات ناخوشگوار اور تلخ و ترش تھے۔ اس کے یہاں زندگی ایک قہقہہ نہیں تھی۔ بلکہ آہ و فغان سے بھرپور تھی۔ وہ جدت پسند تھا اور لوگ اسے بدعتی سمجھتے تھے اس طرح وہ ماحول میں مقبول نہ ہونے کی وجہ سے تختہ مشق رہا لہذا اس نے حسب حال تخلص رکھا۔ جب ہم اس کے اشعار کا جائزہ لیں گے تو معلوم ہوگا کہ فغانی کی حقیقت پسندی، انفرادیت اور اس کے اپنے تجربات کا تقاضا تھا کہ وہ فغانی تخلص کرتا، چنانچہ اس نے ایسا ہی کیا تذکرہ نویس اس کی

تعلیم کے بارے میں بھی بالکل خاموش ہیں۔ (۸) نظام الملک طوسی نے سلاجقہ کبیر (۱۱۹۲-۱۰۵۵) کے عہد میں نظامیہ بغداد کی بنیاد ڈالی۔ اس کی تعمیر ۲۶ ہجری میں تمام ہوئی۔ یہ مرکزی دارالعلوم تھا اور اس کی شاخیں دور و نزدیک قائم ہوئیں۔ جن میں سے نیشاپور مرو ہرات اور موصل کی شاخیں خاص طور پر نمایاں ہیں۔ مدرسہ نظامیہ بغداد میں فقہ، حدیث، تفسیر، صرف، نحو، ادب، علم کلام وغیرہ کی تعلیم دی جاتی تھی۔

ابن بطوطہ (۹) ۱۳۲۶-۵۷۲۷ء میں بغداد گیا۔ اور اس نے نظامیہ کو درست پایا۔ اس کے بارہ سال بعد حمداللہ ایک ایرانی مورخ نظامیہ گیا۔ ان کے بیانات سے معلوم ہوتا ہے کہ چودھویں صدی کے وسط تک یہ کالج موجود تھا۔

مولانا شبلی (۱۰) شیخ سعدی کی تعلیم کے سلسلے میں لکھتے ہیں کہ شیراز میں تحصیل علم کا ہر قسم کا سامان مہیا تھا۔ سینکڑوں علما و فضلا درس و تدریس میں مشغول تھے۔

ان متذکرہ بالا بیانات سے یہ اندازہ لگانا مشکل نہیں کہ فغانی شیرازی کے زمانے میں بھی شیراز میں علم و فضل کا چرچا ہو گا۔ اور نظامیہ بغداد کی ابتدا سے جو علم کی شعاعیں پھیلی ہوں گی ان کا اثر ہو گا۔ اس لئے فغانی نے مروجہ علوم سے ضرور استفادہ کیا ہوگا۔

شیراز

فغانی جس وقت شیراز میں اقامت گزین تھا تو وہ اپنے وقت کا بیشتر حصہ میكدوں اور سیم اندام اور پری روگل رخنوں کے ساتھ بسر کرتا تھا۔ مختصراً رندی اور مے خوری کا دلدادہ تھا۔

تقی الدین اوحدی نے «عرفات» میں لکھا ہے۔ (۱۱)

«در شب اول ماه رمضان که در شراب خانه هارا می بستند تا صبح

عید بگشایند وی با رندی ہم چو خود رفاقت داشته هر يك ران گوشتی بهم رسانیده در یکی از میخانه ها پنهان شده و باهمان یکران گوشت قناعت نموده باده ناب می نوشیدند و تا صباح عید چند خمره خالی کرده بودند».

آخر کار ایک مدت شیراز میں قیام پذیر رہنے کی بعد فغانی نے سیر و سیاحت کا ارادہ کیا (۱۲). سپہلی خوانساری (۱۳) کا یہ کہنا قابل قبول معلوم ہوتا ہے۔ کہ اس وقت بابا فغانی کی عمر تیس سال کے لگ بھگ تھی۔ یا اس سے کچھ تجاوز کر چکی تھی۔ فغانی خراسان پہنچا۔ اور وہاں سے ہرات کا رخ کیا۔

نویں صدی ہجری کے آخر میں ایران کی سرزمین دو حصوں میں منقسم تھی۔ اور ان دو حصوں پر دو مختلف خاندانوں کے اقبال کے پرچم لہرا رہے تھے۔ ایران کے مشرق میں تیموری سلاطین برسر اقتدار تھے۔ اور ان کا پایہ تخت ہرات تھا۔ تیمور (۸۱ھ تا ۸۷ھ) شاہرخ (۸۷ھ تا ۸۵ھ) ابوالقاسم بابر (وفات ۸۶۱ھ) اور میرزا ابوسعید گورکان (۸۶۱ھ تا ۸۷۲ھ) او سلطان حسین مرزا بایقرا ۱۰ رمضان ۸۷۲ھ (۳ اپریل ۱۲۶۸ء) میں مسند پر جلوہ افروز ہوا۔ سلطان حسین (۱۵۰۶-۱۲۶۹ء) کا دربار ہرات اسلامی علم و فضل اور فنون لطیفہ کا ایک بہت ہی مردم خیز اور علم افروز ادارہ تھا۔ بقول براون (۱۲)۔

«سلطان حسین مرزا کچھ کم پایہ شاعر نہ تھا اور اس کی ترکی غزلیں بہت سے مشہور شاعروں کی غزلوں سے بہتر ہیں۔ وہ عربی میں بھی کہتا تھا»۔

براون نے مزید لکھا ہے :-

«بایسنقر شاہرخ، الخ بیگ اور سلطان حسین مرزا کتابوں کے عاشق تھے۔ اس کے ہم عصر برگندی کے ذبوک یار نے «شاہ آنزو» اس شوق میں ان کو مات نہیں کرسکتے۔ شہرت و ناموری میں بھی یہ لوگ

سولہویں سترہویں صدی کے فرانسیسی اور اطالوی شائقین کتاب سے کہیں زیادہ پڑھے ہوئے تھے۔ صرف کتابیں جمع کرنا ہی ان کا کام نہ تھا۔ بلکہ کتابیں پیدا کرتے تھے۔ ایران کے حق میں باینسقر اور حسین مرزا وہی کچھ ہیں۔ جو چار سو سال آگے چل کر ولیم مورس انگلستان کے حق میں ثابت ہوتا ہے۔»

اسی علم پرور اور علم دوست سلطان حسین مرزا کے دربار میں دو گوھر نایاب (میرعلی شیر نوانی اور مولانا جامی تھے) جن کی شہرت چار دانگ عالم میں پھیلی ہوئی تھی۔ در حقیقت وزیر میر علی شیر نوانی اور شہریار دونوں اس زبردست علمی تحریک کے ذمہ دار اور علمبردار تھے۔ جسے نویں صدی کی «تحریک ہرات» (۱۵) کے نام سے یاد کرنا موزوں و مناسب ہوگا۔ یہ علم دوستی اور معارف نوازی سلطان حسین مرزا کے علاوہ دیگر تیموری شہزادوں کا بھی خاصہ تھی۔ اسی لئے اسلامی مصوری کا مشہور ماہر مارٹن اپنی کتاب (دی منی ایچر پینٹنگ اینڈ پینٹرز آف پرشیا، انڈیا اینڈ ترکی) میں اسی چیز کی طرف اشارہ کرتا ہے کہ تیموری وحشی نہ تھے۔ ان کی ہر بات یہ بتا رہی ہے کہ وہ بہت مہذب اور متمدن قوم تھے۔ جس کے فرمانروا حقیقی عالم اور فنون لطیفہ کے بہترین ماہر اور شیدا تھے۔ فنون لطیفہ کے ساتھ ان کا شغف علمی اور محض علمی تھا۔»

ہرات کے مکتب خیال پر مولانا جامی چھائے ہوئے تھے۔ اور وہ قدیم روایات و اقرار کے حامل تھے۔ چنانچہ جس وقت فغانی ہرات پہنچا تو ہرات کے شعرا کو اس کی نئی طرز اور تازہ روش پسند نہ آئی۔ کیونکہ وہ اس زمانے کی مروجہ روش سے بالکل جداگانہ حیثیت کی مالک تھی۔ وہ اسے اپنا نہ سکے اور فغانی کو خاطر میں نہ لائے۔ فغانی مولانا جامی سے بھی ملے۔ لیکن وہاں سے بھی کوئی حوصلہ افزائی نہ ہوئی۔ (۱۶)

شمع انجمن میں مندرج ہے۔ (۱۷) «شعر او نزد مولوی درجہ قبول و استحسان یافت» - لیکن تقی الدین اوحدی نے لکھا ہے۔ (۱۸)

«چون شعرای خراسان و برا دیدند طرز و روش کہ مخالف ایشان بود ازوی مشاهده نمودند آنرا نپسندیدند چه بغایت غیر مکرر و عجیب بنظر ادراک ایشان جلوہ کرد لہذا زبان طعن بروی کشادہ سخنان بلند مرتبہ او را بیمعنی فہمیدند و نزد ایشان درین معنی ضرب المثل شد چنانچہ اشعار ضیق را میگفتہ اند کہ فغانیا نہ است»۔

فغانی کی حالت ایک لحاظ سے غالب سے مماثل تھی جیسا کہ سب جانتے ہیں قلعہ معلے میں ذوق ہی کو پسند کیا جاتا تھا۔ کیونکہ ذوق نے قدیم شعری روایات کو ہی اپنایا تھا۔ اس کے برعکس غالب کی حوصلہ افزائی وہ نہ ہوئی جو ہونی چاہئے تھی۔ کیونکہ ان میں انفرادیت اور نئے تصورات جھلک رہے تھے۔ اسی لئے غالب کو کہنا پڑا۔ (۱۹)

تاز دیوانم کہ سرمست سخن خواهد شدن
این مے از قحط خریداری کهن خواهد شدن
کو کیم را در عدم اوج قبولی بودہ است
شہرت شعرم بہ گیتی بعد من خواهد شدن

لیکن فغانی کی حالت اس لحاظ سے بھی غالب سے زیادہ قابل رحم ہے کہ اسے تبریز سے پہلے انفرادی حوصلہ افزائی بھی میسر نہ آ سکی جو کم از کم غالب کو تو حاصل تھی....

گب اپنی معرکہ آرا تصنیف عثمانی شاعری کی تاریخ (ہسٹری آف اوٹمن پوئٹری) میں صفحہ ۱۲ و ۱۳ پر اس دبستان کا بون ذکر کرتا ہے جس میں جامی اور میر علی شیر نوائی شامل ہیں۔ وہ کہتا ہے اس میں «داخلیت تصنع (۲۰) اور قیود پرستی ہے۔ جن

کے ساتھ فن کاری اور ایک ہر لمحہ بڑھنے والی چرب
دستی اور صناعی کی تابانی پائی جاتی ہے»
آگے تحریر فرماتے ہیں۔

«لفاظی اور صنائع کی یہ دلدادگی جس نے ان
پرانے شاعروں کی تمام تر توجہ اپنی طرف مبذول کر لی،
ان کی راہ میں مہلک ترین گڑھا ہے۔ اور بہت سی عبارات
نظم اگرچہ لطیف ہوتی ہیں، مگر ایک طفلانہ زعم کی
دخل اندازی سے گھٹیا ہو کر رہ جاتی ہیں اور بہت سے
اشعار جو اور ہر طرح حسین ہوتے ہیں ایک دو از کار
تشبیہ یا بے سروپا استعارے سے بدلتا ہو جاتے ہیں»۔

الغرض مولانا جامی ایک پرانے سوتے کی پیداوار تھے۔ اور اس کے
برعکس فغانی ایک نئے سوتے کا اضافہ کر رہ تھا۔ اس لئے لازماً فغانی کے
لئے ہرات میں کوئی جگہ نہ تھی۔ ہرات سے نا امید اور مایوس ہو کر
فغانی نے تبریز کا رخ کیا۔

ایران میں دو حکمران خاندان تھے۔ مشرقی ایران پر تیموریوں کا
قبضہ تھا۔ مغربی ایران پر پہلے ترکمان قراقیونلو اور پھر ترکمان آق قیونلو
کا جھنڈا لہرا رہ تھا۔ ترکان آق قیونلو کا رہبرازون حسن آق قیونلو تھا۔
جس نے ۵۸۷۱ھ سے ۵۸۸۳ھ (۱۲۶۷ سے ۱۲۷۸ء) تک حکومت کی۔ اس
کے بعد اس کا بیٹا سلطان خلیل جانشین ہوا۔ لیکن اسے تخت پر بیٹھے
ہوئے چھ ماہ ہی گزرے تھے کہ اس کے بھائی یعقوب نے (جو اس وقت ۱۵
سال کا تھا) خوی کے نزدیک اس پر حملہ کر کے اسے قتل کر دیا اور سلطان
یعقوب ۵۸۸۳ھ میں سریر آرائے سلطنت ہوا۔ یہ علم و ادب کا فدائی اور
قدر دان تھا۔ منجم باشی یعقوب کی توصیف میں رقمطراز ہے (۲۱): «مے
و مستی اور خوشباشی کا دلدادہ اور شعرو شاعری کا بڑا شائق تھا۔ بہت

سے شعرا کل اطراف و جوانب سے اس کے دربار میں جمع ہوتے تھے اور اس کی شان میں دھوم دھام کے قصیدے لکھ کر لاتے تھے» اور بقول سام میرزا: «اختر شعرا از حضيض هبوط باوج ثريا رسیده و شیوه شعرو شاعری چون ملت سامری درمیانہ بنی اسرائیل شیوع تمام یافت»۔ (۲۲)

شعرا اطراف و جوانب سے قصائد سلطان یعقوب کے نام لکھ کر تبریز بھیجتے تھے۔ الغرض مشرقی ایران میں ہرات سلطان حسین مرزا کے تحت اور مغربی ایران میں تبریز سلطان یعقوب کے ماتحت اعلیٰ نظم و نسق کا نمونہ پیش کر رہے تھے۔ اور علم و ادب کی خدمت کے لئے کمر بستہ تھے۔ ان میں صفی الدین، قاضی عیسیٰ، شیخ نجم الدین یعقوبی (وزیر و ندیم سلطان یعقوب بیگ) قاضی میرک (ابتدائی استاد) مولانا عبدالحی استرآبادی (خطاط و منشی) ادریس بن حسام الدین، بابل نصیبی، شہیدی قمی، درویش دھکی، بنائی ہروی، حیرانی قمی، مطیع بلخی، ہمایوں اسفراینی، انصاری قمی، اہلی شیرازی، امیر مقبول کے علاوہ بھی کئی سخنور و اہل ہنر تھے۔

سلطان یعقوب سخن فہمی اور قدر دانی فن کے علاوہ ظاہری حسن و جمال سے بھی بہرہ ور تھا۔ اسی وجہ سے بعض شعرا اس کے شیفتہ اور دلدادہ تھے۔ ان میں شیخ نجم الدین یعقوب بھی تھے۔ ایک دفعہ یہ بیمار ہو گئے اور اسی کے باعث دربار حاضری سے معذور رہے۔ سلطان یعقوب ان کی عیادت کو آیا۔ اس وقت ایک غزل لکھ کر بھیجی جس کا مطلع یہ تھا۔

(۲۳)

صبوحی کردہ مست آمد بہ بالین خستہ خود را
کہ مستی را بہانہ سازد و بسیار ننشیند
قاضی مسیح الدین عیسیٰ جو بہت بڑے فاضل تھے اور سلطان
یعقوب کے صدرالصدر تھے وہ بھی سلطان یعقوب کے عشاق میں تھے۔

چنانچہ آتشکدہ میں یہ واقعہ تفصیل سے لکھا گیا ہے۔ (۲۲)
 سلطان یعقوب کا پہلا وزیر قاضی عیسیٰ ساوجی تھا جو کہ ادیب
 اور باذوق تھا۔ میر علی شیرنوائی نے «مجالس النفاث» (صفحہ ۱۱۹)
 میں لکھا ہے کہ

«سلطان یعقوب اور اچنان تربیت کرد و تعظیم او
 بجای آورد کہ هیچ پادشاہ از اہل عراق کسی را در آن تاریخ
 تربیت نہ کردہ باشد - و بشعر چنان مشعوف کہ ہر روز دہ
 غزل می گوید - از اوست ابن مطلع:-

ہر کس بگشت گلشن و گلزار خویشتن
 ما و دلی چو غنچہ گرفتار خویشتن

ان متذکرہ بالا بیانات سے سلطان یعقوب کی علم دوستی اور فن
 پروری کا مکمل ثبوت ملتا ہے۔ بعد میں چل کر اسی کی مماثلت ہندوستان
 میں عبدالرحیم خانخانا میں ملتی ہے، جس کی ذات علم و ادب کی
 آبیاری میں یکتائے روزگار بنی..... اسی سلطان یعقوب کے دربار میں
 فغانی شیرازی ہرات سے راندہ درگاہ ہو کر پہنچا کچھ روز تبریز میں رہنے
 کے بعد سلطان یعقوب کی صحبت سے فیض یاب ہوا۔ (۲۵) الطاف
 خسروانہ سے نوازا گیا۔ خصوصی مقام حاصل ہوا اور درباری شعرا کی لڑی
 میں منسلک ہو گیا۔ دن دونی رات چوگنی ترقی کی۔ اور آہستہ آہستہ زیادہ
 سے زیادہ قرب حاصل کرتا گیا۔ چنانچہ سلطان یعقوب نے فغانی کو بابای
 شعرا کا خطاب دیا (۲۶)..... ان دنوں فغانی کو ہر قسم کی سہولتیں
 میسر آئیں۔ وہ فارغ البالی سے زندگی بسر کرنے لگا۔ اور ساتھ ہی ساتھ
 بابا فغانی کو اپنے جوہر دکھانے کا خوب موقع ہاتھ لگا۔

مولانا شبلی رقمطراز ہیں (۲۷):-

«ایران کی شاعری میں عشقیہ شاعری تمام

اصناف سخن پر غالب ہے۔ اس کی وجہ یہ ہے کہ ملک
حسن سے تبریز ہے۔ ایرانی خود حسین تھے۔ سامانیوں کے
زمانہ میں ترکی خون کی آمیزش ہوئی۔ غلامی کے رواج
نے دور دور ممالک کی نسلیں ایران میں لا کر جمع کر
دیں۔ ان کے اختلاط سے شراب حسن دو آتشہ سے آتشہ
بن گئی۔»

بابا فغانی شیراز کی مہ جبینوں کے رکھ رکھاؤ سے تو واقف تھا
ہی۔ تبریز میں ترک حسیناوں سے بھی واسطہ پڑا۔ چنانچہ اس کے تخلیقی
افکار میں سوز و گداز کی مزید آمیزش ہوئی۔ فغانی کے اشعار میں گداز
(PATHOS) کا عنصر موجود ہے۔ تبریز کے ماحول نے اس پر چار چاند لگا
دیئے۔ وہ گو ایرانی نژاد تھا۔ تاہم تبریز کے ترک ماحول میں مقیم تھا۔ اس
کا سرپرست ترک تھا۔ لہذا وہ ایرانی شعرا کی بجائے ترک شعرا سے جا ملا۔
جب سلطان یعقوب کی حکومت کو دس سال گزر گئے تو ۸۹۳ھ
میں شاہ سلطان حیدر صفوی نے جو کہ شاہ اسمعیل کا باپ تھا، شیروان پر
لشکر کشی کی۔ شیروان شاہ بھاگ گیا۔ لیکن سلطان یعقوب کو اس
نوزائیدہ نیم مذہبی اور نیم فوجی قوت سے خطرہ ہوا۔ حیدر صفوی ازون
حسن کا داماد تھا اور اسی کی زیر سرپرستی پروان چڑھا تھا۔ حیدر نے
اپنے پیروں کے لئے ایک سرخ سرپوش مقرر کیا جس پر آئہ کرام کی
نمایندگی کے لئے بارہ بل دئے تھے اور اسی وجہ سے عثمانی انہیں قزلباش
یا سرخ سر والے کہتے تھے۔ ظاہر ہے کہ سلطان یعقوب اس نئی صفوی
تنظیم سے خائف ہو گیا۔ چنانچہ جب حیدر علاقہ شیروان میں قلعہ دربند کا
محاصرہ کر رہا تھا تو سلطان یعقوب نے اس پر حملہ کر دیا۔ ۹ جولائی
۱۲۸۸ء کو کوہ البرز کے پاس ترکمانوں اور قزلباشوں کی شدید جنگ ہوئی۔
جس میں حیدر مارا گیا۔ سلطان یعقوب حیدر کے بیٹوں اور ان کی ماں کو

اردبیل سے اصطخر (صوبہ فارس) میں لے گیا اور انہیں نظر بند کر دیا۔
اس کے تھوڑے عرصہ بعد اس کا بھائی یوسف میرزا اور اس کی
والدہ سلجوق شاہ خاتون بھی اس دارفانی سے عالم جاودانی کو چل بسے.....
بابا فغانی نے ایک غزل میں ایک شعر میں اس کی طرف اشارہ کیا ہے۔

شک نیست کہ در قصہ پیرا هن یوسف (۲۸)

خونبار تر از دیدہ یعقوب نباشد

مولانا جامی نے اس اندوہ ناک موقعہ پر دو رباعیاں لکھیں (۲۹)

عمری دل من ز شوق یعقوب طہید

یعقوب برفت و روی یعقوب ندید

رنجی کہ بمن از غم یعقوب رسید

ہرگز یعقوب از غم یوسف نکشید



در راہ طلب و طالب و مطلوب غماند

در بزم طرب راغب و مرغوب غماند

نیل فلك از موج قضا طغیان کرد

در مصر بقا یوسف و یعقوب غماند

اسکے تھوڑے ہی عرصہ بعد سلطان یعقوب بھی ۲۸ سال کی عمر
میں ۸۹۶ھ مطابق ۱۲۹۰ء فوت ہوا۔ اس کی مدت سلطنت بارہ سال دو
ماہ تھی۔ مولانا بنائی نبو یوسف میرزا کے ماتم میں ایک قصیدہ کہا جس
کا مطلع یہ ہے۔ (۳۰)

نہ از یوسف نشان دیدم نہ از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف ار گمشد چہ شد یعقوب را باری

سلطان یعقوب کے اشعار میں سے یہ رباعی مشہور ہے۔ جسے سام

میرزا اور دوسرے تذکرہ نویسوں نے اسی سے متعلق لکھا ہے۔

دنیا کہ در او ثبات کم می بینم
در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کہنہ رباطیست کہ از هر طرفش
راہی بہ بیابان عدم می بینم

بابا فغانی شیرازی سلطان یعقوب کی موت سے بے حد افسردہ
خاطر اور رنج آلودہ ہوا۔ اور اس نے دس بندوں میں سلطان کا ماتم کیا۔

(۳۱)

چہ شد یا رب کہ خورشید درخشان بر نمی آید
قیامت شد مگر آن ماہ تابان بر نمی آید
غمی گردد نمایان اختری از برج زیبائی
فروزان اختری از برج احسان بر نمی آید
گلی از جویبار زندگانی کس نمی چسند
گیاهی از کنار آب حیوان بر نمی آید
نسیم نا امید می رزد در گلشن عالم
دم خوش از نهاد لوح انسان بر نمی آید
چمن پژمرده و گل خشک و بیجان لاله و نرگس
بجز بوی فنا از نخل ارکان بر نمی آید
ہوای جانفزا از هیچ گلشن بر نمی خیزد
غبار ہستی از صحرائی امکان بر نمی آید
زمجلس بر نمی آید صدائی مطرب خوشخوان
نوای عندلیب از طرف بستان بر نمی آید
شراب لاله گون ساقی بجام زر نمی ریزد
خروش ارغنون از بزم سلطان بر نمی آید

مولانا جامی نے اس اندوہ ناک واقعہ کا ذکر یوں کیا ہے۔ (۲۲)

بود یعقوب بن حسن شاہی
آسمان جمال را ماہی
نوجوانی کہ نارسیدہ بسی
بود کارش بغور کار رسی

سلطان یعقوب کی وفات کے بعد آذربائیجان میں شعر و شاعری کا آفتاب نصف النہار پر نہ رہا۔ سلطان یعقوب کا چھوٹا بیٹا بایسنغرتھا لیکن وہ بادشاہی کی لیاقت اور علم و ہنر کی اشاعت کے قابل نہ تھا۔ اس کے بعد ۸۹۷ھ میں رستم بیگ بن مقصود بیگ ابن امیر حسن بیگ آق قیوینلو جو کہ شاہ اسمعیل صفوی کی والدہ علم شاہ بیگم کا برادر زادہ تھا۔ سلطنت کا دعوے دار بنا۔ بایسنغر جنگ کی تاب نہ لا سکا اور بھاگ گیا۔ آخر کار رستم بیگ ۸۸۹ھ میں آذربائیجان و عراق وغیرہ کا بادشاہ بنا۔ اس موقع پر بابا فغانی تبریز میں ہی تھا۔ رستم بیگ کی تخت نشینی کے وقت اس کی مدح میں یوں گویا ہوا: (۳۲)

آراست روزگار بہ آئین دار تخت
دولت ببارگاہ سعادت نہاد تخت
درباغ سلطنت گل مقصود جلوہ کرد
می خواست از خدا ہمہ وقت ابن مراد تخت
ہر کس کہ داشت بیہدہ در سرخیال ملک
تیغ از سرش نگشت جدا تا نداد تخت

اسی طرح کہتا ہے:

ادراک محض جان خرد شاہ نوجوان
رستم بہادر آن گہر تاج خسروان

رستم بیگ کی مدت سلطنت بھی مختصر ہی تھی۔ اس کے ساتھ

۳. ۵۹ میں احمد بیگ بن اوغرلو محمد برادر زادہ سلطان یعقوب نے جنگ کی اور اس کو موت کے گھاٹ اتار دیا، اور خود تخت نشین ہوا۔ شاہ اسمعیل صفوی کی تاجپوشی تک سلطنت کے حصے بخرے ہو گئے۔ سلطنت کے حصول کے لئے باہمی کشمکش نے سلطان یعقوب کے دربار کے شعرا کو جو اس کے وقت میں ہمیشہ مرفہ الحال اور فارغ البال تھے، بد دل کر دیا۔ اور انہوں نے متاع سخن کی کوئی قدر و منزلت نہ پا کر مختلف اطراف کا رخ کیا۔ اس کے سوا ان کے لئے کوئی چارہ کار بھی نہ تھا۔ چنانچہ ہمایوں عازم کاشان اور شہید مائل ہندوستان ہوئے۔ برخی فغانی کی طرح اپنے وطن کو لوٹ گئے۔ بابا فغانی شیرازی نے یاران تبریز سے روانہ ہوتے وقت اپنے احساسات اور خیالات کا یوں اظہار کیا۔

از عمر بسی نماند ما را
 بیش از نفسی نماند ما را
 هر سود و زیار که بود دیدیم
 دیگر هوسی نماند ما را
 مانیم و دل رمیده از خود
 پروای کسی نماند ما را
 گو روی زمین بگیر آتش
 اکنون که خسی نماند ما را
 بھر چه در این دیار باشیم
 چون ملتمسی نماند ما را
 رفتیم چنانکہ بر دل کس
 گرد فرسی نماند ما را
 بس آہ زدیم چون فغانی
 فریاد رسی نماند ما را

بابا فانی کی تبریز و آذربائیجان میں اقامت پذیری کی مدت کلیتہ تحقیق میں نہیں آسکی۔ تاہم قرائن سے معلوم ہوتا ہے کہ سترہ سال سے زیادہ نہ تھی۔ (سلطان یعقوب ۸۸۲ھ میں تخت نشین ہوا اس کے بعد فغانی تبریز پہنچتا ہے اور رستم بیگ کی تخت نشینی کے وقت ۸۹۹ھ میں تبریز میں موجود تھا۔ اس کے بعد ہی تبریز سے آیا ہو گا).... وہ تبریز سے اپنے وطن شیراز واپس آیا۔ اور جس وقت شیراز میں مقیم تھا۔ کسی وقت اس کے دل سے تبریز کے دوستوں کی یاد محو نہ ہوئی۔ چنانچہ ایک غزل کے مقطع میں یہی تڑپانے والی یاد اسے یوں ستاتی ہے۔

فغانی در وطن ہر دم گلی از گلشنی دارد

ولی مرغ دلش در صحبت باران تبریز است

اس عمر میں تبریز سے دوری اپنے مربی سلطان یعقوب کی وفات اور اس کے بعد کے خونیں واقعات نے بابا کے ذہن و لب پر ایک عجیب اثر کیا۔ اس کے سامنے زندگی کی بے ثباتی کا نقشہ کھنچ گیا۔ اور وہ شیراز میں کوئی اطمینان نہ پا کر پھر وہ نوردی کی طرف مائل ہوا۔ وہ خراسان کی طرف چلا لیکن راستے ہی میں ابیورد تھہر گیا۔ اسی اثنا میں شاہ اسمعیل صفوی تخت پر جلوہ فگن ہوا ان دنوں بھی فغانی کی طبیعت عبث و نشاط کی طرف مائل تھی جیسا کہ (۳۲) سام میرزا نے لکھا ہے: "در شہر ابیورد ساکن شدہ حاکم آن دیار ہر روز یک من شراب و یک من گوشت جہت او مقررہ کردہ بود کہ باو میدادند و در اواخر کار او بجای رسید کہ مردم شراب خانہ اورا از پی محتاج فرستا دند و با او ہزل می کردند و او بواسطہ شوخی حرص شراب تحمل می کرد"

قاضی نوراللہ شوستری (۳۵) یوں رقمطراز ہیں:

"در شہر ابیورد ساکن شدہ حاکم آند یار کہ از

امرای صاحبقران مغفور بود او را رعایت می نمود و ساز

عیش ملا را مہیا میفرمود۔

فغانی ایک ایسا عاشق تھا جو دل جلا اور دلسوختہ تھا۔ اس کے مندرجہ ذیل اشعار خود بتا رہے ہیں کہ وہ کس حال میں رہا؟

ماہرِ ساقیانِ دلِ فرزانه سوختیم

مجموعہ خیال بہ میخانہ سوختیم

آہی بر آتشِ دلِ ما ہیچ کس نزد

چندانکہ پیشِ محرم و بیگانہ سوختیم

مارا کسی درالجمنِ خویش رہ نداد

چون بیکسان بگوشہ ویرانہ سوختیم

غمِ خوارِ گومسوزِ سپند از برای ما

ما چون در آتشِ دلِ دیوانہ سوختیم

ہرگز نداد صحبتِ پروانہ پر توی

پیشِ چراغِ خویشِ چو پروانہ سوختیم

جانِ در سرِ زبانِ شد و کوتہ نشد سخن

افسوس کینِ چراغِ بافسانہ سوختیم

بس خرمنِ مرادِ فغانی بیاد رفت

ما غافلانِ در آرزویِ دانہ سوختیم

لیکن فغانی کی بلا نوشی نے اس کے اعصاب پر کافی اثر کیا

تھا۔ وہ خود کہتا ہے:

مے مخور بسیار گرچہ ساقیت باشد خضر

کانچہ امشب آب حیوانست فردا آتشت

علاوہ ازیں اس کی عمر بھی کافی بڑھ چکی تھی۔ بالغ نظر

شاہی سرپرست کی جواں مرگی نے بھی اسے کافی متاثر کیا۔ غالباً انہی دنوں وہ صفویوں کی مذہبی تعلیمات کے بھی زیر اثر آگیا۔۔۔ اور مستی اور رندی کو چھوڑ کر اس نے آخرت کا توشہ جمع کرنے کی ٹھانی۔ رندی اور لاہالی پن سے توبہ کی۔ اہل اللہ کی صحبت نے اسے توبہ کی توفیق بخشی اور اس کا شمار اہل ایمان اور ایقان میں ہونے لگا۔ (۳۶)۔
جیسا کہ وہ خود کہتا ہے۔

عمری کہ درھوس گزرانست عمر نیست
عمرآن بود کہ در سرسودای او رود

مشہد:-

جن دنوں فغانی مشہد کی طرف روانہ ہوا، ان ہی دنوں روضہ مبارک کے کارکن درگاہ کے نوشتہ جات اور افراد و وظائف پر ثبت کرنے کے لئے ایک مہر بنانے میں مصروف تھے۔ اور اسی سوچ بچار میں تھے کہ مہر پر کون سا سجع کندہ کرایا جائے۔ کہ ایک رات درگاہ کے متولی کو خواب میں حضرت امام رضا نظر آئے۔ آپ نے فرمایا کہ فکر مت کرو کل صبح ایک قلندر گدزی پہنے ہماری درگاہ میں آئے گا۔ وہ ہماری تعریف میں ایک قصیدہ بھی لکھ کر لائے گا۔ اس قصیدے کے مطلع کو سجع کر لینا اور صبح اٹھ کر توقیر و احترام کے ساتھ اس کا استقبال کرنا۔ متولی نے ارشاد پر عمل کیا۔ علی الصبح بابا فغانی کو پایا۔۔۔۔۔ آج تک روضہ اقدس کی مہر مبارک پر بابا فغانی کا یہ مطلع کندہ ہے۔

گلی کہ يك ورقش آبروی نہ چمنست

نشان خاتم سلطان دین ابوالحسن است (۳۷)

وہ جس زمانے میں مشہد مقدس میں معتکف تھا، ان دنوں رندی و شراب خوری ترک کر چکا تھا۔ معلوم ہوتا ہے کہ اس نے اس وقت کے احساسات کا ذکر (اس غزل میں) اس طرح کیا ہے۔

بس بینوا ز ساقی خود دور مانده ام
 از سر شراب رفته و مخمور مانده ام
 ہم آب رفته از دل وہم تاب از نظر
 دور از چراغ میکہد بینور مانده ام
 نخل مسیح و باغ خلیل و زلال خضر
 يك يك زدست داده و مہجور مانده ام
 خلقی بہ تنك از من و من از حیات خویش
 شرمندہ درمیانہ جمہور مانده ام
 ہر سو تفرجیست درین بزم چون بہشت
 تنہا نہ در مشاہدہ حور مانده ام
 اس کے بعد ناتوانی بڑھتی گئی۔ اور فغانی نے اپنی زندگی کے
 آخری لمحات میں کہا۔

رفتیم و ہر چہ بعالم گذاشتیم
 دنیا و ماتمش ہمہ باہم گذاشتیم
 ماو دل شکستہ کہ چندین ہزار بار
 جام صفا در انجمن جم گذاشتیم
 رفتیم چون فغانی از این انجمن برون
 عیش جہان بہ مردم بیغم گذاشتیم

وفات:

بابا فغانی کچھ عرصہ مشہد مقدس میں پرهیزگاری کی زندگی
 بسر کرنے کے بعد فالج کے مرض میں گرفتار ہو گئے، اور چل بسے۔ اور
 اسی خاک پاک میں دفن کئے گئے۔ لیکن محل مزار کا علم نہیں۔
 آہی نہان کشید فغانی و جان سپرد
 رفت آنچنانکہ ہیچ عذابش کسی ندید

وفات کے بارے میں تذکرہ نویسوں میں اختلاف ہے۔ بقول

رامی ۹۲۵ھ (۳۸)

اولاً۔

اے وائے فغانی سخنور
مرد و دل من ملول گردید
رامی بدو نوع گفت سالش
در نہصد و بست و پنج برچید

ثانیاً۔

حیف بابا فغانی افصح
همچو اونیست در زمان و زمن
بعد سعدی و حافظ شیراز
مخترع بود طرز نو و کهن
سال نا بودنش چو خواست کسی
عاشقے گفت با ملال و محن
وہ کجا مثل اوست در عالم
موجد و بانی و امام سخن ۹۲۰ھ

ثالثاً۔

آہ بابا فغانی شیراز
سوی فردوس رفت چون خوشحال
سال فوتش بگفتم از سردار
عالیے بود وی بلند خیال

(۳۹) (۹۱۵ھ)

رابعاً (۴۰) ریو رقمطراز ہیں کہ لب التواریخ میں فغانی کا سنہ

وفات ۹۲۲ھ لکھا ہے۔ مگر مشہور تذکرہ نویس ۹۲۵ھ پر متفق ہیں۔
(۲۱)

بابا فغانی شیرازی کی وفات ۹۲۵ھ ہی کو بعد کے محققوں نے
صحیح مانا ہے (۲۲)

بابا فغانی نے کیمیا کا نسخہ حاصل کرنے کے لئے کافی تگ و دو
کی۔ اور ان کا شمار متلاشیان کیمیا کے مرشدوں میں ہوتا ہے۔ یہ بھی کہا
جاتا ہے کہ اس سرزمین کے لوگ ہفتہ میں ایک دفعہ فغانی کے مزار پر
یکجا ہو کر اپنی تحقیقات اور معلومات کا انکشاف کرتے ہیں۔ ایک مقطع
سے منکشف ہوتا ہے۔

فغانی از طلب کیمیا نیاید باز
مگر دمے کہ درین اضطراب بگذارد

تصانیف:

تقی الدین اوحدی نے «عرفات» میں لکھا ہے:-

«دیوانی کہ خود مرتب نموده تدوین داده بود در
یکی از جنگها مع اسبابش بغارت رفت. بابا ازین بغایت
متالم گردید. لہذا کتابتی بہ شیراز برادر خود نوشت کہ
دیوان اشعار بندہ گم شد و ازان بیٹی بل مصرعے بخاطر
نیست. توقع آنکہ مسودات شعر بندہ آنچه در شیراز بہم
رسد از بیاضها و کتابها جمع نموده بفرستند. و برادر وی بر
در شیراز اعلام کرد.»

اس سے معلوم ہوتا ہے کہ بابا فغانی کا اصلی دیوان گم ہو گیا
تھا۔ بعد میں جو دیوان مرتب کیا گیا، صرف اسی کے نسخے ہم تک پہنچے
ہیں۔ دیوان کے مختلف قلمی نسخے ہیں۔ جو کہ مختلف لائبریریوں میں
محفوظ ہیں میرے زیر مطالعہ دو مطبوعہ دیوان رہے ہیں۔

۱- دیوان فغانی

بہ تصحیح و تطبیق متن و انضمام مقدمہ از جناب پروفیسر
منموہن لال ماتھر دھلوی ایم-اے، ایم-آر-اے-ایس (لنڈن)، ایم-اے-او-
ایس (نیویارک) ہندو سبھا کالج امرتسر۔

بفرمائش شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون دروازہ لوہاری لاہور۔

۲- دیوان

بابا فغانی شیرازی

بتصحیح سہیلی خوانساری

از نشریات کتاب فروشی اسلامیہ ۱۳۱۶ شمسی

۱- دیوان فغانی (منموہن لال ماتھر) نے مندرجہ ذیل

نسخوں سے مرتب کیا ہے جیسا کہ وہ خود تمہید میں فرماتے ہیں۔

(۱) پنجاب یونیورسٹی لائبریری کے نسخہ کی کتابت خاصی اچھی

ہے۔ لیکن بہت سی مشہور غزلیں موجود نہیں۔

(۲) مہاراجہ لائبریری جے پور میں بھی ایک نامکمل نسخہ ہے۔

جس میں کلام کا انتخاب ہے اور ایک صدی سے زیادہ پرانا نہیں معلوم
ہوتا۔

(۳) امپریل لائبریری کلکتہ میں ایک ضخیم نسخہ ہے جس پر خان

بہادر منشی خدا بخش کے کتب خانہ کی مہر لگی ہوئی ہے۔ کتابت عمدہ

ہے اور اوراق بوسیدہ اور جا بجا چپچیاں لگی ہوئی ہیں۔

(۴) مرحوم لالہ سریرام صاحب دھلوی (مولف خمخانہ جاوید) کے

نادر کتب خانہ میں جو عہد مغلیہ کی ادبی عظمت و شوکت کی ایک

شاندار یادگار ہے، دو قلمی نسخے موجود ہیں جن میں سے ایک مرزا داغ

مغفور کے کتب خانہ کا ہے اور پرانے نسخوں سے منقول ہے اس کی کتابت

اعلیٰ درجہ کی، خط پاکیزہ اور خوشنما، تاریخ تحریر ۲۳ صفر ۱۲۸۹

ہجری ہے اور کاتب کا نام پور محمد ابراہیم لکھا ہے۔ اور کاغذ عمدہ اور رنگین ہے۔

(۵) دوسرا نسخہ خط شکستہ میں حنائی کاغذ پر ہے۔ لیکن نہایت کرم خوردہ۔

(۶) پٹنہ میں خان بہادر خدا بخش کے شاندار کتب خانہ میں بھی دو نسخے موجود ہیں۔ جن میں سے ایک انتخاب ہے، نمبر ۲۶۶، کتابت ۱۹۰۰۔

(۷) دوسرا (نمبر ۳۶۵)، کتابت ۱۲۵۲ھ تقریباً مکمل کہلانے کا مستحق ہے۔ خط نستعلیق ہے اور اوراق نہایت کرم خوردہ۔

(۸) علاوہ ازیں قاضی فضل حق صاحب لاہور کی لائبریری میں ایک نسخہ موجود ہے جس سے مزید اشعار اور غزلیں پیش کی گئی ہیں۔

۲- دیوان بابا فغانی شیرازی (سہیلی خوانساری)
سہیلی خوانساری لکھتے ہیں کہ

«پانچ نسخے اس دیوان کی تصحیح کے وقت پیش نظر رہے۔ ان میں سے تین نسخے خطی اور قدامت کے لحاظ سے معتبر اور قابل ذکر ہیں۔ پہلا نسخہ۔ یہ ابوالفضائل حضرت آقا سی حاج حسین آقا ملک کے کتب خانہ میں ہے۔ یہ قدیم ترین نسخہ ہے۔ اس کے رسم الخط سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ دسویں صدی ہجری کے وسط میں بابا فغانی کی وفات کے بعد تقریباً پچیس سال کا ہے۔»

دوسرا نسخہ:- آقای وحید دستگردی کے پاس ہے۔ جو کہ ظاہراً دسویں صدی ہجری کے آخر کا تحریر شدہ ہے۔

تیسرا نسخہ:- جو آقای میرزا احمد خان اشتری کی ملکیت میں ہے۔ خط کی زیبائی کے لحاظ سے دوسرے نسخوں سے بہتر ہے۔

علاوہ ان نسخوں کے برٹش میوزیم (۲۵) میں بھی دیوان فغانی کے نسخے موجود ہیں۔ اس کے علاوہ جو نسخے مختلف لائبریریوں میں ہیں (۲۶)

بیان کیا جاتا ہے (۲۷) کہ فغانی کے اشعار کی تعداد تقریباً سات ہزار تھی۔ دیوان فغانی (منموہن لال ماتھر) میں کل اشعار ۵۲.۸ ہیں اور دیوان فغانی (سہیلی خوانساری) میں اشعار کی تعداد ۲۳.۸ ہے۔

غزل فغانی کے اہم مضامین

بابا فغانی شیرازی نے اصناف سخن میں سے غزل، قصیدہ، ترجیع بند، ترکیب بند اور رباعی وغیرہ میں اپنے خیالات کا اظہار کیا ہے۔ اور جو کچھ لکھا ہے خوب ہے۔ فغانی کا کلام ان خوبیوں سے مملو ہے جو حسن کلام کے لئے ضروری ہیں۔ بیان کی جدت، طرز ادا کی کشش، زبان کی سلاست، نئی نئی تراکیب کے استعمال اور تخیل کی بلند پروازی نے کلام کو دلکش بنا دیا ہے۔ تازہ گوئی نے اس کے کلام کو چار چاند لگا دینے ہیں۔ اور اس کے دیوان میں اکثر جگہ وصف محبوب یا واردات عشق کی تکرار کے باوجود زبان کی شیرینی اور خیال کی نزاکت قائم رہی ہے۔ وہ خود اپنی طرز تحریر کے بارے میں ایک مصرع میں کہتا ہے۔

احباب را ادای کلام تو می کشد

الغرض دیوان فغانی کے بارے میں کہا جا سکتا ہے:

سفینہ ہا ہمہ در بحر دیدہ اند، ولی

سفینہ ای کہ درو بحر ہا بود اینست

بابا فغانی شیرازی کی شہرت غزلیات کی وجہ ہی سے ہے۔ انہوں

نے اپنے عاشقانہ جذبات اور واردات قلبی کو نصوف میں الجھا کر پیش کرنے کی کوشش نہیں کی۔ انہوں نے جذبہ کی اظہار میں بے باکی اور جرأت سے کام لیا ہے۔

فارسی اور اردو میں واردات قلبی کے اظہار کی سب سے زیادہ اہل صنف غزل سمجھی گئی ہے۔ غزل میں اتنی گہرائی اور گیرائی ہے کہ وہ انسان کے مافی الضمیر کے علاوہ قدرت اور زندگی کے تاثرات کو بھی اپنے آغوش میں لے سکتی ہے۔ چہار مقالہ کی یہ عبارت اس پر صادق آتی ہے کہ:-

«شعر در ہر علم بکار ہمی شود
 ہر علم در شعر بکار ہمی شود»
 (۲۸)

لیکن پھر بھی چونکہ غزل کا اصلی موضوع عشق ہے (۲۹)۔ اس لئے ایسے مضامین کو جن کا تعلق عشق سے نہیں حدود غزل میں لانے کیلئے عشق کا روپ دھارنا پڑتا ہے بقول عرفی،

دردل ماغم دنیا غم معشوق شود
 بادہ گر خام بود پختہ کند شیشہ ما

اور غالب کے کہنے کے مطابق (۵۰)۔

ہر چند ہو مشاہدہ حق کی گفتگو

بنتی نہیں ہے بادہ و ساغر کہے بغیر

غزل کا اصطلاحی اور لغوی مفہوم:-

غزل کے معنی عورتوں سے باتیں کرنا (۵۱) ہیں۔ غزل بمعنی کاتنا۔ اسی سے غزال بنا ہے۔ جو لاکھ (کاتنے والا) غزل کے لغوی معنی (۵۲) ہرن کی آواز ہیں جب وہ کتوں کے ہاتھوں مارا جاتا ہے اسی لئے غزال کے معنی دردناک آواز نکالنے والے کے ہیں۔ الغرض جب کتے ہرن کا پیچھا

کرتے ہیں۔ اور ہرن یہ جان لیتا ہے کہ اب اس کا خاتمہ قریب ہے تو وہ ٹھہر جاتا ہے اور مقابلے کی ٹھانٹا ہے۔ اس وقت سوز و گداز سے لبریز آواز نکالتا ہے جو اس کے دلی جذبات اور احساسات کی آئینہ دار ہوتی ہے۔ بالکل اسی طرح غزل میں شاعر واردات قلبی اور جذبات باطنی کا اظہار کرتا ہے۔ واردات قلبی براہ راست انسان کے فطری جذبہ عشق سے پیدا ہوتے ہیں۔ لہذا غزل کا محور معشوق ہے۔ اب ایک قندیل تو عاشق کے ہاتھ میں ہے، جسے قندیل عشق کہتے ہیں اور دوسری قندیل معشوق کے ہاتھ میں ہے جو قندیل حسن ہے اور اس طرح غزل کی یہ بزم رنگین متصور ہوتی ہے۔ چنانچہ جب ہم فغانی کو اسی بزم رنگین میں دیکھتے ہیں تو سب سے پہلے ہماری نظر اس کے محبوب پر پڑتی ہے۔

فغانی کا محبوب ماہ پری چہرہ ہے۔ خورشید جبین ہے نازنین ہے اس کے رخسار لالہ گون ہیں آنکھیں سیاہ ہیں اور فتنہ ساز غمزہ ہے باک ہے جو کبھی کبھی خونخوار ہو جاتا ہے۔ اس کے لب لعلین اور شکر فشاں ہیں وہ آنکھ اٹھاتا ہے تو کائنات اپنے سینے کے راز فاش کر دیتی ہے۔ غرضیکہ وہ زندگی اور موت پر یکساں طور پر حاوی معلوم ہوتا ہے۔

قومی ہمہ خورشید پرستند و فغانی
آن ماہ پری چہرہ خورشید جبین را
گرفتارم بدست نازنینی کز هوای خود
مرا چون زار تر بیند بخوی بیشتر نازد
چو گفتمش چہ گل است این کہ ہیچ خارش نیست
شگفت و گفتم کہ رخسار ہمچو لالہ ما
مگزار زندہ ہر کہ نخواہی ترا چہ غم
چشم سیہ و غمزہ بیباک بہر چہیست؟

آن قطرہ ہا کہ بر مژہ ام خوشہ بستہ بود
چشم ز شوق لعل لب دانه دانه ساخت
اس کا حسن بیکراں ہے اور اس حسن عالم سوز کا اثر ہمہ گیر
ہے۔ اور فغانی اپنی تمام فنکاری کے باوجود نہایت عجز سے اس حقیقت کا
اعتراف کرتا ہے کہ وہ اس حسن کو بیان نہیں کرسکتا۔ گویا فن اپنی زبان
سے معترف ہے کہ وہ حسن کی مکمل تصویر پیش نہیں کرسکتا۔

خوبی ہمہ کرشمہ و ناز و خرام نیست
بسیار شیوہ ہاست بتان را کہ نام نیست
ہر مصور کان جمال و صورت موزوں کشد
حیرتش گیرد کہ نازو غمزہ او چون کشد
اور پھر ایک ہی محبوب ہو تو بات بھی ہے لیکن یہاں تو میخانے
کا میخانہ پری چہروں سے بھرا ہوا ہے۔

بزمی پر از پری است فغانی تو درمیان
دیوانہ کڈامی و شیدای کیستی؟
لیکن فغانی نہایت چابکدستی سے اس محفل حسن سے اپنا
محبوب انتخاب کر لیتا ہے۔ اس کا محبوب وہ ہے جسے کسی نے چھوا
نہیں ہے۔

فدای آن گل رویم کہ دست زد نشدہ است
خراب آن می لعلم کہ بیغشست ہنوز
گل این وفا ندارد و گلزار این صفا
ای لالہ غریب و صحرای کیستی؟
فغانی نے ایک مخصوص محبوب کیوں منتخب کر لیا؟ اس لئے کہ:
خویان دل غمناک ندانند چہ حاصل؟
درد جگر چاک بدانند چہ حاصل؟

دانند کہ برعاشقِ خود جور توان کرد
 ہی مہری افلاک ندانند چہ حاصل؟
 لہذا اس نے رابرٹ براوننگ کی طرح «ایکدفعہ اور ایکدفعہ اور
 صرف ایک کیلئے» کہتے ہوئے ایک ہی محبوب چن لیا تاکہ وہ اسکے سامنے
 سجدہ ریز ہو سکے اور اسکے حلقہ حسن میں رقص عشق کرسکے۔ شراب نے
 اس کے جوشِ عشق کو اور بھڑکادیا اور وہ والہانہ انداز میں اس سے یوں
 گویا ہوا:-

رخ برفروز و خونِ دلم را روانہ ساز
 آتش بخرمنم زن و مستی بہانہ ساز
 این قطرہ کہ در جگرم تازہ شد گرہ
 از عشوہ خوشہ خوشہ کن و دانہ دانہ ساز
 ہر تیر غمزہ را کہ زمژگان روان کنی
 اول دل شکستہ ما را نشانہ ساز
 بس نازکست توسنت ای نازنین سوار
 از رشتہ های جان منش تازیانہ ساز
 اس فرط بے خودی میں فغانی نے پی اور خوب پی۔ یہ شراب دہ
 آتشہ تھی شراب اور شراب حسن یعنی رندی و بادہ خواری:
 اساس قصر بہشتم چگونہ راست شود
 چو صرف میکدہ ہا می شود اساس مرا
 آب حیات نیز نماند عزیز من
 می نوش محوساز خیال سکندری
 امشب حکیم مجلس ماشرح بادہ گفت
 چندانکہ چشم عقل غنود از فسانہ اش
 لیکن یہ صحبت گل بہت مختصر تھی۔ فغانی اپنے محبوب سے

ایسا جدا ہوا کہ پھر ملاقات ہی ناممکن ہوتی گئی۔ چنانچہ اس کے یہاں
ہجرو فراق اور یاس و حرمان کا ایک بہت گہرا احساس پایا جاتا ہے۔

ہوای ہم نفسم بود چون ستم دیدم
کنون ز سایہ خود می شود ہراس مرا
ما بھر ساقیان دل فرزانه سوختیم
مجموعہ خیال بہ میخانہ سوختیم

اور پھر اس طویل دور فراق کے نالہ ہائے زار اور اندیشہ های دور
و دراز کا اس نے نہایت خوبصورتی سے اظہار کر دیا جو اختصار کلام کا
کامل ترین نمونہ ہے۔

کہ فتاد در فراقت کہ نسوختی تمامش
اجلست غالباً این کہ فراق گشت نامش

فغانی سر پختارہا اور بار بار کہتا رہا:

تا چند با خیالِ تو شطرنجِ آرزو؟

لیکن وصل کا امکان پیدا نہ ہوا حتی کہ مجبور ہو کر اسے صابر

و شاکر ہونا پڑا۔

ای دل بتلخی غم ہجران صبور باش
این ہم نوالہ ایست بنوش و شکور باش
دلا در عشق جانان خواری و خونخواری اولی
ز ناز و سرکشی مسکینی و بیچارگی اولی
فغانی از سر کویس برون رو بادل پر خون
چو یار آوارگی خواهد ترا آوارگی اولی

چنانچہ فغانی کے لئے عشق ایک ہموار راستہ نہ رہا:

کہ میداند کہ چون آمد برون از گلشنش عاشق

قنای بلندی بود و دست کوتھی آنجا

کشته تیغ عشق را توده خار زیر سر
 بالش پر نیان کجا ، لاله و نسترن کجا
 عشق در هر مشربی کیفیتی دارد غریب
 يك شرابست این ولیکن نشه گوناگون دهد

اور گو وہ اب بھی کبھی کبھی یاد محبوب سے تڑپ اٹھتا تھا۔ تاہم
 یہ تمنائے محبوب صرف حسن خیال تھا۔

مرا دم ز تو دیدنی بیش نیست
 تمنا خرامیدنی بیش نیست
 ز گلزار حسن تو پنہاں ز تو
 بنظارہ گل چیدنی بیش نیست

اور ان تمام مایوسیوں کے باوجود وہ اس یقین تک پہنچا کہ عشق راز
 حیات ہے۔

ہر اشک لاله گون کہ نشد صرف گلرخی
 گردانہ های لعل بود خاک خوردہ باد
 بیا کہ در دل تنگ من از خزانه عشق
 امانتی است کہ روح الامین بود امینش
 بر آستان عشق فغانی قرار گیر
 بنشین بیک مقام کہ بسیار گشتہ ای

مہجوری نے اگر ایک طرف اسے یہ سکھایا کہ عشق مصائب و آلام
 کو جھیلنے اور سخت جانی کا نام ہے۔

تا کشد بار غم عشق فغانی ہر اد
 دلش از سنگ و ز آهن بدنی ساخته اند

رعنائی تو دید فغانی و زندہ ماند
 ہرگز باین صفت نبود سخت جان تنی
 تو دوسری طرف اس کے یہاں ایک بہت ہی پاکیزہ خیال پیدا ہوا۔
 اور وہ محبوب کو آہستہ آہستہ فراموش کرنے لگا۔ اس کے فطری گداز
 نے اسے سکھا دیا کہ حسن کوئی خارجی چیز نہیں ہے۔ بلکہ وہ صرف
 حسن نظر اور حسن خیال ہے۔ اور عشق اتنا ارفع و اعلیٰ ہے کہ حسن اصل
 میں صرف عشق کا پرتو ہے اور اسی سے پیدا ہوتا ہے۔

گل گل رخت زدیده فنناک من شگفت
 گلزار حسنت از نظر پاک من شگفت
 فروغ حسن تو از آہ سوزناک من است
 صفای دامن پاکت ز عشق پاک من است
 یک چراغست درین خانہ و از پرتو آن
 ہر کجا مینگرم انجمنی ساختہ اند
 اختلافی ہست در صورت ولی معنی یکیست
 آنچه در ہر لالہ رنگست آنچه در ہر نافہ بوست

لیکن فغانی یہ بھی جانتا تھا کہ یہ صرف اس کی خیالی رومانیت
 اور جذباتیت ہے۔ اور وہ حسن و عشق کی مادی خوشیوں کیلئے تڑپتا رہتا
 تھا۔ اس تاثر کو اس نے ایک بہت ہی خوبصورت غزل میں قلمبند کیا ہے۔

مارا گلی از روی تو چیدن نگذارند
 چیدن چہ خیال است کہ دیدن نگذارند
 بہر سخنی از لب ای غنچہ خندان
 چون گل ہمہ گوشیم و شنیدن نگذارند
 ہرجا کہ شود آئینہ روی تو پیدا
 آہی ز سر درد کشیدن نگذارند

مارا ز نمکدان تو ای کانِ ملاحظت
غیر از جگر پارہ گزیدن نگذارند
هر چند کشد سرزنش خارِ فغانی
اورا گلی از روی تو چیدن نگذارند

گو وہ ذہنی طور پر ان مراحل کے بعد پختگی اختیار کر گیا تھا۔ لیکن عشق کو حیات کا دوسرا نام سمجھنے کے ساتھ ساتھ اس کے ذہن و قلب پر یاس و قنوطیت مرتسم ہوتے چلے گئے۔ دربارِ ہرات میں اس کی بے قدری نے یاس و قنوطیت کو اور گہرا کر دیا۔ وہ غمِ ہجر پر تو حسنِ خیال سے قابو پا گیا تھا۔ لیکن بے قدری اس کے لئے ناقابلِ برداشت تھی۔ اس کا سازِ شعر مستقل درد میں ڈوبے ہوئے پرگدازِ گیت چھیڑتا رہا۔

گو روی زمین مگیر آتش
اکنون کہ خسی نمائد ما را
صید مرادی نفتادم بدام
گرچہ بھر سوی فگندم کمند
هر قطره چشمه شد و هر چشمه آب خضر
از بادہ مراد تھی جام من همان
نه شگوفه نه برگی نه ثمر نه سایه دارم
همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت مارا
صد نخل آرزو زدلم سرزند ولی
هرگز بمنتهای تمنا نمی رسم
ما گرفتاریم بر ما ناوک بیداد ریز
سوسن و گل در کنار مردم آزاد ریز
ای کہ با شیرین لبالب میزنی جام مراد
جرعه ای گر میتوانی برگل فرهاد ریز

خواهد از بسیاری غم برد نم خواب عدم
جرعه ای از ساغر خود بر من ناشاد ریز
بر نظر گاه فغانی خارهم باشد دریغ
ای صبا نسرین و گل بر منزل آباد ریز
(۱) غالب کی طرح فغانی کو اپنی ناقدردانی اور دشمنوں کی
نکتہ چینی کا کتنا عمیق احساس تھا۔ چنانچہ وہ کہتا ہے۔
سوخت فغانی و قبولی نداشت
آہ ازین مردم مشکل پسند
صد نقش درست آید و کس را خبری نیست
چون رفت خطایی همه را چشم بر آنست

تنہائیں:-

حالی نے کہا تھا۔

کوئی محرم نہیں ملتا جہاں میں
مجھے کہنا ہے کچھ اپنی زباں میں
فغانی بھی اس دنیا میں اپنے آپ کو تنہا محسوس کرتا ہے۔
خراب حال و باکس نمی توانم گفت
خوشا کسی کہ بہر حال محرمی دارد
چہ دل نہی برفیقانِ ناز پرورده
کسی ست یار تو کو بہر تو غمی دارد
احساس یاس و قنوطیت کے ساتھ ساتھ فغانی اپنی زندگی
کی منزلیں طے کرتا رہا۔ حتی کہ اسے سلطان یعقوب قراقیونلو جیسا جوان
سال اور بالغ نظر قدر شناس مل گیا۔ سمندشوق کو ایک اور تازیانہ لگا۔ وہ

زندگی کی تاریکیوں میں محصور تو تھا ہی تاہم حسن خیال نے اس کی فطرت میں رجائیت بھی رکھی تھی۔ اس نے اب اپنی آرزوئیں کم کر دی تھیں اور وہ اس قناعت، ترک آرزو اور بے نیازی کی صف میں آگیا تھا اور اسی لئے اس میں رجائیت پیدا ہو گئی تھی۔

غلام ہمت آن عاشق سبک خیزم
کہ از دو جہان ہی تاملی برخاست
رفتم ز کوی تو چو مقامی نداشتم
دل بر گرفتم از تو چو کامی نداشتم
دنبال آرزوی دل خود نمی روم
نومیدیم بسوخت بسی رغبتم نماند

لیکن اس آرزو کشی سے وہ مہاتما بدھ کا پیرو نہیں ہوا۔ شہرت جاودانی سے بے نیاز ہو کر اس نے اپنا آشیانہ رجائیت میں بنایا۔

غرق بحر امیدیم کہ در سفینہ نوح
بیک لطیفہ بلای ہزار سالہ گذشت
ظرفم مبین حقیر کہ گر ساقیم توئی
خواهد شد این سفال ز جیحون زیاد تر

اور اس میں خیام کا رنگ گزارنا چاہئیں۔ اس میں لذتیت آگئی۔

دلا امروز اگر خوشحالی داری غنیمت دان
مبین ناکامی فردا و کام دینہ خود را
بیا کہ ہر کہ بدانست قیمت دم نقد
بعالمی ندهد عیش یکزمانہ خویش
اسی لذتیت نے اسے پھر جوان خیالی بخشی۔

فغانی پیری و دیوانگی در عشق رسوائیست
 خزان عمر را بار دگر نو روز بایستی
 نو روز و نوبهار و گل و گلزار نو
 جام شراب کهنه و دیدار یار نو
 هر صبح نو کہ میدهد از گلشن رفیق
 می چینم از نهال وفا برگ و بار نو
 اس ذهنی صعود، عاشقانه جدوجهد اور تخلیقی تگ و تاز کی
 معراج اس کی خود شناسی کی صورت میں ظاہر ہوئی اور وہ اپنے آپ کو
 سب سے برتر سمجھنے لگا۔ اس کی خودی بیدار ہوگئی۔

من مرغ آستان مغیلان غیر تم
 یارای آن کجا کہ در آیم به گلشن
 تاکی زهر چراغ توان کرد کسب نور
 خود را بسوز در نظر شمع و نور باش
 آن گوهر یقین کہ زهر دیدہ غائب است
 شاید کہ در کنار تو باشد سراغ کن
 دلی کہ ہی خیر از اصل گوهر نظر است
 اگر در آئینہ جان کند نظارہ چہ سود

فکر هر کس بقدر همت اوست:-

یہاں اپنی ان خواہشات کو ترک کرنے اور اپنی خودی کو پہچاننے
 کے بعد اسے یہ احساس ہوا کہ وہ ساری دنیا کا مظہر تھا۔ وہ ایک آئینہ
 تھا جس میں ساری انسانیت عیاں تھی۔

بقدر طاقت خود هر کسی غمی دارد
 دل من است کہ اندرہ عالمی دارد
 بزہایے کی آمد کے ساتھ ساتھ اس کے قوی عناصر اور اعصاب

کمزور ہوتے گئے۔ اس کا دل اس زندگی سے اچاٹ ہوتا گیا اور ایک دوسری دنیا، ایک عالم بالا اس پر منکشف ہونے لگا اور وہ موت کا استقبال کرنے لگا۔

گلِ خود روی مرا بوی بنی آدم نیست
آنچه من می طلبم در چمن عالم نیست

من بندہ حسنی کہ نشانش نتوان یافت
پنہاں نتوان دید و عیانش نتوان یافت
کمال مرتبہ شوق داشت پروانہ
کہ تانسوخت نیامد ز اضطراب فرو
من آن صیدم کہ چون از دور بینم شہسوار خود
روان نا خورد ہ تیر از پا در آرد ذوق فتراکم

ان چند احساسات اور خیالات کے علاوہ جو بیان کئے جا چکے ہیں۔
فغانی نے غزل میں اور بھی مختلف خیالات کو سمویا ہے۔ جو اس بات کا
کامل ثبوت ہیں کہ بابا فغانی نے محبوب، حسن و عشق، وصل و فراق،
رندی و بادہ خواری اور یاس و حرمان کے علاوہ زندگی کے دوسرے مسائل
کو بھی غزل میں جگہ دے کر غزل کی وسعت اور گیرائی میں اضافہ کیا
ہے۔

فغانی فرد کی جداگانہ ہستی کا قائل اور مبلغ تھا۔ خود اس
کی اپنی زندگی اس معیار پر پوری اترتی تھی۔ چنانچہ وہ درباری ہونے کے
باوجود ایک غزل گو شاعر رہا۔ اور زر و سیم کے لالچ میں تر دامن نہ ہوا۔
جیسا کہ وہ خود کہتا ہے۔

عیبم اینست کہ دستم ز زرو سیم تھیست
ورنہ از تحفہ دردم سر موی کم نیست

شیوه درویشی و رندی بزر نتوان خرید
 این متاعی نیست ای منعم که در بازار هست
 ترا که هست پر از شب چراغ خانه دل
 سرشک لعل مریز از برای گوهر و گنج
 وه مستقل طور پر انسان کو اپنی خودی کی پرورش کی لئے اکساتا
 تھا۔ ہمیں اس کے یہاں خودی، خود داری اور خود نگری کے بارے میں بہت
 سے اشعار ملتے ہیں۔

عاشق سوخته خرمن ز بیابان فراق
 تشنه آمد به لب چشمه و آبی نکشید
 تاکی ز هر چراغ توان کرد کسب نور
 خود را بسوز در نظر شمع و نور باش
 من چون بخوی کس نیم و کس بخوی من
 آن خوبتر که خوی کنم هم بخوی خویش
 قطع نظر ز مانده قرص ماه و خور
 این یکدو نان بمنت دو نان نخورده به
 شمعی که آورد بزبان فیض نور خود
 گر آتش خلیل فرزند فسرده به
 جایی که صد خزانه طاعت بجرعه است
 صد خرمن مراد بیک جوشمرده به
 پروانه که پرتو شمعی برو نتافت
 گر همدم چراغ مسیح است مرده به
 آسوده ز آب خضر و ساغر جمشید
 در روغن خود تازه دماغست دل ما

آتش صفتا نیم کہ در خانقاه و دیر
 ہر جا کہ نشیم ، چراغست دل ما
 با کسان در صلح و با خود دائما در جنگ باش
 هیچ کار از بیغمی نکشایدت دلتنگ باش
 لیکن خودی کا سب سے بڑا خطرہ یہ ہے کہ کہیں انسان خود
 پسندی کا شکار نہ ہو جائے۔ اور وہ جداگانہ ہستی کا مطلب خود غرضی،
 نفس پرستی، با بیکاری نہ لے لے۔ چنانچہ فغانی ان خطرات سے بچنے کے
 لئے کہتا ہے۔

ہنر فضیلت شخصی ست و چابکی آری
 بتاج و بہلہ زرین چہ فخر شاہین را
 وہ خود اتنا خود دار ہے کہ عزت نفس کے مقابلے میں جنت کی
 بھی پروا نہیں کرتا۔

دوزخ نوالہ ساخت فغانی و بست لب
 ناخواندہ سر نزد بدر جنت کسی
 وہ ہنر مند اور خود دار انسان کو سوسائٹی کا بہترین انسان
 سمجھتا ہے۔ اسے یہ پتہ ہے کہ حصول مقصد کے لئے زندگی قدم قدم پر
 مشکلات کے پہاڑ کھڑے کرتی ہے۔ چنانچہ وہ اسے صبر و تحمل، رجائیت
 اور عزم فتح کی تلقین کرتا ہے۔

پہلو بہ دم تیغ نہ ار برسریکاری
 مرد ہنر از بستر سنجاب نخیزد
 خضر اگر ہمرہ بود از دوری منزل چہ باک
 وادی مقصود گوہر گام صد فرسنگ باش
 گردن بنہ بہ تیغ فغانی و سرمکش
 افتادہ ای بہ دام، طپیدن چہ فائدہ

صبر اگر باشد تو ان چیدن رطب از نخل خشك
 آتشت گردد رباحين گر توكل ميكني
 غريق بحر اميدم كه در سفينه نوح
 بيك لطيفه بلای هزار ساله گذشت
 بر عزم كارزار چو بيرون نهی قدم
 از شرق تا بغرب بود گام اولت

ایسا انسان جس میں صبر و تحمل، امید اور عزم فتح کا ملاپ ہو
 گا، محض ان خوبیوں کی وجہ سے دوسروں سے الگ تھلگ نہیں رہے گا
 بلکہ ان کے ساتھ ملے جلے گا۔ تاکہ وہ بھی زندگی کے سمندر میں ان
 چپووں کے ساتھ منزل مقصود پر پہنچ سکیں۔

دوری مکن اگر شرفی داری ای ہما
 از خلق چون فرشته رمیدن چہ فائده
 اسی لئے جب وہ ایک معاشرہ کے فرد کی حیثیت سے سوچتا ہے تو
 دوسروں کی خاطر اپنے آرام کو بھی بالائے طاق رکھتا ہے۔

آن نیستم کہ تلخ کنم عشرت کسی
 و زہر عیش تلخ دہم رحمت کسی
 در ساختم بزم جدائی و عیش تلخ
 رشک کسم نمی کشد و غیرت کسی
 یعنی فغانی کے نزدیک کامل انسان وہ ہے جو خود دار ہو ہنرمند ہو
 اور «صبر ایوب» کا مالک ہو۔

يك شمه نجات ازالم عشق نیابد
 آن را کہ بدل صبر صد ایوب نباشد
 زندگی کی مشکلات سے بر سر پیکار ہو کر انہیں مطیع کرنے کا
 عزم رکھتا ہو اور سماج کے لئے انسانیت تری کر کے اسے آگے بڑھائے۔

ایک غزل میں فغانی کی بلند ہمتی اور پاکبازی یوں ظاہر ہوتی

ہے:

هرگز نظر به کام نیالوده ایم ما
 فارغ شو ای حسود کہ آسوده ایم ما
 زخم دل شکسته بالماس بسته ایم
 بر داغهای سینه فك سوده ایم ما
 آبیات در نظر و مهر بر دھان
 آئینہ در بر آبرو ننمودہ ایم ما
 يك رو و يك دلیم اگر نيك وگر بدیم
 قلب سیه بحیلہ نہ اندودہ ایم ما
 کمتر زھر یکیم و کم از کمتریم ہم
 بر خود ہزار پایہ نہ افزودہ ایم ما
 خود را چنانکہ هست بمردم نمودہ ایم
 هر جا کہ بودہ ایم چنین بودہ ایم ما
 دم در کشیدہ ایم فغانی ز نیک و بد
 در هر فسانہ باد نہ پیمودہ ایم ما

روزمرہ کی زندگی میں انسان جب تکالیف سے دوچار ہوتا ہے اور
 وہ اس حیات کے وسیع میدان کو عبور کرنے کے لئے رواں دواں ہوتا ہے، تو
 اسے کسی دوست کی ضرورت محسوس ہوتی ہے جو اس کے دل کی
 گہرائیوں تک پہنچ اس کی تکالیف کے سلسلے میں مدد و معاون ثابت ہو۔
 چنانچہ فغانی زندگی کی اس اہم ضرورت دوستی کے بارے میں کہتا ہے۔

غرض از مہلت ده روزہ ام اثبات وفاست
 ورنہ گر باشم وگر نیز نباشم غم نیست

نہ دوست بود کہ غمگین نگشت در غم دوست
 نہ یار بود کہ جاننشن برای یار نسوخت
 تامیتوان شکست دل دوستان مخواه
 کین خانہ را بکعبہ مقابل نہادہ اند
 چہ عیش بہتر ازین در جہان کہ ہر دو نفس
 دو کس بدوستی ہم پیالہ نوشند
 چہ دل نہی برفیقانِ ناز پروردہ
 کسی ست یار تو کو بہر تو غمی دارد
 فغانی زاہدوں کی ریاکاری کے خلاف ہے اور ایسی عبادت کو
 پسند نہیں کرتا۔

تنگ است زاہدا در خلوت سرای انس
 آنجا دل شکستہ و قد خمیدہ رو
 وہ زاہد کے کیوں مخالف ہے۔ اس کی وجوہ اس کی جہاں میں
 نامرادی، تنگ نظری اور مناظر قدرت سے بیگانگی ہے۔
 دل می برد فرشتہ ورہ می زند پری
 رغبت بسوی ہیچ کدام نمی شود
 صحبت زاہد خوشست اما گلستان دلکشست
 چند در یک خانہ بنشینیم و در ہم بنگریم
 فغانی باوجودیکہ میدان تصوف کا شہسوار نہیں ہے۔ تاہم اس کی
 غواصانہ فطرت اور نکتہ جو طبیعت نے صحیح تصوف کا نقشہ کھینچا ہے۔
 وہ بے ریا عبادت کا حامی اور فنا فی اللہ ہونے کا قائل ہے۔
 درویش چو در مشرب توحید رسیدی
 ہم صحبتی خلق دگر بر تو حرام است

اے مرد خدا از توره باز بسی نیست

گر پای طلب پیش نہی بکدوسه گام است

ان دقیق اور اہم مضامین کو جو بابا فغانی شیرازی نے غزل میں سمونے ہیں پیش نظر رکھتے ہوئے جب ہم مختلف تذکرہ نویسوں کی مندرجہ ذیل آرا کا جائزہ لیتے ہیں تو ہم بھی ان کے ہم نوا ہو جاتے ہیں۔

«بابا مغفور مجتہد فن تازہ ایست کہ پیش ازوی

احدی بآن روش شعر نگفته پایہ سخنوری را بجای رسانیده

کہ عنقای اندیشه بہ پیرامون او نمی تواند پرید (۵۶)»

«پادشاه ملک سخن رانی و سلطان شہرستان نکتہ

دانی بودہ، چہ آن مایہ ذوق و خوبی و شوخی کہ در شعر

اوست در دیوان هیچ یک از سالکان مسالک سخندانہ نیست

و در فنون اشعار خصوص غزل مرتبہ اش بیرون از حد کمال

است. و کمال چاشنی از سخنان نمکینش افزون از حیز و ہم و

خیال» (۵۷).

«بابا فغانی شیرازی رحمۃ اللہ علیہ لواعے فصاحت

و رایت بلاغت بعیوق برافراشته و رستم وار قدم مردانہ در

معرکہ سخن وری استوار نمودہ پیش ازوی شعرا بیک طرز

سخن میگفتند او در زمان خود طرز نو ایجاد و اختراع کرد

و رویہ خویش را بمنتهای درجہ رسانید کہ اکثر شعرای

متاخرین خون جگر خوردہ فاما دران طرز هیچ یک بار

نرسیدہ» (۵۸)

«دیوان غزل او نامہ عمل خسرو دہلوی را سیاہ

ساختہ و قصاید منقبت شعارش رخنہ در دیوان ناموس

اخیار انداختہ» (۵۹)

«گفتگوی بابت فغانی بطرز دیگر در آخر طرز تازه اش دلنشین نکته دان و سخن سنجان بطرزی شد که همه پهلوانان عرصه سخنوری و رستمان معرکه معنی پروری تتبع و مقلد طرز وی شدند» (۶۰)

«فغانی شیرازی طراح طرز تازه بیانی و معاصر ملاجافی ست. وحشی و عرفی و ثنائی و رکنا مسیح و شفائی متتبع طرز اویند و میرزا صائب اندکی آن شیوه را تغییر داده اجتهاد بطرز خاص نمود» (۶۱).

«فغانی شیرازی مشهور به بابا فغانی از افصح الشعرا ست. گویند در آن وقت هفت نفر فغانی بر سر عرصه بودند ولی وی در همه ممتاز بود. بعد از شیخ سعدی و خواجه محمد حافظ بانی مبنای طرز جدید است که اکثر اکابر فصحا سوای مرزا صائبای مرحوم تتبع او می کنند. پوشیده مباد که پیش از ظهور سعدی علیه الرحمة طرز غزل گوئی مثل قصیده بود. شیخ میرور و خواجه محمد حافظ مرز غزل را در و چاشنی تازه بخشیدند چنانچه از آن روز جمیع شعرا متتبع طرز شان بودند و قانون سخن را موافق طبع رسانی خود کوی می ساختند. من بعد آن بابا فغانی غزل را رنگی دیگر داده و چون عروس دلریا بجلوه در آورده که همگنان فریفته جمال او بودند» (۶۲)

خان آرزو لکهنه بی:

«مشرّب فقیر حقیر آرزو و للناس فیما یعشقون
مذاهب اختصار کلام بابا فغانی مقتدای متاخران است و
خیلی بزه حرف می زند و در غزل بسیار صاحب قدرت است.

هر چند شعرش ساده است اما از صفای گفت و گو و انداز
های لطیف خالی نیست. درین ایام تتبع دیوان مذکور
اختیار کرده ام چنانچه در عرصه سه چهار ماه شصت غزل
بگفتن آمده اگر عمر وفا کند دیگر هم گفته می آید انشاء
الله والا خیر.

دنیا ست فسانه پاره ما گفتیم

و آن پاره که ماند دیگری می گوید « (۶۳) »

وزیر علی عبرتی یون رقمطراز ہیں:

« پس از شیخ سعدی و خواجه حافظ موجد طرز

جدید است. سوای مرزا صائب اکثر فصحا مثل ملا وحشی و

ملا نظیری تتبع او کرده اند. » (۶۴).

بقول سهیلی خوانساری:

« غزلیات بابا فغانی چنانکه ملاحظه می شود یک

آهنگ و با معانی و الفاظ ساده سروده شده و چون شاعری

درد مند بوده لذا قالب اشعار او وصف حال اوست، بدینواسطه

فوق العاده مؤثر است و تاکنون کمتر شاعری با این سوز

کلام و شیرین سخنی پای در دایره شاعری نهاده، چنانکه

بعضی از تذکره نویسان باین موضوع اشاره نموده اند از

آنجمله عارف شیرازی که او را در طرز غزل ثانی خواجه

حافظ دانسته و تقی الدین اوحدی که گوید کم کسی دیوان

غزل بخوبی وی دارد. » (۶۵)

رام بابو سکسینه لکھتے ہیں:

« فارسی میں واسوخت کی ابتدا فغانی اور

وحشی نے کی تھی. » (۶۶)

لیوی لکھتے ہیں:

«اس کا خاص کمال اس بات میں تھا کہ اس نے
طرز بیان کے نئے نئے اسلوب پیدا کرنے کی جرأت کی۔
اور اپنے اشعار میں روایتی قسم کی فرسودہ تشبیہات سے
گریز کیا۔ علاوہ ازین اس کی غزل لکھنے کی مہارت کے
اعتبار سے اسے بعض اوقات «حافظ کوچک» کے نام سے
یاد کیا جاتا ہے» (۶۷)

مرزا غالب ایک خط میں یوں گویا ہیں:

«فغانی ایک اور شیوہ خاص کا مبدع ہوا۔
خیالہای نازک و معانی بلند۔ اس شیوہ کی تکمیل کی
ظہوری اور نظیری اور عرفی و نوعی نے سبحان اللہ قالب
سخن میں جان پڑ گئی اور اس روش کو بعد کے صاحبان
طبع نے سلاست کا چرچا دیا۔ صائب و کلیم و سلیم اور
اس کے بعد قدسی و کلیم اور شغانی اس زمرہ میں ہیں»
(۶۸)

غالب اپنی غزل میں کہتے ہیں۔ (۶۹)

پردہ چند بہ آہنگ نکیساً * بسرای
غزل چند بہ ہنجار فغانی بشنو

* نام یکی از موسیقی دانہای زمان خسرو پرویز و سرود خسروانی از وست
(فرہنگ معین)



حواشی

- ۱- انسائیکلو پیڈیا آف اسلام، حصہ چہارم، مقالہ بہ عنوان: شیراز، صفحہ ۳۷۶؛ زر کوب- ابوالعباس احمد بن ابی الخیر- شیراز نامہ، صفحہ ۳.
- ۲- تمام تذکرہ نویس اس بارے میں خاموش ہیں لیکن دیوان بابا فغانی شیرازی کے ترتیب دہندہ سہیلی خوانساری نے دیوان کے مقدمہ صفحہ ۳ پر لکھا ہے۔
- «تاریخ تولد و نام بابا فغانی را هیچ یک از مؤثر خان و تذکرہ نویسان ثبت نہ کردہ اند و بطور تحقیق نا معلوم می باشد. لیکن ظہور وی ظاہراً اوائل نیمہ دوم قرن نہم در شیراز است.»
- ۳- دیوان فغانی، لاہور ایڈیشن، صفحہ ۳؛ تہران ایڈیشن، صفحہ ۲۲، پہلا مصرع یوں درج ہے۔
- طوطی طبع فغانی بہرآن چینی قبا
ای ہمہ نخل سخن در گلشن شیراز بست
- ۴- دیوان فغانی، لاہور ایڈیشن، صفحہ ۴؛ تہران ایڈیشن، صفحہ ۷۶.
- ۵- تحفہ سامی صفحہ ۳۶ «اول کاردگری میگرد». براون تاریخ ادبیات ایران حصہ چہارم صفحہ ۲۳ «بہ ایک معمولی خاندان کے فرد تھے۔ ان کے والد سکاک یادیگر بیانات کے بموجب شراب فروش تھے اور قلندرانہ زندگی بسر کرتے تھے۔
- ۶- شعراالعجم حصہ سوم، صفحہ ۲۸.
- ۷- مقدمہ دیوان فغانی (سہیلی خوانساری) صفحہ ۳.
- ۸- نظام الملک طوسی از عبدالرزاق- صفحہ ۶۳۹ و ۶۶۵.

- ۹- خدا بخش، تہذیب اسلامی، جلد اول صفحہ ۳۰۶: نظام الملک طوسی نے ۴۵۷ھ (۱۰۵۶ء) میں مدرسہ نظامیہ کی بنیاد ڈالی۔
- ۱۰- شعرالعجم، حصہ دوم صفحہ ۲۸۔
- ۱۱- اوحدی - تقی الدین - عرفات العاشقین، ورق ۵۵۷۔
- ۱۲- ہفت اقلیم صفحہ ۲۶۴ «چون روزگاری در وطن مالوف بگذرایند بمضمون ابن سخن کہ طول اقامت موجب شامت است سیاحت آغاز نہاد»۔

۱۳- مقدمہ دیوان فغانی (سہیلی خوانساری) صفحہ ۳

- ۱۴- براوان ای - جی - ای - ہسٹری آف پرشین لٹریچر انڈر دی منگولز صفحہ ۳۹۔ صاحب حبیب السیر (ج ۳ حصہ ۳ ص ۲۰۲) نے سلطان حسین کے متعلق لکھا ہے :-

« در رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضلاء روزگار و شعراء بلاغت شعار ہرگز تغافل و اہمال نمودی و در انجام ملتسمات و وصول سیور غالات و انعامات این زمرہ کریمہ ہموارہ احکام مطالعہ مبذول فرمودی.... بہ بناء بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوائق و اربطہ بغایت مایل و راغب بودی و قصبات معمورہ و مستغلات مرغوبہ از خالص اموال خویش خدیوہ وقف نمودی۔ در تعمیر قصور دلکشانی و عمارات فرح افزا بسیار سعی و اہتمام کردی در طرح باغ و بسا تین و نضارت اشجار و ریاحین بنفیس نفیس لوازم جد و اجتہاد بجای آوردی»۔

بقول سام مرزا:- «دران ایام دوازدہ ہزار طالبعلم در ہرات موظف بودہ

اند»۔

اورنیل کالج میگزین لاہور ماہ مئی ۱۹۳۴ء میں «سلطان حسین مرزا کے دربار میں علم و ہنر کی سرپرستی» کے مقالہ کے تحت — دو اقتباسات — واقعات بابری اور تاریخ رشیدی سے لئے گئے ہیں — بابری

اور حیدر مرزا دونوں نے سلطان مرزا کے زمانے پر روشنی ڈالی ہے اور دکھایا ہے کہ ہرات ان دنوں میں کس طرح علم و ہنر کا مرکز بن گیا تھا۔ بابر کا بیان قدرے مجمل اور مرزا حیدر کا گونہ مفصل ہے۔

نوائی - میر علی شیر - مجالس النفاہس صفحہ ۱۲۸

یہ اشعار سلطان حسین میرزا کے ہی ہیں۔

خال لب تو دیدم و گفتم بلاست این

آری بلای جان من مبتلا ست این

در حاشیہ این بیت نیز اضافہ شدہ است۔

تنہا نہ من بخال رخس مبتلا شدم

بر ہر کہ بنگری ہمیں درد مبتلا ست

شوخی کہ دائما دل او مائل جفا ست

عمر عزیز ماست چہ حاصل کہ بیوفا ست

اسی غزل کا مقطع ہے۔

از ضعف دل منال فریدون ز بیکیسی

میدار دل قوی کہ کس بیکساں خداست

۱۵- اورنٹیل کالج میگزین، فروری ۱۹۳۴ء، مقالہ بعنوان (نظام

الملك ثانی یعنی میر علی شیرنوائی)

۱۶- شعر العجم، حصہ سوم صفحہ ۲۶۔

۱۷- شمع انجمن (تذکرہ بھوپال) صفحہ ۳۶۴۔

۱۸- اوحدی - تقی الدین عرفات العاشقین ورق نمبر ۵۵۷۔

۱۹- کلیات غالب صفحہ ۴۷۸۔

۲۰- براون ای - جی - ایے ہسٹری آف پرشینٹن لٹریچر انڈر دی

منگولز، صفحہ ۴۲۲۔

۲۱- براون ای - جی - ایے ہسٹری آف پرشینٹن لٹریچر انڈر دی

منگولز، صفحہ ۴۱۵.

۲۲- ڈسکرپٹو کیٹالاک آف ایشیائی سوسائٹی آف بنگال اینوانو نمبر ۶۴۴. باغ ارم مثنوی میں بھی آق قیونلو سلطان یعقوب کی مدح سرائی ہے.

۲۳- آتشکدہ، مطبوعہ بمبئی، صفحہ ۱۲.

۲۴- آتشکدہ مطبوعہ بمبئی، صفحہ ۲۱۱؛ قاضی مسیح الدین عیسیٰ، صفحہ ۲۱۱.

۲۵- ہفت اقلیم، صفحہ ۲۶۴: «چون در اثنای فصل دی تبریز کہ محل عیش و عشرت و مکان سیر و صحبت است رسید. عزیمتش بدان قرار گرفت کہ تا موسم قہقہہ گل و زمان زمزمہ بلبل دران دیار باشد و بس از چند وقت کہ درآن شہر بسر بردبصحبت سلطان یعقوب رسیدہ مشمول الطاف خسروانہ گردید و خطاب بابایی یافت».

۲۶- شعرالعجم، حصہ سوم، صفحہ ۲۶، بحوالہ «بد بیضا»: مجالس المومنین، صفحہ ۵۳۹؛ تحفہ سامی، صفحہ ۳۶؛ انسائیکلو پیڈیا آف اسلام، جلد دوم، صفحہ ۹۸.

۲۷- شعرالعجم، حصہ چہارم - صفحہ ۱۸۹.

۲۸- دیوان بابا فغانی شیرازی (سہیلی خوانساری)، صفحہ ۸۵.

۲۹- مولانا جامی اس سے پیشتر بھی سلطان یعقوب کی خدمت میں قصائد لکھ کر بھیجتے تھے. چنانچہ «جامی» (علی اصغر حکمت) کے مطالعہ سے پتہ چلتا ہے صفحہ ۳۹ «یک مثنوی مستقل بنام سلطان یعقوب بنظم آورده و آن مثنوی سلامان و ابسال است. کہ در ابتدا و انتہای آن کتاب از آن پادشاہ بتجلیل و تکریم بسیار نام برده است در ابتدا می گوید:

شاہ یعقوب آن جهانداری کہ هست

با علوش ذرہ افلاک پست

- ۳- تحفہ سامی (سام میرزا)، صفحہ ۲۸.
- ۳۱- دیوان فغانی (تہران ایڈیشن)، مقدمہ، صفحہ ۷ و ۸؛ ارمغان
— ماہ نومبر ۱۹۳۶ء، صفحہ ۵۷۹.
- ۳۲- جامی (علی اصغر حکمت)، (صفحہ ۳۹): «از مثنویات
جامی در دفتر سوم سلسلہ الذهب کہ بنام سلطان بایزید سلطان عثمانی بنظم
آوردہ بعد از وفات یعقوب آق قیونلو و در آنجا از حسن سیاست و مظلوم
نوازی و ظالم اندازی او حکایتی ذکر می کند و از وفات او تاسف می خورد و
آن قطعہ ای مفید و متضمن نصایح سود مند است.»
- ۳۳- دیوان فغانی (تہران ایڈیشن)، مقدمہ صفحہ ۸.
- ۳۴- تحفہ سامی، صفحہ ۳۷؛ فغانی شیرازی - نبرنگ خیال،
سالنامہ ۱۹۲۸ء، لاہور:

سام میرزا کا یہ بیان اپنے اندر بہت سی مبالغہ آفرینیاں رکھتا ہے۔
اس میں شک نہیں کہ بابائے مغفور شراب پیتے تھے اور نہایت کثرت سے
پیتے تھے، مگر وہ شخص جو انداز سخن میں کسی کا تتبع کرنا گوارا
نہیں کرتا۔۔۔ شراب کے چند قطروں کے لئے کسی کا ٹھٹھہ اور مخول کیسے
سہار سکتا ہے۔ اگر شاعر کا اپنا کلام اس کے اخلاق کا آئینہ ہو سکتا ہے
تو پھر بابائے مغفور کے ان مقطعات کے ہوتے ہوئے سام میرزا کا بیان جو
وقعت رکھتا ہے وہ ارباب دانش سے پوشیدہ نہیں۔

فغانی فی المثل در عالم خاک
اگر نان را نمی یابی و گر آب
میر حاجت بر ارباب دنیا
کہ روزی می رساند رب ارباب
بندہ ہمت او باش فغانی کہ زجور
ہرچہ گوید بگدا بخشد و منت ننهد

تانگوید که بسائل بدهم چند پنی

یا چو آید بزبان جهد کند تابدهد"

۳۵- مجالس المومنین، صفحه ۵۴۹:

دیوان فغانی تهران ایڈیشن صفحه ۱۵۷ و ۱۵۸:

لاهور ایڈیشن اضافہ غزلیات صفحه ۱۱.

۳۶- دیوان بابا فغانی شیرازی (تهران) از سهیلی خوانساری،

صفحه ۱۲: «چون خواجه ناصرالدین عبدالعزیز جامی که تاسنہ ۹۲ھ در

قید حیات بوده است معاصر بابا و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد

سالکان سبیل ہدی تتبع شیخ الاسلام احمد جام میکرد و ہموارہ برسجادہ

پرهیزکاری و دینداری نشستہ شرایط افادہ علوم ظاہری و باطنی بجای میاورد

دور نیست کہ منظور بابا از این بیت.

مستان اگر کنند فغانی بتویہ میل

پیری باعتقاد بہ از پیر جام نیست

خواجه مزبور بوده و تویہ وی نیز در خدمت او واقع شدہ باشد.

دیوان فغانی (من موهن لال ماتہر) صفحه ۴ میں بحوالہ تذکرہ

الشعرا حسین علی خان عظیم آبادی مہاراجہ لائبریری ریاست جے پور مندرج

ہے:

«آخر در پیرانہ سری در عصر شاہ اسمعیل صفوی بصدق دل و نیت

خالص بہ زیارت مشہد مقدس روی آورد و از جملہ مناہی و ممنوعات تویہ

کردہ طریقہ پرهیزکاری پیش گرفت.»

دیوان فغانی (تهران ایڈیشن) صفحه ۵۶.

۳۷- ریاض الشعرا (والہ داغستانی)، قلمی نسخہ، ورق نمبر ۱.۶:

مخزن الغرایب - (احمد علی)، قلمی نسخہ، ورق ۶۵۵ (ب) ۲۵۶:

- تذکرہ حسینی (حسین دوست) صفحہ ۲۴۲؛
 ریاض العارفین (رضا قلی ہدایت) صفحہ ۲.۳؛
 معراج الخیال (وزیر علی عبرتی) صفحہ ۸۷.
 ۳۸- ماتھر منموهن لال - دیوان فغانی صفحہ ۴ و ۵.
 ۳۹- روس - ای - ڈینی سن، کیٹیلاگ آف دی اربیک اینڈ پرشین
 مینوسکرپٹس ان دی اورینٹل پبلک لائبریری آف بانکی پور، جلد دوم صفحہ،
 ۱.۱.

- خلاصۃ الافکار کے مصنف کے مطابق ۹۱۵ ھ ہے .
 ۴- کیٹیلاگ آف ریو جلد دوم صفحہ ۶۵۱.
 ۴۱- تحفہ سامی، صفحہ ۷۳؛
 ہفت اقلیم، صفحہ ۲۶۵؛
 مجالس المومنین، صفحہ ۵۳۹؛
 تذکرۃ الشعرا (مولفہ محمد عبدالغنی)، صفحہ ۱.۲؛
 شمع انجمن، صفحہ ۳۶۴؛
 عرفات العاشقین، ورق ۵۵۸.
 ۴۲- تاریخ ایران- (عبدالله رازی صفحہ ۶.۴)؛
 تاریخ ادبیات ایران (رضا زادہ شفق صفحہ ۱۸۷)؛
 تاریخ ادبیات ایران (سلیم نیساری صفحہ ۷۵)؛
 دیوان بابا فغانی شیرازی (سہیلی خوانساری) مقدمہ ص ۱۴.
 مجلہ ارمغان دسمبر ۱۹۳۶، صفحہ ۶۶۴؛
 تاریخ ادبیات ایران (حسی فریور) صفحہ ۲.۴.
 ۴۳- تذکرہ حسینی (حسین دولت) صفحہ ۲۴۲.

«بابا فغانی مرشد مہوشان کیمیا بودہ و نقد گرامی بیازار تلاش صرف نمودہ چنانچہ تاحال طالبان این فن برسر مرقدش مجتمع میشوند و معلومات خود را بریکدیگر عرض می کنند.» و صفحہ ۵ دیوان فغانی (منموہن ماتہر) بحوالہ تذکرۃ الشعرا از حسین علی خان مہاراجہ لائبریری جے - پور و ریاض الشعرا (علی قلی داغستانی) قلمی نسخہ ورق نمبر ۱۰۶.

۴۴- اوحدی - تقی الدین - عرفات العاشقین - ورق ۵۵۸.

اس نسخہ کو دیکھنے کی سعادت مجھے بھی نصیب ہوئی ہے۔

۴۵- ریو چارلس:

(۱) کیٹیلاگ آف دی پرشین مینوسکرپٹس ان دی برٹش میوزیم -

جلد دوم صفحہ ۶۵۱ - تین نسخے (دیوان فغانی)

(۲) سپلیمنٹ ٹو دی ایبو کیٹیلاگ ریو - صفحہ ۱۷۰ نمبر ۲۵۸

- این - ایک کاپی (دیوان فغانی)

۴۶- ایوانو: ڈسکرپٹو کیٹیلاگ آف ایشیائک سوسائٹی آف بنگال

صفحہ ۲۸۲ نمبر - ۶۴۵ اور ۶۴۶ - دو نسخے (دیوان فغانی):

روس ای - ڈینی سن: کیٹیلاگ آف دی اریبک اینڈ پرشین

مینوسکرپٹس ان دی اورینٹل پبلک لائبریری آف بانکی پور، صفحہ ۱۰۱

جلد دوم - دیوان فغانی (دو نسخے)

ایتھے: کیٹیلاگ آف پرشین مینوسکرپٹس ان دی لائبریری آف دی

انڈیا آفس، صفحہ ۷۷۴ نمبر - ۱۳۹۲ - غزلیات فغانی (ایک نسخہ) کلیات

فغانی کا روٹو گراف اسلامیہ کالج لاہور کی لائبریری میں بھی موجود ہے۔

۴۷- کلیاتش را قریب ہفت ہزار بیت نگاشته اند - معراج الخیال

«کلیاتش قریب ہفت ہزار بیت خواہد بود» نشتر سخن - ورق نمبر

.۴۲۴

۴۸- نظامی عروضی سمرقندی - چہار مقالہ (تصحیح کردہ

عبدالوہاب قزوینی)، صفحہ ۲۹.

۴۹- فضلی - فضل احمد کریم - اردو ماہ اپریل ۱۹۳۷ء - مقالہ

«فارسی غزل».

غزل کی زبان کے بارے میں لکھا ہے :-

«غزل کا موضوع چونکہ محبت ہے۔ اسلئے اس کی زبان بھی محبت

کی زبان ہونی چاہئے۔ نرم پاکیزہ، شیریں، بے تکلف اور پُر اثر - بھونڈے اور

کرخت الفاظ یا عالمانہ زبان غزل کے لئے اسی قدر موزوں ہے جتنی کہ کسی

سے اظہار محبت کیلئے - مصرعے بھی سانچے میں ڈھلے ہونے چاہئیں۔

کسی اور صنف سخن میں زبان کی لطافت اور قواعد فن کی پابندیوں پر اس

قدر زور نہیں دیا جاتا جس قدر کہ غزل میں».

۵۰- دیوان غالب (تاج ایڈیشن) صفحہ ۶۲.

۵۱- فضلی - فضل احمد کریم - اردو ماہ اپریل ۱۹۳۷ء مقالہ

«فارسی غزل»:

«حدیث زنان و حدیث عشق ایشان کردن و سخنے کہ در وصف زنان و

عشق ایشان گفته آید» - منتخب اللغات شاہجہانی اور بقول مدارالافاضل.

«بازی کردن بہ محبوبہ و معشوقہ و حکایت کردن از خوبی و حدیث

زنان»

۵۲- شمس قیس رازی - المعجم فی معاییر اشعار العجم - صفحہ

۵۳- دیوان فغانی (لاہور ایڈیشن)، صفحہ ۶۹۔
 نظیری نیشاپوری اسی خیال کو یوں پیش کرتا ہے۔ (کلیات نظیری
 ص ۴۴)

ز فرق تا قدمش هر کجا که می نگرم
 کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

حافظ کہتا ہے:

لطیفه ایست نهانی که عشق ازو خیزد
 که نام آن نه لب لعل و خط زنگار یست
 جمال شخص نه چشمست و زلف عارض و خال
 هزار نکته در آن کاروبار دلدار یست

(دیوان حافظ، ترتیب دہندہ محمد قزوینی و قاسم غنی، صفحہ ۴۶)

۵۴- براوننگ - رابرٹ ایڈی ٹڈ بائی سر ہمفرے مل فورڈ پوٹم: «وَن وَرڈ
 مور». آکسفورڈ، ۱۹۴۵۔

۵۵- غالب (کلکتہ میں ایک قطعہ میں لکھتے ہیں)

گفت این جا چه شغل باید کرد
 گفت قطع نظر ز شعر و سخن
 غالب برا نہ مان جو واعظ برا کہے
 ایسا بھی کوئی ہے کہ سب اچھا کہیں جسے

۵۶- ریاض الشعرا (والہ داغستانی) قلمی نسخہ، ورق ۶. ۱۔

۵۷- ہفت اقلیم (امین احمد رازی)، صفحہ ۲۶۴۔

۵۸- مخزن الغرایب (احمد علی) قلمی نسخہ - ورق ۲۵۵ (ب)۔

۵۹- مجالس المومنین (نوراللہ شوستری)، صفحہ ۵۳۹۔

- ۶- تذکرہ حسینی (حسین دوست)، صفحہ ۲۴۲.
- ۶۱- شمع النجم (نواب صدیق حسن خان)، صفحہ ۳۶۴.
- ۶۲- نشتر سخن (قلمی نسخہ)، ورق نمبر ۴۲۴.
- ۶۳- مجمع النفائس (خان آرزو)، قلمی نسخہ صفحہ ۶۸۳.
- ۶۴- عبرتی - وزیر علی - تذکرہ غزل شعرا مسمی «معراج الخیال»
صفحہ ۸۷.
- قلمی نسخہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری.
- ۶۵- دیوان فغانی (سہیلی خوانساری)، صفحہ ۱۴.
- ۶۶- سکسینہ رام بابو - تاریخ ادب اردو یعنی ہسٹری آف اردو
لٹریچر، (مترجمہ محمد عسکری)، صفحہ ۹۸.
- ۶۷- لیوی، ریون، پرشین لٹریچر - صفحہ ۸۹.
- ۶۸- عود ہندی (لاہور ایڈیشن، صفحہ ۴۲) (علی گڑھ
ایڈیشن)، صفحہ ۴۴.
- ۶۹- کلیات غالب، لکھنؤ ایڈیشن، صفحہ ۴۸.



ڈاکٹر آصفہ زمانی

دانشگاہ لکھنؤ (بھارت)

قومی یکجہتی میں فارسی کا حصہ

ایک جائزہ

ہماری سرزمین مختلف اقوام، مختلف مذاہب اور مختلف زبانوں کی سنگم رہی ہے یہاں کی ملی جلی تہذیب ہمارے ملک کا وہ اثاثہ ہے۔ جو ہمارے لئے قابلِ صد احترام ہے۔ افکار و عقاید کے اس مشترکہ تہذیبی سرمایہ میں فارسی زبان و ادب کا بڑا اہم حصہ رہا ہے

اس زبان نے محمود غزنوی (۳۸۹-۵۲۲۱ھ)، (۹۹۸-۱۰۳۰ء) کی سرپرستی میں اس برصغیر میں قدم رکھا، غزنوی سلاطین کے عہد میں فارسی زبان کے نشو و نما کے طور پر لاہور اسکا ابتدائی مرکز قرار پایا۔ سلاطین مغلیہ کے زمانے میں فارسی زبان و ادب نے عروج و ارتقا کے منازل طے کئے۔ اس دور میں آگرہ اور دہلی کو اس کے عظیم مراکز کی حیثیت حاصل ہوئی۔ فارسی کے ارتقا میں نوابین اودھ کے زمانے میں صوبہ اودھ اور نظام حیدر آباد کے زمانے پر ریاست حیدر آباد نے بھی اہم کردار ادا کیا ہے۔ اور ایک وقت وہ آیا جب فارسی ہندوستان کی ملکی زبان قرار پائی۔ اس زبان و ادب نے ہمارے قومی اتحاد کے استحکام میں کیا کردار ادا کیا یہاں ہم مختصراً اسی کا جائزہ لیں گے۔

اگر کوئی زبان و ادب مشترکہ تہذیب اور ملکی عقاید و افکار کا ترجمان رہا ہو، نیز وہ زبان و ادب، دوسری زبان و ادب کے افکار عالیہ

کو اپنی زبان پر منعکس کرنے کی صلاحیت رکھتا ہو، ساتھ ہی اس زبان و ادب کو فروغ دینے میں دوسری اقوام کا بھی ہاتھ رہا ہو۔ تو یقیناً وہ زبان و ادب قومی یکجہتی کا علمبردار کہلاتے جانے کا مستحق ہو گا۔ یہ بات ہم فخر سے کہہ سکتے ہیں کہ فارسی زبان و ادب جو اس سر زمین میں سات سو سال سے زیادہ مدت تک پھلتا پھولتا رہا، ان تینوں خصوصیات کا حامل رہا ہو۔ یہاں ہم اختصار کے ساتھ انہی تینوں پہلوؤں پر غور کریں گے۔

۱. اس میں دو رائیں نہیں ہو سکتیں کہ ہندوستانی فارسی ادب ہماری مشترکہ تہذیب اور ملکی عقاید و افکار کا ترجمان رہا ہے۔ نکتی لاہوری اور ابولفرج رونی کے گراں قدر افکار، مسعود سعد سلمان کے حبسیات، سید علی ہجویری (مؤلف کشف المحجوب)، حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت نظام الدین اولیا کے متصوفانہ خیالات و ملفوظات، کثیر التصانیف شاعر و ادیب طوطی ہند «حضرت امیر خسرو کے منظوم و منثور فارسی شاہکار، «سعدی ہند» حسن سجزی، بدر چاچ اور قاضی ظہیر دہلوی کی بلند پایہ قلمی کاوشیں، ہندوستان کے پہلے تذکرہ نگار نورالدین محمد عوفی مؤلف «لباب الالباب»، ہندوستان کے اولین سیاسی مفکر اور عظیم مورخ ضیاء الدین برنی (متوفی ۱۳۵۱ء/۵۷۵ھ) مؤلف «تاریخ فیروز شاہی»، ہندوستان کے پہلے لغت نویس فخر قواس وغیرہ کے گراں قدر اضافے، مغل دور کے تمام شعرا و ادبا کے بیش قیمت کارنامے خصوصاً فارسی کے دور زرین کے معروف شعراء و ادبا مثلاً فیضی، ابوالفضل، نظیری و ظہوری و عرفی کے گراں بہا افکار اور خصوصاً اس دور کی تاریخی کتب مثلاً منتخب التواریخ، تاریخ الفی، طبقات اکبری، تاریخ فرشتہ، تاریخ حقی، زبده التواریخ، روضۃ السلاطین، ہفت اقلیم اور تاریخ ہمایوں شاہی کے سیاسی و سماجی،

علمی و ادبی معلومات، بیدل، غالب اور اقبال کے منظوم و منثور فارسی ادب پارے، غرض صدہا تاریخی کتب، تذکرے، رقعات و داستانیں، اس سر زمین افکار و عقاید کی وہ منہ بولتی تصویریں ہیں۔ جو بلا شبہ اس برصغیر کی مشترکہ تہذیب اور عظیم الشان تمدن کا بنیادی سرچشمہ کہلاتے کی مستحق ہیں۔

فارسی ادبیات کی اس طویل فہرست سے اگر صرف خسرو ہی کا کلام لے لیا جائے تو کہا جا سکتا ہے کہ قومی یکجہتی کے تعارن کے سلسلہ میں فارسی نے اپنا حق ادا کر دیا، اس لئے کہ اس سر زمین کی سیاسی، سماجی، تہذیبی اور ثقافتی زندگی کے ایک ایک خدوخال اور ایک ایک جزئیات کو جس لطف و خوبی کے ساتھ خسرو نے بیان کیا ہے۔ ہندوستان دوستی کے اعتبار سے ہندوستانی فارسی شعراء کی صف میں انہوں نے اپنی انفرادیت کا لویا منوا لیا۔

خسرو نے اپنے قیام دہلی کے دوران بلبن سے لے کر غیاث الدین تغلق تک گیارہ بادشاہوں کو تخت سلطنت پر جلوس کرتے دیکھا، ان کی اٹھارہ تصانیف میں سے بیشتر تصانیف خصوصاً ان کی تاریخی مثنویاں اس عہد کے نشیب و فراز کا ایک جلی آئینہ ہیں۔ ان میں «قران السعدین» جو دلی کی تفصیلات کی بناء پر «در صفت دہلی» کے نام سے مشہور ہیں نیز «تاج الفتوح»، «نہ سپہر»، «تغلق نامہ» اور منثور تصانیف میں «خزان الفتوح» یا «تاریخ علائی» خصوصیت کے ساتھ قابل ذکر ہیں۔ «آئینہ سکندری» اور خاصکراں کی مثنوی «دول رانی خضر خان» جو اس سر زمین کے رسم و رواج اور شادی بیاہ کی تفصیل کی حامل ہے۔ نیز دیگر چیزوں مثلاً یہاں کا کپڑا، میوے، جانور، پھل پھول، یہاں کی ملاحت اور عقاید وغیرہ کے اعتبار سے یہ مثنوی اس عہد کی ایک مفصل انسائیکلو پیڈیا کہی جا سکتی ہے۔ خسرو (۱) نے ہندوستان کا اسقدر ذکر

کیا ہے کہ اگر اُن کے کے کلام کو «ہندوستان» کے نام سے موسوم کیا جائے تو بے جا نہ ہو گا۔ یہاں کی سستی (۲) کی رسم جو ہندوستان سے مخصوص ہے۔ اسکا ذکر ایرانی و ہندوستانی شعراء نے اکثر کیا ہے خسرو نے بھی اس رسم کا ذکر کیا ہے وہ تو سستی کی آگ کو امید وصل کے فروزاں ہونے کا سبب قرار دیتے ہیں۔ ہندو مذہب کے متعلق ان کی رائے ہے کہ ان کے عقاید ہمارے عقاید سے مشابہ ہیں وہ پتھر، سورج، چاند اور ستاروں کی پرستش ضرور کرتے ہیں لیکن اس کے باوجود وہ ایک خالق کے بھی قایل ہیں۔ ہندؤں کی بت پرستی سے متعلق تو خسرو کا یہ شعر بہت مشہور ہے:

ای کہ زبّت طعنه به هندو بری
هم زوی آموز پرستش گری

انہوں نے ہندوستانی فارسی کو اہل زبان سے برتر مانا ہے۔ غرۃ الکمال کے دیباچہ میں لکھتے ہیں۔ کہ خراسان، عراق، بغداد اور ترکی کے لوگ ہندوستان آتے ہیں تو اپنی ہی زبان بول اور سمجھ سکتے ہیں، اس کے بر خلاف ہندوستانی باہر جاتے ہیں تو وہیں کی زبان میں بات چیت کرتے ہیں۔

غرض خسرو نے ساری زندگی وطن کی محبت کا جو نغمہ الاپا وہ ان کی فراخدلی، وسیع المشربی اور وطن دوستی کی بین مثال ہے، یہی وجہ ہے کہ ان کا شمار قومی یکجہتی کے علمبردار شعراء میں ہوتا ہے۔

۲. ہندوستانی فارسی ادب نے یہاں کی دوسری زبان و ادب کے سرمایہ کو تراجم کے ذریعہ جس خوبی و صلاحیت کے ساتھ اپنی زبان میں پیش کیا، قومی یکجہتی کے سلسلہ میں یہ اسکا دوسرا مثبت قدم ہے۔ سنسکرت و ہندی کی مذہبی و غیر مذہبی کتب، داستانیں نیز دیگر علوم و فنون سے متعلق صدہا کتابوں کے براہ راست تراجم کے ذریعہ ہندوستانی

تہذیب و معاشرت کا صحیح نقشہ فارسی زبان حضرات تک پہنچ سکا ہے، اور اسطرح انہیں ہماری تہذیب و تمدن سے قریب آنے کے مواقع فراہم ہوئے ہیں۔

کسی بھی تہذیب سے قریب تر ہونے کا تراجم ایسا مؤثر ذریعہ ہیں۔ جس کی وجہ سے بعد، اجنبیت اور بیگانگی کی دیواریں خود بخود مسمار ہوتی چلی جاتی ہیں۔ اور اسطرح دُوریاں قُربتوں میں اور بیگانگی یگانگت اور بھائی چارے میں تبدیل ہونے کے امکانات قوی تر ہو جاتے ہیں۔ اس طریقہ کار کو فارسی نے کس طرح برتا، ذیلی سرخیوں کے تحت ہم اسکی تقسیم اسطرح کر سکتے ہیں۔

اول: ہندوؤں کی مذہبیں کتابیں

عموماً مذہب کو ہی فرقہ واریت کی بنیاد بنایا جاتا رہا ہے۔ اس چیز کو ختم کرنے کے لئے ضروری ہے کہ ہم دوسروں کے مذاہب سے بھی بخوبی واقف ہوں۔ تب ہی ہمارے دلوں میں اسکا احترام پیدا ہو سکتا ہے۔ اور اتحاد و اتفاق کی بنیادیں مضبوط ہو سکتی ہیں۔ فارسی نے اس سلسلہ میں مثبت قدم اٹھایا ہے اگر ہم اس پر ابتدا ہی سے نظر ڈالیں تو یہ سلسلہ ہمیں اکبر کے دور ہی سے نظر آنا شروع ہو جاتا ہے۔

شہنشاہ اکبر کو ہندو مسلم اتحاد کا بانی تصور کیا جاتا رہا ہے۔ اسے ہندوؤں کے علوم و فنون میں بے حد دلچسپی تھی اور ان کے مذہب کے بارے میں معلومات حاصل کرنے میں بیحد شغف تھا۔ لہذا ہندوؤں کی مذہبی کتابوں کو فارسی میں منتقل کرنے کا بیشتر کام اکبری دور میں نظر آتا ہے۔ یہاں اس کا ایک سرسری جائزہ پیش کیا جاتا ہے۔

اکبر کی خواہش پر ۹۹ھ میں «رزم نامہ» کے نام سے «مہابھارت» کا فارسی ترجمہ کیا گیا۔ جس پر ابوالفضل کا فاضلانہ مقدمہ شامل ہے۔ اسے عبدالقادر بدایونی، ملاشیری، نقیب خان، حاجی

سلطان تھانیسری اور فیضی نے مل کر پانچ سال میں مکمل کیا، ہندوؤں کی مقدس کتابوں میں سب سے زیادہ فارسی میں ترجمہ ہونے والی کتاب «راماین» ہے۔ ۱۹۹۹ء میں عبدالقادر بدایونی نے راماین کا سب سے پہلا فارسی ترجمہ کیا۔ بعد کو مسیحی (۲) پانی پتی، گردھرداس گوپال، چندرامن بیدل، کایستہہ مادھوپوری، امرسنگھ، امانت رائے لال پوری، رام داس قابل، بانکے لال زار، مکھن لال ظفر، مہادیو بلی دریا آبادی وغیرہ نے بھی راماین کے فارسی تراجم کئے ہیں (۳)۔ مسیحی راماین پر ڈاکٹر ولی اللہ سلفی نے پٹنہ سے ڈاکٹریٹ کی ہے۔

بھگوت گیتا کے بھی فارسی میں ترجمے کئے گئے جو ابوالفضل، فیضی اور داراشکوہ سے منسوب ہیں۔ محمد اجمل خان مرحوم کا ترتیب دیا ہوا بھگوت گیتا کا نسخہ انڈین کونسل فار کلچرل ریلشنز سے شایع ہو چکا ہے۔ بھگوت گیتا پر جسٹس پرمیشور دیال نے الہ آباد سے پی۔ ایچ۔ ڈی۔ حاصل کی ہے ان کی یہ کتاب جیڈ پریس دہلی میں زیر طبع ہے اور بہت جلد شایع ہونے والی ہے۔

کرشن جی کی زندگی کو فارسی کے ذریعہ روشناس کرانے کا سہرا مولانا شیری کے سر ہے جنہوں نے «ہرنس» کو فارسی کا قالب عطا کیا۔ رام حیرت مانس کا بھی فارسی ترجمہ کیا جا چکا ہے۔

علمی حیثیت سے تیموری شہزادوں میں داراشکوہ جسے تصوف اور ہندو مذہب سے گہرا شغف تھا، ایک باکمال مصنف، شاعر اور خطاط گذرا ہے۔ اس کی کتاب «مجمع البحرین» جس میں اس نے یہ ثابت کیا ہے کہ اسلام اور ہندو مذہب ایک ہی سمندر کے دو دھارے ہیں، کافی مشہور ہے۔ اس نے «اپنشد» کا فارسی ترجمہ ۱۰۶۷ء میں «سر اکبر» کے نام سے بنارس کے ہندوتوں کی مدد سے کیا، جسے عصر حاضر کے استاد سید محمد رضا جلالی نائی اور ڈاکٹر تاراچند نے تہران سے شائع کیا۔

شری رامچندر جی کے استاد وششٹ منی کی تالیف، «یوگ وششٹ» کے بھی فارسی ترجمے ہو چکے ہیں۔ اسے سب سے پہلے شہزادہ سلیم کی ایما پر نظام الدین پانی پتی نے فارسی کا قالب عطا کیا۔ داراشکوہ کے ایک درباری، شیخ صوفی نے اسے «تحفہ مجلس» کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا عصر حاضر کے محقق و دانشور پروفیسر امیر حسن عابدی نے «یوگ وششٹ» کا نسخہ صحت و ترتیب کے ساتھ علی گڑھ سے شائع کرایا ہے۔

ہندو مذہب کے احکام و نوابی کی مستند کتاب «مٹاکشر» کو لعل بہادر کابستہ ولد ہری رائے سکسینہ نے ۱۹۶۸ء میں فارسی میں منتقل کیا۔

اسی سلسلہ کی ایک کتاب راجہ رام موہن رائے نے «تحفۃ الموحدین» کے نام سے فارسی میں لکھی۔ ۱۸۰۷ء میں گرونانک کی زندگی سے متعلق کتاب «جنم ساکھی» کا فارسی ترجمہ اسی نام سے ہو چکا ہے جو خواجہ عبدالحکیم خان کی کاوشِ قلم کا نتیجہ ہے۔

دوم۔ ہندوستانی داستانیں

ہندوستانی داستانیں ادب، ہندوستان کی اس تہذیبی زندگی کا عکس العمل ہے جو روزمرہ کی زندگی اور عام جذبات کی ترجمانی کرتا ہے۔ فارسی زبان نے ان ہندوستانی داستانوں کو براہِ راست فارسی میں لکھ کر یا تراجم کے ذریعہ، عام ہندوستانی تہذیبی پس منظر کو سمجھنے کی کامیاب کوشش کی ہے۔ یہاں ہم صرف ان خاص خاص داستانوں کا ذکر کریں گے جو بنیادی طور پر ہندی الاصل ہیں اور جو سنسکرت یا ہندی کے ذریعہ فارسی تک پہنچیں۔

وشنو شرمین کی سنسکرت کتاب «پنج تتر» جو قصہ کے طور پر حکمت عملی کی مشہور کتاب ہے، ساسانی بادشاہ انوشیروانِ عادل کے

ایک دریاری طبیب برزویہ کی مدد سے سب سے پہلے پہلوی میں ترجمہ ہوئی، بعد کو رودکی نے اسے پہلی بار شعر فارسی میں پیش کیا۔ نصر اللہ بن عبد الحمید منشی، امیر بہاء الدین احمد قانعی، ملا واعظ کاشفی وغیرہ نے بھی اس کے فارسی تراجم کئے۔ ۹۹۶ھ میں «عیار دانش» کے نام سے ابوالفضل نے اسے اصل سنسکرت سے سلیس فارسی میں ترجمہ کیا۔ شہنشاہ اکبر کے زمانے میں «پنج کیانہ» کے نام سے ترجمے کئے گئے اس کے ترجمہ کو پروفیسر عابدی صاحب نے مع عالمانہ مقدمہ کے صحت و ترتیب کے ساتھ شائع کرایا ہے۔ سیاست نامہ اور قابوس نامہ میں بھی اس کی کہانیوں کو موقع محل کی مناسبت سے پیش کیا گیا ہے۔ عطار، نظامی اور مولانا روم نے بھی «پنج تنتر» کی متعدد کہانیوں کو اپنے مقصد کے اعتبار سے بات کو پروزن بنانے کی خاطر نقل کیا ہے۔

۲. ملک محمد جاییسی کی مشہور ہندی داستان «پدماوت» کو عبدالشکور بزمی (۸) نے ۱۶۶۲ میں جہانگیر کے دور میں فارسی میں منتقل کیا۔ فارسی میں پدماوت کے دوسرے تراجم بھی مختلف ناموں سے مختلف لوگوں نے کئے ہیں۔ جس میں ۱۶۶۱ء کو حسام الدین نے «حسن و عشق» کے نام سے ۱۷۵۱ء کو منشی آئند رام مخلص نے «نغمہ عشق» کے نام سے، ۱۸۲۳ء کو امام نامی شخص نے «بوستان سخن» کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا۔ اس کے علاوہ حسن غزنوی، نواب ضیاء الدین احمد خان اور شیخ محمد عشرتی نے بھی پدماوت کے فارسی میں ترجمے کئے ہیں۔

۳. ملا داؤد سادھن کی «چنداین» کو جہانگیر کے زمانے میں حمید کلانوری (وفات ۱۶۱۸ء) نے «عصمت نامہ» کے عنوان سے فارسی میں پیش کیا، جسے محترم استاد پروفیسر امیر حسن عابدی صاحب ترتیب و صحت کے ساتھ شائع کرا چکے ہیں۔

۳. «کامروپ و کام لتا» بھی ہندی الاصل داستات ہے۔ اسے محمد کاظم حسینی نے فارسی میں منتقل کیا۔ ۱۶۸۲ء میں محمد مراد لائق نے اسے «رستور ہمت» کے نام سے، ۱۷۲۲ء میں حاجی انجیبی نے «فلک اعظم» کے نام سے فارسی میں ترجمہ کیا منشی علی رضا اور آغا مہدی نے بھی «قصہ کامروپ» کے نام سے اسے ترجمہ کیا۔

۵. شیخ منجہن کی ہندی تالیف «منوہر مدہہ مالتی» کو فارسی نظم میں پیش کیا گیا تھا عاقل خان رازی نے اسے فارسی نثر میں ترجمہ کیا۔

۶. فیضی نے «سلیمان و بلقیس» اور «لیلیٰ مجنوں» کے طرز پر «نل دمن» تصنیف کی جسے عبرتی عظیم آبادی نے انیسویں صدی میں فارسی نثر میں پیش کیا۔

۷. ہندوؤں کے مشہور راجہ بکرماجیت سے متعلق بتیس قصوں پر مبنی کتاب سنگھاسن بتیسی کا ترجمہ «خرد افزا» کے نام سے ۱۹۸۲ء میں ملا عبدالقادر بدایوانی نے کیا تھا، بعد کو چتر بھوج داس کایستہ نے «شاہنامہ» کے عنوان سے اسے فارسی میں منتقل کیا۔ اس کے علاوہ بھی مختلف لوگوں نے اس کے فارسی تراجم مختلف ناموں سے کئے ہیں۔

۸. داستان «پرایودہہ چندر ورے (۱)» کو داراشکوہ کے منشی بنوالی داس والی نے فارسی میں «گلزار حال» یا «طلوع قمر معرفت» کے نام سے موسوم کیا ہے۔ یہ کتاب استاد محترم پروفیسر عابدی صاحب و ڈاکٹر تاراچندکی زیر نگرانی علی گڑھ سے شائع ہو چکی ہے۔

۹. اورنگ زیب کے عہد میں ہندی کہانی «گل بکاؤلی» و عزت اللہ بنگالی نے فارسی میں منتقل کیا (۲)۔

۱۰. أحد بن احمد بلگرامی اور محمد باقر خراسانی نے داستان «الف لیلیٰ» کو فارسی میں لکھا جو مع اردو نولکشور سے شائع ہو چکی

۱۱. قصہ «حاتم طائی» جسے بقول مؤلف «روضۃ الصفا» تاریخی حیثیت حاصل ہے، اسکی داخلی شہادتوں سے اندازہ ہوتا ہے۔ کہ یہ قصہ ہندوستان میں لکھا گیا، اس قصہ سے قبل، کوئی تمہید نہیں ہے۔ جسکی وجہ سے اسکی مصنف اور زمانہ کا تعین نہیں ہو سکا۔ اسکا اردو ترجمہ «آرایش محفل حیدری» کے نام سے اردو میں ہوا جو نولکشو پریس سے شائع ہو چکا ہے۔

۱۲. ہندوستان میں ایران کے سابق سفیر علی اصغر حکمت، پروفیسر ہادی حسن اور ڈاکٹر اندو شیکھر نے «شکنتلا» کو فارسی میں منتقل کیا۔

۱۳. «وکرم اروشی» کا بھی فارسی ترجمہ انڈین کاؤنسل فار کلچرل ریلیشنز سے محترم پروفیسر امیر حسن عابدی صاحب کی زیر نگرانی شائع ہو چکا ہے۔

۱۴. ہندوستان کی ایک اہم بدھ داستان «بلرام و جوزف» کا پہلوی ترجمہ ہوا جسکو بعد میں ملا باقر مجلسی (وفات ۱۶۹۸ء) نے فارسی میں منتقل کیا۔

۱۵۔ ضیاءالدین نخشی نے "طوطی نامہ" کو فارسی میں نظم کیا۔ یہ کتب بارون کہانیوں میں تقسیم ہے جو طوطی کی زبانی پیش کی گئی ہیں۔ نخشی نے یہ کتاب ۱۳۳۰/۵۷۳ء میں ختم کی چنانچہ ایک بیت میں اسکا اظہار یوں کیا ہے:

زہجرت هفصدوسی بود آن شب

کہ این افسانہا کردم مرتب

۱۶۔ قصہ "حسن و دل" کا فارسی ترجمہ ہو چکا ہے۔

۱۷۔ عبدالعزیز شمس بہاری نوری نے سنسکرت کی معروف

کتاب "وراه مہرا" (VARAH MIHRA) کا فارسی ترجمہ کیا۔

۱۸- عاقل خان رازی نے "شمع و پروانہ" کے نام سے "رتن سین اور پدماوت" کا قصہ لکھا، اسکی ایک منظوم تصنیف "مہر و ماہ" میں بھی ایک ہندوستانی قصہ پیش کیا گیا ہے۔

۱۹- "ہنگامہ عشق" جس میں کنور سندرسین اور رانی چندر پر بھا کا قصہ بیان کیا گیا ہے آند رام مخلص کی کارش قلم کا نتیجہ ہے۔

سوم- ہندوستانی علوم و فنون سے متعلق وہ کتابیں

جو براہ راست فارسی میں لکھی گئیں

علم ہنیت و بخوم، فن بلاغت اور طب میں ہندوستان کا اہم مقام رہا ہے۔ فارسی نے براہ راست ان علوم سے استفادہ کیا اور اپنے دامن کو وسیع تر بنایا، "تحفۃ الہند"، تالیف مرزا خان فخرالدین جو ہندوؤں کے فن بلاغت و عروض سے متعلق ہے، ابو سعید حسینی رضوی شیرازی کی "نظام النجم" جو ہندو علوم و ہنیت پر لکھی گئی اور بہوا کی "معدن شفانی" طب سے متعلق، مشہور کتابیں ہیں۔

چارم- دوسرے علوم و فنون اور صنف سخن سنسکرت

اور ہندی کی کتابیں

اس سلسلہ میں فارسی کا یہ مثبت قدم رہا ہے کہ اس نے ہندوستانی فن موسیقی اور فن ریاضی کے متعلق معلومات کو بھی تراجم کے ذریعہ حاصل کیا اور اسطرح غیر مستقیم طور پر فارسی نے اپنے ادبی خزانے کو بھی مالا مال کیا۔ مثال کے طور پر فن ریاضی کی مشہور کتاب "لیلاوتی" کو فیضی نے فارسی میں منتقل کیا۔ ہندوستان میں موسیقی سے متعلق کتابیں بھی فارسی میں لکھی گئیں مثلاً "اہجات سکندر شاہی" وغیرہ موسیقی کی بہت سی کتابیں براہ راست سنسکرت سے بھی فارسی میں منتقل کی ہیں۔ ان میں خاص طور پر تان سین کی تصنیف

"بدھہ پرکاش" قابل توجہ ہے جسے حکیم محمد اکبر ارزانی نے فارسی کا قالب عطا کیا۔ موسیقی کی مشہور کتاب "راگ درپن" کا بھی فارسی ترجمہ ہو چکا ہے جسے فقیر سیف خان نے ۱۶۶۵ میں فارسی میں ترجمہ کیا۔

معاصر ہندوستانی کتابوں میں نیگور کی "گیتا نجلی" کا ترجمہ "سرور نیایش" کے نام سے فارسی میں کیا جا چکا ہے۔ اسکا سہرا افغانی دانشور رواں فرہادی کے سر ہے۔ آقای فخر داعی گیلانی نے شبلی نعمانی کی "شعرالعجم" کی پانچوں جلدوں کو فارسی میں ترجمہ کیا ہے۔ پنڈت جواہر لعل نہرو کی تصانیف "باپ کا خط بیٹی کے نام" اور "تھیسس آف نہرو" کے فارسی تراجم بالترتیب "نامہ های پدریہ دخترش" اور "اندیشہ های نہرو" کے نام سے ہو چکے ہیں۔

پنجم - فارسی کی وہ کتب جو براہ راست فارسی کے

ذریعہ ہندی و اردو میں آئیں

افکار و عقائد کی افہام و تفہیم قوی یکجہتی کا بنیادی عنصر ہے۔ جس طرح ہندوستانی تہذیب و تمدن کو فارسی نے سنسکرت اور ہندی کے ذریعہ سمجھنے کی کوشش کی اس طرح فارسی نے خود اپنی تہذیب و تمدن کو ہندوستانی زبانوں کے ذریعہ ہندوستانیوں تک پہنچانے کا کام بھی انجام دیا ہے۔ اردو میں تو تقریباً سبھی مشہور دواوین کے تراجم اور بیشتر نثری مجموعہ ترجمہ ہو چکے ہیں۔ ہندی میں بھی شاہنامہ فردوسی، ملتان و بوستان سعدی، غالب اور اقبال کے بیشتر کلام کا ترجمہ ہو چکا ہے۔ فارسی کی بہت سی داستانیں بھی ہندی اور اردو میں ترجمہ ہوئی ہیں جن کے مترجم ہندو حضرات بھی ہیں اُن میں فارسی کی ضخیم کتاب حاتم طائی کا ترجمہ جیوجاٹ رام اور اس کا آزاد ترجمہ کالی چرن نے کیا ہے جو مطبع منشی نولکشور سے شائع ہو چکا ہے۔ فارسی کے

بیشتر شعراء کی سوانح عمریاں بھی اردو میں تو دستیاب ہیں ہی، ہندی میں بھی دستیاب ہیں۔

۳- فارسی زبان و ادب کے فروغ میں دوسرے اقوام کا حصہ

قومی یکجہتی کی اس سے بڑی اور کیا مثال ہو سکتی ہے کہ اس کے فروغ و اشاعت میں ہندوؤں نے بھی بڑھ چڑھ کر حصہ لیا ہے۔ اکبری عہد میں ہندو فضلا کی کثیر جماعت دربار شاہی سے منسلک تھی جسکی تفصیل ابوالفضل کی "آئین اکبری" میں "دانش اندوزان جاوید دولت" کے عنوان کے تحت دیکھی جا سکتی ہے۔

ایک ایک کبت (نظم) پر جواہرات میں تول دینے والے قدردان شاہجہاں کے دربار سے بھی ہندو شعرا وابستہ رہے۔ جن میں چندر بہان برہمن کو سب سے زیادہ مقبولیت حاصل ہوئی۔

سخت گیر لقب سے یاد کئے جانے والے حکمران اورنگ زیب کے دربار میں بھی ہندو شعرا و ادبا کی وابستگی تاریخ کی رو سے مسلم ہے۔ وامق کھتری، بند رابن شاہی مؤلف "لب التواریخ" بہیم سین کایستہ، مؤلف "تاریخ دلکشا" جگ جیون داس مشہور وقائع نگار مؤلف "منتخب التواریخ" سوجن رائے کھتری مؤلف «خلاصۃ التواریخ» وغیرہ عہد عالمگیری کے وہ ہندو فضلا ہیں جنہوں نے اپنی بیش بہا تصانیف فارسی میں یاد گار چھوڑیں۔

محمد شاہ کا عہد بھی لرباب فضل و کمال سے خالی نہیں۔ اس دور میں بھی ہندو شعرا نے اپنے گراں قدر افکار سے اس زبان میں اضافے کئے۔ آند رام مخلص (۱۱۱۱ھ) شاگرد بیدل، لال رام مؤلف "تحفة الہند" اسی کے دور سے تعلق رکھتے ہیں۔

ان میں سے بیشتر شعراء نے تاریخ نویسی، فرہنگ نویسی، اور تذکرہ نویسی کی حیثیت سے ہی فارسی میں گراں قدر اضافے کئے۔ مثلاً

صاحبِ دیوان شاعر ٹیک چندر بہار نے جو آرزو کے شاگرد تھے اپنی مشہور عالمِ فرہنگ "بہارِ عجم" ۱۱۵۲ ھ میں مدون کی جو مطبع نولکشور سے شائع ہوئی۔ اس فرہنگ کی اہمیت کا یوں اندازہ لگایا جا سکتا ہے کہ یہ ایران سے بھی شائع ہو چکی ہے اور دنیا کے مشہور کتب خانوں مثلاً افغانستان، ترکی، آذربائیجان، ایران، پاکستان میں موجود ہے۔ صاحبِ دیوان شاعر آئند رام مخلص کی فرہنگ "مرآة اصطلاحات" راجہ راجیشور کا مرتب کردہ فرہنگ "نجم اللغات" جسکا ایک ایڈیشن مطبع نولکشور سے ایسا بھی شائع ہوا جس میں اردو عربی کے علاوہ انگریزی میں بھی معنی دئے گئے ہیں، مشہور فرہنگوں میں شمار ہوتے ہیں۔

تذکرہ نویس کی حیثیت سے صاحبِ دیوان شاعر شفیق اورنگ آبادی شاگرد آزاد بلگرامی نے تین تذکرے مرتب کئے، جن میں اول "چمنستان" شعرا (۱۱۷۵ ھ) ہے۔ اس میں اگرچہ (دو سو تیرہ) اردو شعرا کا ذکر ہے لیکن یہ تذکرہ فارسی زبان میں لکھا گیا ہے۔ نیز اس میں دو لسانی شعرا کا بھی ذکر ہے یہ تذکرہ سراج الدین علی خاں آرزو سے شروع ہو کر سید غلام علی آزاد بلگرامی کے حالات پر ختم ہوتا ہے۔ دوسرا تذکرہ "شامِ غریباں" (۱۱۸۲ ھ) ہے اس میں فارسی الاصل وہ ایرانی شعرا شامل ہیں جو ہندوستان آکر بس گئے اور یہیں کے ہو رہے۔ شفیق کا تیسرا تذکرہ "گل رعنا" (۱۱۸۲ ھ) کے نام سے موسوم ہے۔ اس تذکرے میں پنتیالیس ہندو شعرا کا بھی حال درج ہے جسکی ابتدا اچل داس اچل جہاں آبادی سے ہوئی ہے اور گیان چندھنر پر اختتام ہوتا ہے۔ اسکے علاوہ تذکرہ "تحفة الاحباب" اور "تذکرہ گرونانک" بھی انہی سے منسوب ہیں۔

مہن لعل انیس پسر رائے تولارام کابستہ نے ۱۸۹۷ میں "انیس الاحبا" کے نام سے ایسا تذکرہ تیار کیا جو صرف ان کے استاد مرزا فاخر

مکین اور مکین کے شاگردوں کے متعلق ہے۔ تذکرہ مختصر ہے صرف پچاس شعرا کے ذکر پر مبنی ہے۔ اس میں چھ ہندو شعرا کا بھی ذکر شامل ہے جن میں اول سروپ سنگھ دیوانہ اور آخری خود مؤلف یعنی موہن لعل انیس کا حال شامل ہے۔

صاحب دیوان شاعر بھگوان داس جو دو تخلصوں بسمل اور ہندی سے پہچانے جاتے ہیں فاخر مکین کے شاگردوں میں سے تھے۔ ۱۲۱۹ھ میں انہوں نے اول "سفینہ ہندی" کے نام سے ایک تذکرہ ترتیب دیا اور دوسرا تذکرہ "حدیقہ ہندی" کے نام سے ترتیب دیا جو ابوالمظفر علی گوہر سے شروع ہو کر بکتا پر ختم ہوتا ہے۔ اس میں مؤلف کے زمانے کے بتیس شعراء کا حال درج ہے۔

کشن چند اخلاص شاگرد عبدالفنی کشمیری نے "ہمیشہ بہار" کے تاریخی نام سے ایک تذکرہ ترتیب دیا جسکا سال تالیف ۱۱۳۲ھ ہے (نام کے عدد کو دو بار جوڑنے سے تاریخی سال برآمد ہوتا ہے) اس میں، اُن ۳۰ شعراء کا ذکر شامل ہے جو جہانگیر کے (۱۶۰۱ھ) زمانے سے محمد شاہ (۱۱۳۱ھ) کے جلوس تک زندہ رہے۔

بندرابن داس خوشگو نے (۱۳۳۷ھ) جو محمد افضل سر خوش (متوفی ۱۱۲۶ھ) کے شاگردوں میں سے تھے سفینہ خوشگو کے نام سے ایک تذکرہ ترتیب دیا۔

رتن سنگھ زخمی ۱۷۸۲ء کو لکھنؤ میں پیدا ہوئے (متوفی ۱۸۵۱ء) صاحب دیوان شاعر تھے۔ انہیں نصیرالدین حیدر شاہ، نواب اودھ کی طرف سے "منشی الملوک فخرالدولہ دبیرالملک مہا راجہ بہادر ہوشیار جنگ کا خطاب عطا ہوا تھا۔ ان کے والد بالک رام صبوری جو خود بھی شاعر تھے مہا راجہ جھاؤلال کے نائب تھے رتن سنگھ زخمی نے ۱۲۲۵ھ کو "انیس العاشقین" کے نام سے ایک تذکرہ جو دو ہزار شعرا کے

ذکر پر مبنی ہے ترتیب دیا۔

دیہی پرشاد نے شعرائے ہنود اور درگا داس عشرت نے بھی "سفینہ عشرت" کے نام سے فارسی تذکرے ترتیب دئے ہیں۔

تاریخ نویسی ایک ایسا ماخذ ہے جس سے کسی بھی دور میں مختلف ادوار میں مختلف تاریخی کتب لکھی گئیں۔ تاریخ نگاری میں بھی اہل ہنود کی تحریر کردہ کتابوں نے جو اضافے کئے ان میں کیول رام کی "تذکرۃ الامرا" راجہ بہیم سین کی "تاریخ دلکشا"، درگا پرشاد کی "گلستانِ ہند" نول رائے کی "تاریخ احمد خانی" منسا رام کی "مآثر نظامی"، کلیاں سنگھ کی "داردات قاسمی" بندرابن کی "لب التواریخ" وغیرہ کا شمار مشہور تاریخی کتب میں ہوتا ہے۔

ہندو شعرا نے اسلامی شاعری کو بھی موضوع سخن بنایا ان میں رام نرائن موزوں، لالہ امانت رائے، منشی رائے لیگل بہاری لال وغیرہ کے نام سر فہرست ہیں۔

ہندؤں کے علاوہ سکھوں نے بھی اس زبان میں تصانیف یادگار چھوڑیں جس میں گرو گووند سنگھ کا "ظفر نامہ" اور "حکایات" (Ethical stories) اور نندلال گویا کا فارسی کالم قابل ذکر ہے۔

کسی تخلیق کا وجود میں آنا جسقدر اہمیت کا حامل ہوتا ہے۔ اس بتخلیق کی نگہداشت و پرداخت اور فروغ و اشاعت کا کام بھی اس سے کم اہمیت کا حامل نہیں ہوتا۔ فارسی نشر و اشاعت کے سلسلہ میں قومی بکجہتی کی علامت کے طور پر منشی نولکشور کا نام بھی بھلایا نہیں جا سکتا۔ ۱۸۵۷ء کے ہنگامی حالات میں ہمارے سات سو سالہ فارسی زبان و ادب کا یہ تہذیبی سرمایہ جس طرح دستبرد زمانہ کی نذر ہوا وہ کوئی نیا واقعہ نہیں جسے یہاں دہرایا جائے۔ ایسے ہنگامی حالات میں منشی نولکشور نے فارسی کی نادر اور قدیم ترین کتابوں کی طباعت و

اشاعت کر کے ہم پر احسان عظیم کیا ہے۔ انہوں نے نہ صرف فارسی کے صدہا دواوین، نثر و نظم، طب و داستان، فرہنگ و لغات اور تاریخی کتب کی صحت و ترتیب کے ساتھ اشاعت بھی کی بلکہ بیشتر کتب کے اردو ہندی تراجم مع حواشی اہل فن کی مدد سے تیار کر کے شائع کرائے۔ اس مطبع سے شائع شدہ نسخے آج بھی افغانستان، ترکستان، آذربائیجان، ایران و پاکستان غرض مشرقی علوم کے ہر کتب خانوں میں موجود ہیں۔ بلا شبہ مطبع نولکشور وہ پہلا مطبع تھا جس نے اپنی اشاعت کے ذریعہ مشرقی علوم و فنون کی حفاظت کا کام انجام دیا۔

قومی یکجہتی کے تصور کو فارسی زبان و ادب نے کس طرح استحکام بخشا اس مقالہ میں صرف اشارۃً "گفتگو کی گئی ہے۔ یہ موضوع اس قدر وسیع ہے کہ اس پر تفصیلی بحث کی کافی گنجائش ہے۔ ادبیات میں اسقدر طاقت ہے کہ وہ ہواؤں کا رخ موڑ دیا کرتے ہیں۔ اور ایسا ادب جو ہندوستان کی بنیادی ضرورت کو پورا کر رہا ہو یعنی "کثرت میں وحدت" کے تصور کو قوی تر کر رہا ہو وہ ہمارے لئے ہر لحاظ سے لائحہ عمل ثابت ہو سکتا ہے۔ لیکن اس کام کے لئے ہمیں اپنے اس تہذیبی ورثہ کے بقا، تحفظ اور فروغ کی جانب توجہ کرنی ہوگی۔ جس کے لئے حکومت ہند کے تعاون کی ضرورت درکار ہے کہ وہ اس جانب کوئی مؤثر اور عملی قدم اٹھائے، یقیناً اسکی توجہ خونِ جگر سے سینچے ہوئے یکجہتی کے اس تہذیبی سرمایہ کی بقا کا ضامن ہو سکتا ہے جس کے لئے یہ کہنا ہے جانہ ہو گا کہ۔

آغشته ایم هر سرِ خاری بخونِ دل

قانونِ باغبانی صحرا نوشتہ ایم

حواشی

- (۱) مولانا سید صباح الدین عبدالرحمن کی کتاب «ہندوستان امیر خسرو کی نظر میں» ہندوستان سے متعلق اس کتاب میں امیر خسرو کے تمام بیانات مع ترجمہ پیش کئے گئے ہیں۔ یہ کتاب ۱۹۶۶ء میں طبع ہوئی۔
- (۲) اہلی شیرازی کی مثنوی «سحر حلال» اور نوعی خوبشانی کی مثنوی «سوز و گداز» میں سستی کا ذکر کیا گیا ہے۔
- (۳) انڈیا آفس لائبریری، نمبر ۹۶۳ اور بوڈلین لائبریری، (۲) اس کا ایک نسخہ گرونانک یونیورسٹی میں ہے دوسرا سنٹرل پٹیالہ میں ہے۔
- (۴) رامین کے مختلف فارسی تراجم سے متعلق، پروفیسر عبدالودود اظہر کی کتاب بنیاد فرهنگ ایران سے شایع ہو چکی ہے۔
- (۵) «تحفة الموحدين» کا اردو ترجمہ راقمہ نے کیا ہے۔
- (۶) ڈاکٹر پرکاش مونس نے اپنی کتاب «اردو ادب پر ہندی کے اثرات» میں ہرودھ چند اور سب رس کا تفصیلی مقابلہ کیا ہے۔
- (۷) گل بکاؤلی کا اردو ترجمہ منشی نیال چند لاہوری نے اردو نثر میں کیا اور تاریخی نام «مذہب عشق» رکھا، یہ کتاب مطبع نو لکشور سے شایع ہو چکی ہے۔
- (۸) جامعہ ملیہ اسلامیہ دہلی میں طوطی نامہ کا ۳۸ سال پرانا نسخہ موجود ہے۔

(۱۰) «نظام النجم» کا قلمی نسخہ دارالمصنفین اعظم گڑھ میں موجود ہے۔

(۱۱) چندر بہان کی تالیفات میں منشآت برہمن (رقعات کا مجموعہ) گلدستہ، تحفۃ الانوار، کارنامہ، تحفۃ الفصحا، مجمع الفقرا اور تحفۃ الوداد شامل ہیں۔

(۱۲) لب التواریخ، شہاب الدین غوری سے لے کر ۱۱۰۱ھ تک کے حالات کا تذکرہ ہے۔

(۱۳) خلاصۃ التواریخ ابتدا سے لے کر اورنگ زیب کے عہد تک کی تاریخ ہے۔

(۱۴) آند رام مخلص کی تصانیف میں گلدستہ اسرار (خطوط کا مجموعہ) بذایع وقائع (حملہ نادر شاہ کے تاریخی واقعات) مرآة اصطلاحات (فرہنگ فارسی) سفرنامہ (محاصرہ بن گڑھ کا روزنامچہ) ہنگامہ عشق (کنور سندرسین اورانی چندر پرہا کا قصہ) کارنامہ عشق، روزنامچہ احوال، رباعیات و دیوان، پری خانہ (خوش نویسوں کی خطاطی کے نمونے) چمنستان (حکایات و اقوال) وغیرہ۔

(۱۵) تحفۃ الہند، فرخ سیر کے عہد تک ہندوستانی تاریخ ۱۱۲۸ھ میں تصنیف ہوئی۔

(۱۶) موہن لعل انیس ۱۶۳۹ھ (۱۸۲۳ء) تک زندہ تھے۔ اسی سنہ میں ان کا دیوان مکتوب ہوا۔

جسکا قلمی نسخہ بوہار کلکشن نیشنل لائبریری کلکتہ میں

موجود ہے۔ (کیٹلاگ نمبر ۲۲۶ ص ۳.۷ Fall. ۱۳۵. لائن ۱۲) سائز
۱/۲ / ۹ X ۶ / ۲۳ X ۶

خداوند آنچه آن کن بیخبر در عشق خود ما را

کہ شناسد دل بیتاب هرگز دین و دنیا را

(۱۷) تفصیل کے لئے دیکھئے پروفیسر جاوا کا مضمون «نفوذهای

فارسی در سیکھا» چاپ شدہ۔ «بیاض» دہلی۔

(۱۸) ظفر نامہ پر پریم جیت سنگھ کا ایم۔ اے ڈزرنیشن کے لئے

تیار کردہ مقالہ راقمہ کی زیر نگرانی ترتیب دیا گیا۔ آجکل ہرنس سنگھ

دہلی میں اسپر کام کر رہے ہیں۔



(یہ مضمون یو. جی. سی. کے تعاون سے دہلی یونیورسٹی دہلی میں ۲ تا ۵

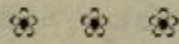
مارچ ۱۹۸۹ء کو قومی یکجہتی کے سلسلہ میں منعقد ہوئے فارسی کے انٹرنیشنل

سمینار میں پیش کیا گیا)۔

سخنِ حافظِ شیراز

ہے معجزہ فن سخنِ حافظِ شیراز
 ہوگا نہ ہوا اس سا کوئی زمزمہ پرواز
 اشعار سے ہے کشف و کرامت مترشح
 کہتے نہیں یونہی تو اسے صاحبِ اعجاز!
 تائید میسر تھی اسے روحِ قدس کی
 کہتا تھا سروش اپنا اسے ہمدم و ہمراز
 تاثیرِ کلام ایسی ملیے شاذ کسی کو
 اس نطق پہ کرتے ہیں بجا فکر و بیان ناز
 ضم جس میں نواسنجیِ مرغانِ خوش آہنگ
 آتا تھا اسے شعلہ نوائی کا وہ انداز
 کیا کہیے دلاویزیِ پیرایہ اظہار!
 وہ جوشِ بیان ہے کہ ہمہ سوز و ہمہ ساز!
 بخشی گئی اس خسروِ اقلیمِ غزل کو
 سرشاری و پُرکاری و تہ داریِ آواز
 رام اس کے ہیں رم خوردہ پری شیوہ غزالان
 کرتا ہے شکارِ دلِ وحشی وہ نظر باز
 وہ قافلہ مہر و محبت کا حُدی خوان
 وہ دشمنِ تزویر و ریا و ہوس و آز

پاس اپنے پھٹکنے دے نہ مایوس پنے کو
 ہر دور میں ہر قلبِ پراگندہ کا دمساز
 وہ رندِ مغان شیوہ خُمخانہ ایران
 دورِ منے عرفان کا ہوا جس سے کہ آغاز
 دیتے ہیں اسے بادہ گساری کا جو طعنہ
 کرتے ہیں پسِ حرف و بیان کو نظر انداز
 تھا گوئے بھی سحر زدہ جس کے ہنر کا
 خالد کے لیے ہم نفسی اس کی ہے اعزاز



دکتر اختر راہی

استاد پاکستان شناسی

دانشگاہ بین المللی اسلامی، اسلام آباد

استدراك

ترجمہ ہاں متون فارسی

بہ زبانہاں پاکستانی

مندرجہ بالا عنوان سے راقم الحروف کی ایک تالیف تقریباً تین سال پہلے مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد نے شائع کی۔ ان دنوں میرا قیام بیرون ملک تھا اور پاکستان کی علمی و ادبی دنیا سے ایک حد تک کٹا ہوا تھا۔ کتاب کی اشاعت پر مختلف اہل علم نے اس پر تبصرے لکھے۔ ان میں سے ایک دانش کے سابق مدیر جناب سید عارف نوشاہی کے قلم سے تھا [دیکھیے: دانش (۱۰)، ص ۱۲۵ - ۱۲۵] تبصرے میں انہوں نے وعدہ کیا تھا کہ وہ تراجم جو ترجمہ ہاں متون فارسی بہ زبانہاں پاکستانی، میں درج ہونے سے رہ گئے ہیں، ان کی فہرست دی جائے گی چنانچہ یہ فہرست دانش (۱۲) کے صفحات ۸۵ - ۱۳۱ میں شائع ہوئی۔

جناب نوشاہی نے اپنی فہرست کے آغاز میں لکھا ہے:

دریں گفتار شخصیات ۱۶۶ ترجمہ از ۱۲۲ متن

فارسی بز بانہای اُردو (با احتساب لہجہ دکنی)، سندی، پنجابی، پشتو و گوجری (لہجہ مناطق شمالی پاکستان) آمدہ است۔ غیر از چند ترجمہ قدیم کہ در کتاب آقای راہی جانگرفتنہ بود۔ مابقی ترجمہ ہابسیت کہ پس از انتشار کتاب ایشان (در سال ۱۳۶۵ ش / ۱۹۸۶ م) بہ بازار کتاب عرضہ شدہ یا اینک زیر چاپ است یا بہ صورت نسخہ های خطی در کتاب خانہ ها موجود است - دانش (۱۲)، ص ۸۵

جناب نو شاہی کی مہیا کردہ فہرست پر ایک نظر ذالنے سے محسوس ہوا کہ یہ بہت عجلت میں تیار کی گئی ہے۔ اس میں ایسے تراجم بھی شامل کر لیے گئے ہیں جو راقم الحروف کی تالیف، ترجمہ های متون فارسی میں مذکور ہیں۔ ذیل میں ایسے تراجم کیے عنوان، مترجم اور ترجمہ های متون فارسی بہ زبانہای پاکستانی، کا متعلقہ صفحہ دیا جاتا ہے۔

ترجمان الاسرار شیخ عبدالرحمن (ایس۔ اے۔ رحمن) ص ۶۸۵

رباعیات بابا طاہر وجاہت حسین عندلیب شادانی ص ۲۹۱-۲۹۰

داستان های راستان غلام حسین عدیل ص ۳۹۸

مفتاح الصلوٰۃ سید امام الدین ص ۲۲

ریاض العارفین محمد اسحاق ص ۲۰۵

اداب الاخرۃ: قیامت نامہ محمد عبداللہ ص ۲۲

ہشت کنشت ترجمہ ہشت بہشت ص ۲۸۰

جناب نوشاہی نے اپنی فہرست میں کم و بیش ترجمہ ہای متون فارسی کا انداز اختیار کیا ہے یعنی کسی ترجمے کے تعارف کے سلسلے میں پہلے اصل متن اور اس کے مؤلف کے بارے میں اطلاعات مہیا کی گئی ہیں اور پھر ترجمے کا ذکر ہے۔ جناب نوشاہی نے ۲۵ متون کے بارے میں ناقص اطلاعات مہیا کی ہیں۔ اگر مؤلف کا ذکر کیا ہے تو متن کا عنوان معلوم نہیں ہو سکا۔ اور اگر متن کا نام ملتا ہے تو مؤلف کے بارے میں خاموشی ہے۔ ایسا نہیں ہے کہ ان متون کے بارے میں دوسرے فہرست نگاروں نے بھی معلومات کی کمی کا شکوہ کیا ہو۔ چند اندراجات میں تو متن کے عنوان کی جگہ خالی چھوڑ دی گئی ہے اور مؤلف "ناشناس" بتایا گیا ہے۔ ایسی صورت میں یہ متعین کرنا خاصا مشکل ہو جاتا ہے کہ جس ترجمہ کا ذکر کیا جا رہا ہے وہ واقعی فارسی کے توسط سے پاکستانی زبان میں آیا ہے جب کہ مترجم بھی اس مسئلہ پر کوئی روشنی نہیں ڈالتا۔

جناب نوشاہی نے اپنی فہرست میں معروف مصری مؤلف عباس محمود العقاد کی تالیف کے ترجمہ، فارابی، کا ذکر کیا ہے جناب مترجم سید رئیس احمد جعفری کی اطلاع کے مطابق اصل متن عربی میں ہے۔ اس لیے اس ترجمہ کا اندراج بی جا ہے۔ یہی صورت امام عبدالوہاب شعرانی (م ۱۹۷۶) کی تالیف الانوار القدسیہ فی الآداب العبودیہ، کی ہے۔

حکایات بوستان سعدی (نظر زیدی) حکایات گلستان سعدی (نظر

زیدی) اور حکایات رومی (مقبول جہانگیر) تراجم کی حیثیت سے مذکور ہیں مگر حقیقت یہ ہے کہ ان کتابوں کو تراجم میں شامل کرنا مشکل ہے گو یہ فارسی متون پر مبنی ہیں جناب نوشاہی نے ترجمہ یوسف و زلیخا (محمد امین) کا اندراج کیا ہے اور یہ خطی نسخہ جامع مسجد کریمی بمبئی کے کتب خانہ میں محفوظ ہے۔ جناب حامد اللہ ندوی مرتب، کتب خانہ جامع مسجد بمبئی میں اردو مخطوطات، ^۱ المنجمن اسلام ریسرچ انسٹی ٹیوٹ بمبئی (۱۹۵۶ء) کے حوالے سے اسے بہ لہجہ گوجری، قرار دیا گیا ہے۔ اور اس لہجہ گوجری کو، لہجہ مناطق شمالی پاکستان، بتایا گیا ہے۔

اس میں کوئی شبہ نہیں کہ کشمیر کی بولیوں میں سے ایک گوجری کے نام سے معروف ہے اور گذشتہ پندرہ بیس سال کے عرصے میں اس لہجہ میں کچھ کتابیں چھپی ہیں مگر زیر بحث ترجمہ یوسف و زلیخا، کے لہجہ گوجری کا تعلق گجرات کانہیاواڑ سے ہے اور یہ اردو سے مختلف نہیں اردو زبان و ادب کی تاریخ لکھنے والوں نے اردو کے لہجہ گوجری کا اسی پس منظر میں ذکر کیا ہے۔ ^۱ مثال کے طور پر دیکھیے : سید سلیمان ندوی نقوش سلیمانی، معارف پریس اعظم گڑھ [(۱۹۳۹ء)]

جناب نوشاہی کو بعض کتب کے مؤلفین کے سلسلے میں اشتباہ ہوا ہے۔ مثال کے طور پر "صواعق محرکہ" کو ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ھ) کی تالیف بتایا ہے حالانکہ یہ ان کے ہم نام ابن حجر مکی

(م ۱۹۹۵ء) کی تالیف ہے۔ اور اس عربی متن کا ترجمہ مولانا عبدالشکور لکھنوی کے قلم سے شائع ہوا ہے۔ تاریخ فیروز شاہی کے مؤلف کے طور پر شمس سراج عقیف و ضیاءالدین برنی، کے نام لکھے گئے ہیں۔ اندراج سے محسوس ہوتا ہے جیسے تاریخ فیروز شاہی ان دو حضرات کی مشترکہ کاوش ہے حالانکہ ان دونوں مؤرخین نے الگ الگ تاریخیں لکھی ہیں البتہ نام ایک ہی اختیار کیا ہے۔

مولانا رشید احمد گنگوہی کی تالیف، "قطوف الدانیہ" کی وضاحت میں لکھا گیا ہے۔ در مسائل اعتقادی، حالانکہ اس کتابچے کا عقائد۔ توحید، رسالت و آخرت وغیرہ سے کوئی تعلق نہیں بلکہ فقہ حنفی کی روشنی میں نماز کے اس مسئلہ پر گفتگو کی گئی ہے کہ اگر مسجد میں نماز یا جماعت ادا ہو چکی ہو تو اسی وقت کی نماز دوسری بار یا جماعت ادا کی جا سکتی ہے یا نہیں جناب نوشاہی نے اپنی فہرست کی تمہید میں یہ بھی بتایا ہے کہ

مرحوم داکٹر بشیر حسین ... رسالہ تحقیقی فوق لیسانس ادبیات فارسی خود را پیرامون ترجمہ های کتب منظوم فارسی بہ اردو، نوشتہ بود کہ بنوز چاپ نشدہ است

اگرچہ یہ تحقیقی رسالہ کتابی صورت میں شائع نہیں ہوا مگر اس پر مبنی ڈاکٹر بشیر حسین مرحوم کا مقالہ ترجمہ منظوم آثار فارسی بزبان اردو، مجلہ راہنمائے کتاب (تہران) سال ۱۳۲۲ ش میں شائع ہو چکا ہے۔

مقالاتی که برای دانش دریافت شد

- ۱- ملاحادی سبزواری
- ۲- فالهای حافظ
- ۳- حافظ شناسی درینگاله
- ۴- استاد و شاعر فارسی - فاضل
- ۵- قرابادین فیض آبادی
- ۶- سلسله اوزان رباعی
- ۷- تحفة الاحباب محمد علی کشمیری
- ۸- خلاصه الحیات از احمد تتوی
- ۹- ترجمه های متون فارسی
- ۱۰- فیضی اور لطیفه فیاضی
- ۱۱- مطالع الحامد
- ۱۲- حکمنامه ابو علی قلندر پانی پتی
- ۱۳- مولوی سید نظیر حسن سخا دهلوی
- ۱۴- بلوچستان میں تحریک تصوف
- ۱۵- ثابت اله آبادی
- ۱۶- مثنوی طور معرفت - بیدل
- ۱۷- نوابان داکا و ادبیات فارسی
- ۱۸- آقای احمد علی اصفهانی
- ۱۹- بیدل دهلوی
- دکتر علوی مقدم - مشهد
- دکتر مهدی درخشان - تهران
- دکتر کلثوم ابوالبشر - داکه
- دکتر محمد ریاض - تهران
- آقای پرویز اذکائی - ہمدان
- آقای عراق رضا زیدی - بریلی
- آقای غلام حسن خیلو - بلتستان
- دکتر عصمت نسرین - پیشاور
- عارف نقوی - اسلام آباد
- دکتر قمر غفار - دہلی
- دکتر خان محمد عاطف - لکھنؤ
- دکتر ساجد اللہ تہبیمی - کراچی
- سید ضیاء الحسن نقوی - راولپنڈی
- دکتر انعام الحق کوثر - کوئٹہ
- بلوچستان
- شادروان پروفیسور مسعود حسن
- ادیب - لکھنؤ
- دکتر کلیم سہرامی - راجشاہی
- دکتر کلثوم ابوالبشر - داکه
- دکتر ام سلمیٰ - داکه
- دکتر احمد تمیم داری - اسلام آباد

- ۲۰- حکیم عمر خیام
پروفیسور صادق زاہد - ایبٹ آباد
- ۲۱- منقبت گونی عراقی
دکتر محمد اختر چیمہ -
فیصل آباد
- ۲۲- مذہبی داستانیں اور فارسیگو شعراء
میر خادم حسین تالپور - سند
- ۲۳- شادروان سید غلام رضا سعیدی
دکتر محمد ریاض - اسلام آباد
- ۲۴- استدراک
دکتر سیدہ اشرف - فیصل آباد
- تذکر : مقالہ ہا باید تالیپ شدہ باشند و نباید قبلاً منتشر شدہ باشند۔ پاورقی
ہا و توضیحات و فہرست مآخذ در پایان مقالہ نوشتہ شود۔

کتابائیکہ برای محرفں دریافت شد

- ۱- فہرست کتابخانہ ہمدرد
سید خضر عباسی نوشاہی
- ۲- تذکرہ خواجہ غلام فرید رحمۃ اللہ علیہ
مولانا نور احمد خان فریدی
- ۳- کتاب نما
شاہد علی خان
- ۴- آغوش حیرت
رباعیات غلام نصیرالدین نصیر
- ۵- حلقہ زنجیر
شعر فارسی پروفیسور مقصود
جعفری
- ۶- اورینٹل کالج میگزین
دانشگاہ پنجاب - لاہور
- ۷- مجلہ فکر و نظر
ادارہ تحقیقات اسلامی - اسلام آباد
- ۸- صحیفہ
مجلس ترقی ادب-لاہور

تذکر : جہت معرفی کتاب دو نسخہ از کتاب بہ دفتر دانش ارسال شود۔

تہذیب و آیت

(انٹرنو/انٹرنیٹ)

مدیر: محمد سہیل عمر

فہرست

جلد ۱، شماره ۲

ذوالحجہ ۱۴۰۹ھ / جولائی ۱۹۸۹ء

| | | |
|-----|---------------------|----------------------|
| ۱۸۱ | شیخ یحییٰ نور الدین | ماوراء الطبیعیات: |
| ۱۸۹ | عبدالواحد بکینی | انسان اور یقین |
| ۲۰۹ | بابا ذہین شاہ تاجی | مشرق مابعد الطبیعیات |
| ۲۱۷ | عبدالواحد بکینی | فلسفہ شہادت |
| ۲۳۵ | سیدہ شاذلیہ | عرفان ذات |
| | | اپنا آپ |

| | | |
|-----|---------------|-------------------------------|
| ۲۳۵ | محمد سہیل عمر | دروایت: |
| ۲۷۹ | سراج منیر | برگہ دیگر |
| ۲۹۱ | سڈی نوح | روایت اور زمین جدید کی کشش |
| ۳۰۵ | سیدہ حسین نصر | پہریت |
| | | زوال، انحراف اور نشاۃ الثانیہ |

تہذیب و علوم:

| | | |
|-----|------------------|----------------------------------|
| ۳۲۱ | سراج منیر | اسلامی تہذیب، چند بنیادی مباحث |
| ۳۵۵ | سلیم احمد | اسلامی تہذیب، جدید تہذیب اور ادب |
| ۳۷۷ | صلاح الدین محمود | غائب حجاز کے نگہبان |
| ۳۹۱ | ابراہیم عز الدین | کونیات اور جدید نفسیات |
| ۴۲۷ | محمد سہیل عمر | قدیم اقوام کے درمیان روابط |

تہذیب و روایت
ناشر: بشری سہیل، نگران کتب و تصانیف
سر پ ۵۰۸۲، لاہور
پبلی فون: ۸۷۱۰۲۹
۱۰۸ ایس ۲، گلبرگ ۳، لاہور

مطبع: امپریس پرنٹ شاپ
۱۰۲-۱۰۳، گرو سکوائر،
شادمان مارکیٹ لاہور

تعداد: ۵۰۰
قیمت: عام شماره: ۲۵ روپے/۲ ڈالر
خاص نمبر: ۵۰ روپے/۲ ڈالر

مجلس ادارت
احمد ندیم قاسمی
ہونس جاوید
احمد رضا

صحیفہ

محکمہ تعلیم پنجاب نے جملہ مدارس کے لیے بذریعہ سرکار جی/۲۲۹۲۹ منظور کیا
افواج پاکستان کی بولٹ لائبریریوں کے لیے منظور شدہ

فہرست

- ۱ ... ادبی فکر اور مستقبل کا تصور
جیلانی کامران
- ۲ ... مکران - پاکستان کے سیاق و سباق میں
پروفیسر انور رومان
- ۳ ... پاکستان : شعر و ادب کے اکتالیس سال
ڈاکٹر سلیم اختر
- ۴ ... ہاتھ میں خوشبو ، غالب اور ۱۸۵۷ء
ایس لاکھ
- ۵ ... اردو شاعری ، آزادی اور اظہار ضمیر ابتدائی دور میں
ڈاکٹر سعادت سعید
- ۶ ... اقبال کا تصور آزادی - اسپرل ازم کے عمرانی
ہس منظر میں (قسط اول) ڈاکٹر صدیق جاوید
- ۷ ... تحریک حریت کشمیر میں محمد الدین لوق کی خدمات
ڈاکٹر محمد اجمل نیازی
- ۸ ... اساس پاکستان
الطاف احمد قریشی
- ۹ ... آزادی کا اقتصادی پہلو
عدنان عادل
- ۱۰ ... حب وطن کی تفہیم
احمد ندیم قاسمی

مجلس
لرقی
ادب
لاہور
کا
علمی
و
ادبی
مجلہ

نظم : احمد ندیم قاسمی

شعر : ہونس جاوید

طابع : سید محمد علی انجم رضوی

مطبع : عظیم پرنٹنگ کارپوریشن 3410-غازی روڈ - لاہور کینٹ، لاہور

مقام اشاعت : لرسنگھ داس گارڈن ، کلب روڈ - لاہور

سالانہ چندہ

۶۳۲۶۲

عام ڈاک سے (بک پوسٹ) : ۳۵ روپے

قیمت فی شمارہ : ۱۰ روپے

آزادی نمبر : ۳۵ روپے

مجلس لرقی ادب کا کلب روڈ، لاہور



مجلہ تحقیق

مقالات کے مندرجات کی ذمہ داری مقالہ نگار حضرات پر ہے
مقالہ نگار کی رائے پنجاب یونیورسٹی یا کلیہ علوم
اسلامیہ و شرقیہ کی رائے تصور نہ کی جائے۔

فہرست مضامین

از مدیر

ادارہ

- ۱۔ "التکافل الاجتماعی الاسلامی لدى الامام ابن حزم ورحمة الله"
الدكتور حميد الله عبدالقادر
۱-۱۲
- ۲۔ مقدمہ ای پر آراء کلامی حجة الاسلام امام غزالی ورحمة الله عليه
دکتر محمود فاضل ایزدی مطلق
۱۳-۲۰
- ۳۔ نصر الله بن عبدالسلام بهیروی
عارف نوشاہی
۲۱-۲۶
- ۴۔ قدیم انسانی تہذیب میں کتب خانوں کا قیام
تنویر جہاں خان
۳۷-۵۲
- ۵۔ انہارویں صدی عیسوی کا سیاسی پس منظر
ڈاکٹر ثریا ڈار
۵۳-۸۰
- ۶۔ ایم۔ اے علوم اسلامیہ کے تحقیقی مقالات کی فہرست
۸۱-۱۳۰

1. Islamic Law of Privacy

Liaquat Ali Khan Niazi

1-36

- ناشر : پروفیسر ڈاکٹر ظہور احمد اظہر
طابع : مرزا طارق نصیر بیک
مطبع : جدید اردو ٹائپ پریس، ۳۹- چیمبر لین روڈ
لاہور
مقام اشاعت : فیکلٹی آف اسلامک اینڈ اوریئنٹل لرننگ
یونیورسٹی اوریئنٹل کالج، لاہور
فون : ۶۲۱۶۹
سالانہ چندہ : ۳ روپے (علاوہ محصول ڈاک)
قیمت فی شمارہ : ۱۰ روپے
مدیر : پروفیسر ڈاکٹر سید محمد اکرم
معاونین : پروفیسر ڈاکٹر امان اللہ خان
پروفیسر ڈاکٹر خواجہ محمد زکریا
پروفیسر ڈاکٹر ظہور احمد اظہر

تقاریر۔ سیاد اقبال

فہرست مندرجات ڈاکٹر محمد ریاض

| صفحہ | عنوان | مقرر |
|------|---------------------------------------|----------------------------|
| | مرتب | تعارف |
| 6 | اسلامی ثقافت کی میراث | ابوبکر صدیقی |
| 11 | اقبال اور تصور پاکستان | ڈاکٹر وحید الزماں |
| 19 | اقبال، صاحب یقین | پروفیسر مرزا محمد منور |
| 39 | اقبال اور عظمت انسانی | پروفیسر نظیر صدیقی |
| 45 | اسلامی ثقافت کی روح | پروفیسر شیخ محمد عثمان |
| 57 | جگن ناتھ کی اقبال شناسی | ڈاکٹر محمد ریاض |
| 61 | اقبال کی اردو شاعری | پروفیسر جگن ناتھ آزاد |
| 72 | اقبال، دائمی اسلام | پروفیسر کرم حیدری |
| 87 | اقبال اور سیرت رسول اکرم | ڈاکٹر محمد ریاض |
| 101 | مسنم تو میست اور پاکستان | رحیم بخش شاہین |
| 109 | اقبال کا پینا | پروفیسر محمد الومر مسعود |
| 114 | علامہ اقبال کا عسکری آہنہ | ڈاکٹر محمد یونس |
| 133 | کلام اقبالی میں جلال و جمال | ڈاکٹر سعید اللہ کلیم |
| 134 | علامہ اقبال کا تصور وطنیت | پروفیسر وحید قریشی |
| 143 | ح اک و دلولہ تازہ دیا میں نئے دلوں کو | پروفیسر مرزا محمد رفیق بیگ |
| | اقبال اور تصوف (انگریزی) | پروفیسر ڈاکٹر این میری شی |
| | اقبال کا فلسفہ (انگریزی) | جناب اسے کے برہی |

اشاعت اول مارچ ۱۹۸۶ء تعداد اشاعت ۱۰۰۰ قیمت ۱۸ روپے

علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی اسلام آباد

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.

© 818204/818149

DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

AUTUMN, 1989

(SL. NO. 19)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage
of Iran, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.

